

این کتاب در سال ۱۹۱۸ در برست-لیتووسک، در جریان مذاکرات بین دولت جدید شوروی به رهبری لنین و تروتسکی و ارتش قیصر نوشته شده است. جبهه روسیه در حال فروپاشی بود و سربازان روسی در مواجهه با هجوم آلمان، جبهه را تخلیه می‌کردند. برای نجات اوضاع و جلوگیری از فروپاشی انقلاب، لئون تروتسکی کمیسر امور خارجه شوروی، به جبهه اعزام شد تا این مذاکرات را از طرف دولت انقلابی جدید آغاز کند.

دولت شوروی نه تنها توسط امپریالیسم آلمان، بلکه توسط چپ‌گرایانی که حتی به ایده مذاکره با امپریالیست‌ها حمله می‌کردند، مورد حمله قرار گرفت. این مخالفت چپ‌گرایانه در درون جنبش کمونیستی آلمان نیز آشکار شد. سردرگمی در هر دو طرف جبهه حاکم بود. این کتابچه نوشته شده و تا حد زیادی خطاب به این کارگران و سربازان آلمانی بود که از مذاکرات بلشویک‌ها و شوروی با نمایندگان طبقه حاکم خود گیج شده بودند. کمینترن بعداً این کتاب را ترجمه و در سراسر جهان توزیع کرد. با وجود این، نسخه‌های بسیار کمی از پاکسازی‌های استالینیستی حزب کمونیست در دهه ۱۹۳۰ باقی مانده‌اند. این نسخه در سال ۱۹۱۹ توسط انتشارات جورج آلن و انوین در بریتانیا چاپ شد.

مقدمه مترجم:

این کتاب در سال ۱۹۱۸ توسط تروتسکی به رشته تحریر در آمده است، زمانی که هیچ بلشویکی مسائل و مصائبی که در سالهای جنگ و پس از آن بر سر شوروی آمد را پیش بینی نمی کردند و ایده‌ی سوسیالیسم در یک کشور در ذهن هیچکس خطور نکرده بود. لذا این نوشته با خوشبینی به آینده انقلاب شوروی عجین است. قصد من از ترجمه این کتاب نشان دادن جزئیات اتفاقات و لحظاتی از تاریخ هستند که اراده طبقه کارگر و دهقانان را از زبان به دست انتقال میدهد، و نمایندگانی که از طرف آنها مستقیماً انتخاب می شدند تا اراده آنها را در میان احزاب و گرایش‌های مختلف بازتاب دهند. این کتاب بخش‌ها می تواند پاسخ مناسبی به کسانی باشد که بلشویکها را اقتدار گرا کودتاچی یا ساختاری ماهیتاً ناقص قلمداد می کنند. خواننده این کتاب در توصیف و توضیح جزئیات فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ متوجه می شود که تنها اهرم پیروزی بلشویکها در همگام شدن و یکتا بودنشان با طبقه کارگر و دهقانان فقیر بود نه چیز دیگری. آنجا که شخص یا حزبی می تواند در شرایط اعتلای انقلابی توده عظیمی را با خود یا برنامه حزبی هم راستا کند و مهر خود را بر پیشانی تاریخ بکوبد هنگامی است که اراده طبقه کارگر و سایر توده تحت ستم در آن متجلی باشد.

با مهر و ارادت

آرش آزاد

تاریخ انقلاب روسیه تا برست-لیتوفسک

مقدمه

بخش عمده‌ای از این کتابچه، در شرایطی که به عنوان یک اثر فشرده چندان مساعد نبود، به صورت پراکنده نوشته شده است. در برست-لیتوفسک، بین جلسات کنفرانس صلح، فصل‌های مختلف این طرح کلی که هدف اصلی آن آشنا کردن کارگران جهان با علل، پیشرفت و معنای انقلاب نوامبر روسیه است، گردآوری شد. تاریخ چنین خواسته بود که نمایندگان انقلابی‌ترین رژیم‌های جهان تاکنون شناخته شده است، با نمایندگان ارتجاعی‌ترین طبقه در میان تمام طبقات حاکم، پشت یک میز دیپلماتیک بنشینند. در جلسات کنفرانس صلح، ما حتی یک لحظه هم فراموش نکردیم که نمایندگان یک طبقه انقلابی هستیم. ما سخنرانی‌های خود را خطاب به کارگران خسته از جنگ همه کشورها ایراد کردیم. انرژی ما با این اعتقاد عمیق که حرف آخر در پایان

دادن به جنگ، مانند همه مسائل دیگر، توسط طبقه کارگر اروپا زده خواهد شد، تأمین می‌شد. هنگام صحبت با کولمن و چرنین، ما همیشه دوستان و رفقایمان، کارل لیکنخت و فریتز آدلر، را در ذهن خود داشتیم. من اوقات فراغت خودم را به تهیه جزوهای اختصاص دادم که برای کارگران آلمان اتریش-مجارستان و سایر کشورها در نظر گرفته شده بود. مطبوعات بورژوازی سراسر اروپا در تهمت‌ها و نفرین‌های خود علیه رژیم پرولتری در روسیه متفق‌القول هستند. مطبوعات "میهن پرست" سوسیالیستی، که فاقد شجاعت و ایمان به کار خود هستند، ناتوانی کامل خود را در درک و تفسیر معنای انقلاب روسیه برای توده‌های کارگر آشکار کرده‌اند. من می‌خواهم از طریق این جزوه به آنها کمک کنم. من معتقدم که کارگران انقلابی اروپا و سایر نقاط جهان ما را درک خواهند کرد. من معتقدم که آنها در آینده نزدیک همان کاری را که ما اکنون درگیر آن هستیم، آغاز خواهند کرد، اما با کمک تجربه بیشتر و ابزارهای فکری و فنی کامل‌تر خود، این کار را کامل‌تر انجام خواهند داد و به ما کمک خواهند کرد تا بر همه مشکلات غلبه کنیم.

ل. تروتسکی، برست-لیتوفسک، ۱۲ فوریه ۱۹۱۸

لئون تروتسکی

تاریخ انقلاب روسیه تا برست-لیتوفسک

بخش اول

انقلاب روسیه

رویدادهای کنونی چنان سریع از پی یکدیگر می آیند که بازتولید آنها از حافظه، حتی به ترتیب زمانی ساده‌شان، دشوار است. من هیچ سند یا مدرکی در دست ندارم. در عین حال، وقفه‌های دوره‌ای در مذاکرات برست-لیتوفسک به من مقداری فراغت می‌دهد که در شرایط فعلی، بعید است دوباره تکرار شود. بنابراین، سعی خواهم کرد سیر و تحول انقلاب نوامبر را از حافظه‌ام ترسیم کنم و این حق را برای خود محفوظ می‌دارم که روایت خود را در آینده با کمک شواهد مستند تکمیل و اصلاح کنم.

چیزی که حزب ما را تقریباً از همان مرحله اول انقلاب متمایز می‌کرد، اعتقاد راسخ

به این بود که منطق رویدادها در نهایت آن را به قدرت خواهد رساند. من در اینجا از نظریه پردازان حزب ما صحبت نمی‌کنم، کسانی که سال‌ها قبل از انقلاب، حتی قبل از انقلاب ۱۹۰۵، با تجزیه و تحلیل دقیق روابط طبقاتی در روسیه به این نتیجه رسیده بودند که روند پیروزمند یک انقلاب، ناگزیر قدرت دولت را در دستان پرولتاریا، با حمایت توده‌های وسیع فقیرترین دهقانان، قرار می‌دهد. پایه اصلی این باور بی‌اهمیتی دموکراسی طبقه متوسط روسیه و ویژگی متمرکز صنعت روسیه و بنابراین، اهمیت اجتماعی عظیم طبقه کارگر روسیه بود. بی‌اهمیتی دموکراسی طبقه متوسط روسیه چیزی جز روی دیگر سکه قدرت و اهمیت پرولتاریا نیست. درست است، که جنگ موقتاً بسیاری از مردم را در این مورد فریب داد و مهمتر از همه بخش‌های پیشرو خود دموکراسی طبقه متوسط را فریب داد. جنگ نقش تعیین‌کننده را در انقلاب به ارتش واگذار کرد و ارتش قدیمی همانا دهقانان بودند.

بنابراین ارتش مجبور بود نمایندگانی را به نهادهای انقلابی بفرستد، پیش از آنکه آگاهی سیاسی‌اش به هر نحوی با سطح رویدادهای انقلابی به سرعت در حال توسعه مطابقت داشته باشد. سربازان چه کسانی را می‌توانستند به عنوان نماینده خود بفرستند؟ طبیعتاً، فقط آن روشنفکران و نیمه روشنفکرانی که در میان آنها یافت می‌شدند و حداقل دانش سیاسی داشتند و قادر به بیان آن بودند. به این ترتیب، به خواست ارتش در حال بیداری، روشنفکران طبقه متوسط رو به پایین ناگهان خود را در موقعیتی با نفوذ عظیم یافتند. پزشکان، مهندسان، وکلا، روزنامه‌نگاران، که در

روزهای قبل از جنگ زندگی خصوصی کسل‌کننده‌ای داشتند و هیچ ادعایی برای نفوذ سیاسی نداشتند، یک شبه به نمایندگان کل سپاه و ارتش تبدیل شدند و کشف کردند که آنها "رهبران" انقلاب هستند. ابهام ایده‌های سیاسی آنها کاملاً با وضعیت بی‌شکل آگاهی انقلابی خود توده‌ها مطابقت داشت. آنها با تحقیر به ما به عنوان فرقه‌گرایان صرف نگاه می‌کردند، زیرا ما مطالبات اجتماعی طبقه کارگر و دهقانان را به قاطعانه‌ترین و سازش‌ناپذیرترین شکل مطرح می‌کردیم. در عین حال، این دموکرات‌های طبقه متوسط رو به پایین، علیرغم رفتار مغرورانه‌شان به عنوان تازه به دوران رسیده‌های انقلابی، هم در توانایی‌های خود و هم در توده‌هایی که آنها را به چنین جایگاه غیرمنتظره‌ای رسانده بودند، احساس بی‌اعتمادی عمیقی می‌کردند. این روشنفکران که خود را سوسیالیست می‌نامیدند و واقعاً خود را سوسیالیست می‌دانستند، با احترامی پنهان به اقتدار سیاسی بورژوازی لیبرال، دانش و روش‌های آن می‌نگریستند. از این رو، تلاش رهبران طبقه متوسط رو به پایین برای جلب همکاری طبقه متوسط لیبرال، به هر قیمتی، از طریق اتحاد یا ائتلاف، از همین رو بود. برنامه حزب انقلابیون سوسیالیست، که همه مبتنی بر فرمول‌های مبهم بشردوستانه است و به جای روش‌های جنگ طبقاتی، از احساسات عمومی و مفاهیم اخلاقی استفاده می‌کند، مناسب‌ترین لباس معنوی بود که می‌توانست برای این رهبران بداهه پیدا شود. تلاش‌های آنها برای یافتن نوعی تکیه‌گاه برای درماندگی فکری و سیاسی خود در دانش سیاسی و علمی چشمگیر بورژوازی، در آموزه‌های منشویک‌ها، که استدلال می‌کردند انقلاب کنونی یک انقلاب بورژوایی است و بنابراین نمی‌تواند بدون مشارکت بورژوازی در حکومت انجام شود، تأیید نظری

یافت. بدین ترتیب، یک بلوک طبیعی بین انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها تشکیل شد که هم بیانگر ذهن سیاسی ترسو و مردد روشنفکران طبقه متوسط و هم بیانگر نگرش دست‌نشانده آن نسبت به لیبرالیسم امپریالیستی بود.

برای ما کاملاً واضح بود که منطق مبارزه طبقاتی دیر یا زود این اتحاد موقت را نابود کرده و رهبران این دوره گذار را کنار خواهد زد. هژمونی روشنفکران طبقه متوسط پایین در اصل بیانگر این واقعیت بود که دهقانان، که ناگهان از طریق دستگاه ارتش برای شرکت در زندگی سیاسی سازمان‌یافته فراخوانده شده بودند، با وزن مطلق اعداد، پرولتاریا را فعلاً کنار زده و مغلوب خود کرده بودند. حتی بیشتر از آن، تا جایی که رهبران طبقه متوسط توسط توده قدرتمند ارتش به اوج سرگیجه‌آوری رسیده بودند، خود طبقه کارگر، به استثنای بخش‌های پیشرو آن، نمی‌توانستند از احترام سیاسی خاصی برای آنها برخوردار نشوند و سعی می‌کردند از ترس اینکه خود را جدا از دهقانان ببانند، ارتباط سیاسی خود را با آنها حفظ کنند. و این یک مسئله بسیار جدی بود، زیرا نسل قدیمی‌تر هنوز درس سال ۱۹۰۵ را به یاد داشت، زمانی که پرولتاریا خرد شد، فقط به این دلیل که ذخایر عظیم دهقانان به موقع برای نبردهای، سرنوشت‌ساز حاضر نشده بودند. به همین دلیل است که در مرحله اول انقلاب جدید توده‌های پرولتاریا نیز خود را به شدت در معرض ایدئولوژی سیاسی انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها قرار دادند - به ویژه که انقلاب، توده‌های عقب‌مانده کارگران را که تا آن زمان در خواب بودند، بیدار کرده بود و بنابراین رادیکالیسم مبهم

روشنفکران را به نوعی مدرسه مقدماتی برای آنها تبدیل کرده بود. شورای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان در این شرایط به معنای غلبه بی‌شکلی دهقانی بر سوسیالیسم پرولتری و غلبه رادیکالیسم روشنفکری بر بی‌شکلی دهقانی بود. ساختار شوراهای عمدتاً به دلیل نقش رهبری روشنفکران، با دانش فنی و ارتباطات طبقه متوسطی‌شان در کارهایشان، به سرعت به اوج عظیمی رسید. اما برای ما کاملاً واضح بود که این ساختار بزرگ بر اساس تضادهای عمیق درونی ساخته شده است و ناگزیر در مرحله بعدی انقلاب فرو خواهد ریخت.

مسئله جنگ

انقلاب مستقیماً از دل جنگ بیرون آمد و جنگ به سنگ محک همه احزاب و نیروهای انقلاب تبدیل شد. رهبران روشنفکر مخالف جنگ بودند. بسیاری از آنها، در حالی که تزار هنوز بر تخت سلطنت خود بود، خود را متعلق به جناح چپ بین‌الملل می‌دانستند و از زیمروالدیان‌ها (گرایش صلح طلب ضد جنگهای امپریالیستی که کنفرانس آنها در شهر زیمروالد تشکیل شد) بودند. اما همه چیز بلافاصله تغییر کرد و آنها خود را در موقعیت‌های "مسئول" احساس کردند. دنبال کردن یک سیاست سوسیالیستی انقلابی در آن شرایط به معنای جدایی از خودشان و بورژوازی آنتانت بود، اما

همانطور که گفتیم، ناتوانی سیاسی روشنفکران و نیمه روشنفکران طبقه متوسط آنها را به سمت جستجوی حمایت در اتحاد با لیبرالیسم بورژوازی سوق داد. از این رو نقش رقت‌انگیز و واقعاً ننگین رهبران طبقه متوسط در رابطه با مسئله جنگ آشکار شد. آنها خود را به مرثیه‌سرایی و لفاظی محدود کردند و مخفیانه به دولت‌های متفقین التماس و التماس کردند، در حالی که در عمل، همان مسیرهای بورژوازی لیبرال را طی کردند. البته سربازان در سنگرها قادر به درک این استدلال نبودند که جنگی که سه سال در آن جنگیده بودند، به دلیل شرکت برخی شخصیت‌های جدید که خود را انقلابیون سوسیالیست و منشویک می‌نامیدند، ماهیت خود را تغییر داده است. میلیوکوف جای تچتونوفسکی را گرفته بود و سپس ترشچنکو جانشین میلیوکوف شد. این بدان معنا بود که خیانت بوروکراتیک ابتدا جای خود را به امپریالیسم کادت‌های - ستیزه‌جو و سپس به ابهام بی‌اصول و نوکر صفتی سیاسی داد. اما این امر منجر به هیچ تغییر عینی نشد و به نظر نمی‌رسید هیچ راه فراری از دور باطل وحشتناک جنگ وجود داشته باشد. علت اصلی انحلال بیشتر ارتش در همین امر نهفته بود. آشوبگران به توده‌های سربازان می‌گفتند که دولت تزاری آنها را بی‌هدف به قتل عام کشانده است. اما کسانی که جایگزین تزار شدند، نه توانستند ماهیت جنگ را تغییر دهند و نه برای صلح مبارزه کنند.

در ماه‌های اول انقلاب، صرفاً یک علامت‌گذاری زمانی وجود داشت. این امر بی‌صبری ارتش و دولت‌های متفقین را برانگیخت. از این رو، حمله اول ژوئیه

صورت گرفت. این حمله توسط متفقین درخواست شده بود، که اصرار داشتند لوایح قدیمی تزاری باید توسط انقلاب محترم شمرده شوند. رهبران طبقه متوسط پایین، که از ناتوانی خود و نارضایتی فزاینده توده‌ها وحشت داشتند، به راحتی این خواسته‌ها را پذیرفتند. آنها در واقع، شروع به این فکر کردند که حمله ارتش روسیه تنها چیزی است که برای دستیابی به صلح لازم است. حمله برای آنها به عنوان راهی برای خروج از برهوت، به عنوان وسیله‌ای برای حل مشکل اوضاع، به عنوان تنها امید نجات، ظاهر شد. تصور توهمی هولناکتر و جنایتکارانه‌تر دشوار است. در آن زمان آنها دقیقاً با همان عباراتی از تهاجم صحبت می‌کردند که سوسیال-پاتریوت‌های همه کشورها در آغاز جنگ درباره ضرورت حمایت از آرمان دفاع ملی، تقویت وحدت مقدس ملت و غیره صحبت کرده بودند. تمام انترناسیونالیسم زیمروالدی آنها گویی به طرز جادویی ناپدید شد.

برای ما که در اپوزیسیون بودیم، واضح بود که این تهاجم گامی بسیار خطرناک است، و حتی ممکن است کل انقلاب را به خطر بیندازد. ما به همه هشدار دادیم که ارتش، که تازه بیدار شده و از رعد و برق وقایعی که هنوز نیمی از آنها را درک نکرده بود، به لرزه افتاده بود، نمی‌تواند بدون اینکه قبلاً ایده‌های جدیدی را جذب کرده باشد که به آن منتقل کند، به نبرد فرستاده شود. ما هشدار دادیم، اعتراض کردیم، تهدید کردیم اما احزاب در قدرت، که به بورژوازی وابسته بودند، راه دیگری برای خود باقی نگذاشتند و طبیعتاً با ما با دشمنی و نفرت بی‌رحمانه رفتار کردن.

کارزار علیه بلشویک‌ها

مورخ آینده بدون احساسات عمیق قادر نخواهد بود روزنامه‌های روسیه را در ماه مه و ژوئن ۱۹۱۷، زمانی که ذهن مردم برای حمله آماده می‌شد، مرور کند. تقریباً تمام مقالات، بدون استثناء، در تمام ارگان‌های رسمی و نیمه‌رسمی علیه بلشویک‌ها بودند به ندرت اتهامی، به سختی تهمتی، وجود داشت که در آن دوره علیه ما مطرح نشده باشد. البته، نقش اصلی در این کارزار را بورژوازی کادت ایفا کرد، که غریزه طبقاتی‌اش او را به این تشخیص رساند که مسئله مورد بحث صرفاً حمله نیست، بلکه کل مسیر بعدی انقلاب و در وهله اول، شکل اقتدار دولتی است. کل دستگاه بورژوازی برای تولید «افکار عمومی» با تمام قوا به حرکت درآمد. تمام ادارات و نهادهای دولتی، نشریات، تریبون‌های عمومی و کرسی‌های دانشگاه در خدمت این هدف کلی قرار گرفتند: غیرممکن کردن بلشویک‌ها به عنوان یک حزب سیاسی. در این تلاش متمرکز و در این کارزار مطبوعاتی چشمگیر علیه بلشویک‌ها، اولین جوانه‌های جنگ داخلی که ناگزیر با مرحله بعدی انقلاب همراه بود، مهار شده بود. تنها هدف همه این تحریکات و تهمت‌ها، ایجاد دیواری نفوذناپذیر از بیگانگی و دشمنی بین توده‌های کارگر از یک سو و «جامعه تحصیل‌کرده» از سوی دیگر بود.

، بورژوازی لیبرال دریافته بود که بدون کمک دموکرات‌های طبقه متوسط رو به پایین ، که همانطور که در بالا اشاره کردیم، موقتاً رهبران سازمان‌های انقلابی شده بودند نمی‌تواند حمایت توده‌ها را به دست آورد. در نتیجه، هدف فوری تحریکات سیاسی علیه بلشویک‌ها، ایجاد حس خصومت آشتی‌ناپذیر بین حزب ما و صفوف گسترده روشنفکران سوسیالیست بود که با جدا شدن از پرولتاریا، چاره‌ای جز افتادن در بند سیاسی بورژوازی لیبرال نداشتند.

در طول اولین کنگره سراسری شوراهای روسیه بود که اولین غرش رعد و برق هشدار دهنده رخ داد که از طوفان قریب الوقوع خبر می‌داد. حزب ما یک تظاهرات مسلحانه را در پتروگراد برای 23 ژوئن برنامه ریزی کرده بود. هدف اصلی آن اعمال فشار بر کنگره بود. "قدرت را در دولت به دست بگیرید" - این چیزی بود که کارگران پتروگراد می‌خواستند به انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌هایی که از سراسر کشور آمده بودند بگویند. "بورژوازی را طرد کنید! ایده ائتلاف را کنار بگذارید و زمام قدرت را به دست خود بگیرید!" ما کاملاً مطمئن بودیم که اگر انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها از بورژوازی لیبرال جدا شوند، مجبور خواهند شد از پرانرژی‌ترین و پیشرفته‌ترین عناصر پرولتاریا که بدین ترتیب نقش رهبری را در انقلاب به دست خواهند آورد، کمک بگیرند. اما این دقیقاً همان چیزی بود که رهبران طبقه متوسط پایین را ترساند. آنها به محض اینکه از تظاهرات

برنامهریزی شده مطلع شدند، در همکاری با دولت، که نمایندگان خود را در آن داشتند و شانه به شانه بورژوازی لیبرال و ضدانقلاب، کارزاری حقیقتاً وحشیانه علیه آن آغاز کردند. هر کاری که از دستشان بر می آمد علیه ما به راه انداختند. ما در آن زمان اقلیت کوچکی در کنگره بودیم و تسلیم شدیم؛ تظاهرات برگزار نشد. با این وجود، این تظاهرات تأثیر بسیار عمیقی در ذهن دو حزب رقیب گذاشت و شکاف بین آنها را عمیق تر و خصومت متقابل آنها را حادتر کرد. در جلسه غیرعلنی دفتر ریاست جمهوری کنگره، که نمایندگان احزاب مختلف نیز در آن حضور داشتند، تسرتلی، که در آن زمان عضو دولت ائتلافی بود، با قاطعیت تمام، مانند یک اصولگرای کوتاهبین، طبقه متوسط رو به پایین، اعلام کرد که تنها خطری که انقلاب را تهدید می کند بلشویک ها و کارگران پتروگرا د هستند که توسط آنها مسلح شده اند. بنابراین او استدلال کرد که افرادی که «نمی دانند چگونه از سلاح استفاده کنند» باید خلع سلاح شوند. البته، او کارگران پتروگرا د و آن بخش از پادگان پتروگرا د را که از حزب ما حمایت می کردند، در نظر داشت. با این حال، هیچ خلع سلاحی صورت نگرفت، زیرا شرایط سیاسی و روانی هنوز برای چنین اقدام شدیدی به اندازه کافی آماده نبود.

برای جبران خسارت توده ها به تظاهراتشان، کنگره شوراها خود در اول ژوئیه تظاهراتی غیرمسلحانه ترتیب داد. و آن روز به روز به پیروزی سیاسی ما تبدیل شد توده ها به تعداد بسیار زیادی در تظاهرات شرکت کردند، اما اگرچه آنها در پاسخ به فراخوان مقامات رسمی شوروی - نوعی مقابله به مثل با تظاهرات ناموفق ۲۳ ژوئن بیرون آمدند، کارگران و سربازان خواسته ها و شعارهای حزب ما را بر روی -

پرچم‌ها و پلاکاردهای خود حک کرده بودند: «مرگ بر معاهدات مخفی!» «مرگ بر سیاست تهاجم استراتژیک!» «زنده باد صلح شرافتمندانه!» «مرگ بر ده وزیر سرمایه‌دار!» «تمام قدرت برای شوراها!» تنها سه پلاکارد با ابراز اعتماد به دولت ائتلافی وجود داشت: یکی از یک هنگ قزاق، دیگری از گروه پلخائف و سومی از بوند» پتروگرا، سازمانی که عمدتاً از عناصر غیرپرولتری تشکیل شده بود. این تظاهرات نه تنها به مخالفان ما، بلکه به خودمان نیز ثابت کرد که ما در پتروگرا بسیار قوی‌تر از آن چیزی هستیم که تصور می‌شد.

حمله اول ژوئیه

در نتیجه این تظاهرات توده‌های انقلابی، بحران حکومت اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. اما تأثیری که این تظاهرات ایجاد کرده بود، با اخبار جبهه مبنی بر حمله ارتش انقلابی از بین رفت. درست در همان روزی که کارگران و پادگان پتروگرا خواستار انتشار معاهدات مخفی و پیشنهاد عمومی صلح شده بودند، کرنسکی نیروهای انقلابی را به حمله فراخواند. البته این یک تصادف نبود. همه چیز از قبل ترتیب داده شده بود و لحظه حمله نه به دلایل نظامی، بلکه به دلایل سیاسی انتخاب شده بود. در دوم ژوئیه، مجموعه‌ای از تظاهرات به اصطلاح میهن‌پرستانه در

خیابان‌های پتروگراد برگزار شد. خیابان نوسکی، شریان اصلی بورژوازی، پر از گروه‌های هیجان‌زده مردم بود که در میان آنها افسران، روزنامه‌نگاران و خانم‌های خوش‌پوش مبارزه‌ای سخت علیه بلشویک‌ها را آغاز کرده بودند.

اولین اخبار از نتایج حمله مطلوب بود و ارگان‌های اصلی لیبرال معتقد بودند که وظیفه اصلی انجام شده است - اینکه ضربه وارد شده در اول ژوئیه، صرف نظر از تحولات نظامی بعدی آن، برای پیشرفت بیشتر انقلاب مهلک خواهد بود. این ضربه منجر به برقراری مجدد انضباط قدیمی ارتش و تقویت موقعیت فرماندهی بورژوازی لیبرال در کشور خواهد شد. با این حال، ما چیز دیگری را نیز پیش‌بینی کرده بودیم. در بیانیه ویژه‌ای که چند روز قبل از حمله در اولین کنگره شوراها خواندیم، اظهار داشتیم که این حمله ناگزیر انسجام داخلی ارتش را از بین می‌برد، بخش‌های مختلف آن را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد و به عناصر ضدانقلاب برتری عظیمی می‌بخشد، زیرا حفظ نظم در ارتشی متلاشی که قدرت آن با آرمان‌های جدید تجدید نشده است، بدون به کارگیری اقدامات وحشیانه سرکوب غیرممکن خواهد بود. به عبارت دیگر، ما در آن بیانیه تمام آن عواقبی را که متعاقباً تحت عنوان کورنیلیسم (اشاره به روش‌های ضد انقلابی فرمانده نظامی به اسم کورنیلوف) شکل گرفت، پیش‌بینی کرده بودیم. ما معتقد بودیم که انقلاب، چه در صورت موفقیت حمله (که البته باور نداشتیم) و چه در صورت شکست آن، که تقریباً اجتناب‌ناپذیر می‌دانستیم، با بیشترین خطر مواجه است. موفقیت حمله، طبقات پایین جامعه را با طبقات بالای جامعه در آرمان‌های شوونیستی مشترک متحد می‌کرد و بدین ترتیب پرولتاریای انقلابی را منزوی می‌ساخت، در

حالی که شکست آن ممکن بود به فروپاشی کامل ارتش، عقب‌نشینی آشفته، از دست دادن استان‌های بیشتر و ناامیدی و یأس توده‌ها منجر شود .

وقایع مطابق با بخش دوم سناریوی جایگزین پیش رفت. خبر پیشروی پیروزمندانه ارتش دیری نپایید. پس از آن، گزارش‌های ناامیدکننده‌ای در مورد امتناع بسیاری از بخش‌های ارتش از حمایت از نیروهای مهاجم، تلفات وحشتناک افسران، که گاهی اوقات به تنهایی گردان‌های ضربتی تشکیل می‌دادند، و غیره، منتشر شد .

زمینه این رویدادهای نظامی با مشکلات فزاینده در زندگی داخلی کشور شکل گرفت. دولت ائتلافی حتی یک گام قاطع در حل مسائل کشاورزی، صنعتی یا ملی برنداشته بود. تأمین مواد غذایی و حمل و نقل بیش از پیش مختل می‌شد. درگیری‌های محلی بیشتر و بیشتر می‌شد. وزیرای سوسیالیست سعی می‌کردند توده‌ها را به صبر کردن ترغیب کنند. همه تصمیمات و اقدامات، از جمله تشکیل مجلس مؤسسان، به تعویق می‌افتاد. ورشکستگی و بی‌ثباتی رژیم آشکار بود. دو راه ممکن وجود داشت: یا «برکناری بورژوازی از قدرت و اجازه دادن به انقلاب برای پیشرفت، یا «مهار توده‌ها با سرکوب وحشیانه. کرنسکی و تسرتلی راه میانه را دنبال می‌کردند و تنها موفق شدند سردرگمی را بدتر و پیچیده‌تر کنند. وقتی کادت‌ها، که نمایندگان بسیار باهوش‌تر و دوراندیش‌تری در ائتلاف بودند، دیدند که شکست حمله ژوئیه ممکن است نه تنها به انقلاب، بلکه به احزابی که در رأس امور قرار داشتند نیز ضربه سنگینی وارد کند، عجولانه کنارگیری کردند و بدین ترتیب تمام بار مسئولیت را بر دوش

همکاران چپ خود انداختند. در 15 ژوئیه، بحران وزارتخانه‌ای، ظاهراً بر سر مسئله اوکراین، آغاز شد. این لحظه، در مجموع، لحظه‌ای از تنش سیاسی بزرگ به تمام معنا بود. هیئت‌های نمایندگی و نمایندگان منفرد از نقاط مختلف جبهه آمدند و داستان هرج و مرجی را که اکنون در نتیجه حمله در ارتش حاکم بود، با خود حمل می‌کردند. مطبوعات به اصطلاح دولتی خواستار اقدامات شدید سرکوب بودند. خواسته‌های مشابه به طور فزاینده‌ای در مطبوعات به اصطلاح سوسیالیستی ظاهر می‌شد. کرنسکی با سرعت بیشتر و بیشتر، یا بهتر بگوییم، آشکارا تر، به سمت کادت‌ها و ژنرال‌های کادت گرایش پیدا می‌کرد و آشکارا دشمنی و در واقع نفرت خود را نسبت به احزاب انقلابی به طور کلی نشان می‌داد.

سفارتخانه‌های متفقین به دولت فشار می‌آوردند و خواستار برقراری مجدد نظم و انضباط و ادامه حمله بودند. آشفتگی در محافل دولتی حکمفرما بود، در حالی که خشم کارگران به سرعت افزایش می‌یافت و قاطعانه به دنبال راهی برای خروج از آن بود. از فرصت استعفای وزرای کادت استفاده کنید و کنترل کامل دولت را به دست بگیرید: این درخواست کارگران پتروگرا از احزاب پیشرو شوروی، انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها بود. من جلسه کمیته اجرایی ۱۵ ژوئیه را به یاد دارم. وزرای سوسیالیست در مورد بحران جدید دولت گزارش دادند. ما با علاقه شدید منتظر بودیم تا بشنویم که اکنون که دولت در اولین آزمون جدی ناشی از سیاست ائتلاف، به طرز شرم‌آوری از هم پاشیده است، چه موضعی اتخاذ خواهند کرد. تسرتلی گزارشگر بود. او به طور کامل برای ما توضیح داد که امتیازاتی که او و

ترشچنکو به شورای کیف داده‌اند به هیچ وجه به معنای تجزیه کشور نیست و اقدام کادت‌ها در ترک وزارتخانه را توجیه نمی‌کند. تزرتملی رهبران کادت را به اصول‌گرایی در مورد مسئله مرکزیت، عدم درک لزوم سازش با اوکراینی‌ها و غیره، متهم کرد. برداشت خبرنگار واقعاً رقت‌انگیز بود. اصول‌گرایان ناامید ائتلاف کادت‌ها را به اصول‌گرایی متهم می‌کردند - کادت‌ها، آن قهرمانان سیاسی هوشیار سرمایه‌داری، که از اولین فرصت برای وادار کردن مأموران سیاسی خود به پرداخت هزینه چرخش سرنوشت‌سازی که با حمله ژوئیه به روند وقایع وارد کرده بودند استفاده کردند. پس از تمام تجربیات ائتلاف، ممکن بود به نظر برسد که تنها یک راه خروج وجود دارد، یعنی جدایی از کادت‌ها و تشکیل یک دولت صرفاً شوروی تناسب نیروها در درون شوراهای در آن زمان به گونه‌ای بود که از دیدگاه حزبی، یک دولت شوروی به معنای تمرکز قدرت در دست انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها بود. ما عمداً چنین نتیجه‌ای را هدف قرار داده بودیم، زیرا انتخابات مجدد مداوم شوراهای سازوکار لازم را برای تضمین بازتابی به اندازه کافی وفادارانه از رادیکالیزه شدن فزاینده توده‌های کارگران و سربازان فراهم می‌کرد. ما پیش‌بینی می‌کردیم که پس از جدایی از ائتلاف با بورژوازی، گرایش‌های رادیکال لزوماً بر شوراهای غلبه خواهند کرد. در چنین شرایطی، مبارزه پرولتاریا برای قدرت به طور طبیعی به عرصه سازمان‌های شوروی منتقل می‌شود و به شیوه‌ای بدون درد پیش خواهد رفت. از سوی دیگر، دموکرات‌های طبقه متوسط رو به پایین، پس از جدایی از بورژوازی، خود هدف حملات آن قرار می‌گیرند و بنابراین مجبور می‌شوند به دنبال اتحاد نزدیک‌تری با طبقه کارگر سوسیالیست باشند و دیر یا زود، بی‌نظمی و

عدم قطعیت سیاسی آنها توسط توده‌های کارگر تحت تأثیر انتقادات ما برطرف خواهد شد. به همین دلیل است که ما از دو حزب پیشرو شوروی خواستیم که زمام قدرت را به دست خود بگیرند، اگرچه خودمان به آنها اعتمادی نداشتیم و رک و پوست کنده این را می‌گفتیم

،اما حتی پس از بحران کابینه در ۱۵ ژوئیه، تزر تلی و کسانی که با او همفکر بودند از ایده دل‌مشغولانه ائتلاف دست نکشیدند. آنها به کمیته اجرایی توضیح دادند که رهبران اصلی کادت، درست است که به دلیل عقاید خشک و حتی همدردی با ضدانقلاب، روحیه خود را از دست داده‌اند، اما در استان‌ها عناصر بورژوازی زیادی وجود دارند که دوشادوش دموکراسی انقلابی حرکت خواهند کرد و همکاری آنها با جذب برخی از نمایندگان طبقه متوسط رو به بالا در کابینه جدید تضمین خواهد شد. دان از قبل امید زیادی به یک حزب رادیکال-دموکرات جدید داشت که در همان زمان توسط چند سیاستمدار مردد ساخته شده بود. خبر فروپاشی ائتلاف و ایجاد یک ائتلاف جدید به سرعت در سراسر پتروگراد پخش شد و موجی از ناامیدی و خشم را در محله‌های کارگران و سربازان ایجاد کرد. این منشأ وقایع ۱۶ تا ۱۸ ژوئیه بود.

پس از روزهای ژوئیه

احساس ناامیدی در محله‌های کارگری به زودی فروکش کرد و جای خود را به موج

جدیدی از شور و شوق انقلابی، نه تنها در میان پرولتاریا، بلکه حتی در میان پادگان پتروگراد، داد. ائتلاف‌گرایان تمام نفوذ خود را از دست می‌دادند و موج بلشویسم در سراسر کشور گسترش یافت و علیرغم همه موانع، حتی به درون ارتش نیز نفوذ کرد.

وزارت ائتلاف جدید، به رهبری کرنسکی، اکنون آشکارا در مسیر سرکوب‌ها گام نهاد. این وزارتخانه مجازات اعدام را برای سربازان دوباره برقرار کرد، مدارک ما توقیف و مبلغان ما دستگیر شدند. اما همه اینها تنها نفوذ ما را افزایش داد. علیرغم همه موانعی که بر سر راه انتخابات مجدد شورای پتروگراد ایجاد شد، قدرت نسبی احزاب به حدی تغییر کرده بود که در بسیاری از مسائل مهم ما در اکثریت بودیم. دقیقاً همین اتفاق در شورای مسکو نیز افتاد. در آن زمان، من به همراه بسیاری دیگر از رفقا، در زندان کمرستی بودم و به دلیل شرکت در تحریک و سازماندهی قیام مسلحانه تا ۱۸ ژوئیه در توافق با دولت آلمان و با هدف کمک به نقشه‌های نظامی ۱۶، هونزولرن‌ها دستگیر شده بودم. الکساندروف، قاضی تحقیق مشهور رژیم تزاری که چندین محاکمه علیه انقلابیون انجام داده بود، اکنون مأموریت محافظت از جمهوری در برابر بلشویک‌های ضدانقلابی را دریافت کرد. در رژیم سابق، زندانیان به سیاسی و جنایی تقسیم می‌شدند؛ اکنون اصطلاحات جدیدی معرفی شده بود جنایتکاران و بلشویک‌ها. در میان سربازان دستگیر شده، سردرگمی تلخی حکمفرما بود. جوانان روستایی که قبلاً هرگز در سیاست شرکت نکرده بودند، اما فکر می‌کردند که انقلاب آنها را برای همیشه آزاد کرده است، اکنون با تعجب به درهای قفل شده و پنجره‌های مشبک خیره شده بودند. در طول پیاده‌روی‌هایمان در حیاط، هر بار با

نگرانی از من می‌پرسیدند که همه اینها به چه معناست و چگونه به پایان خواهد رسید .
من با گفتن اینکه در نهایت پیروز خواهیم شد، آنها را دلداری می‌دادم.

قیام کورنیلف

پایان ماه اوت با قیام ژنرال کورنیلف مشخص شد. این قیام نتیجه‌ی بلافصل بسیج نیروهای ضدانقلاب بود که حمله‌ی ژوئیه به آنها انگیزه‌ی زیادی داده بود. در کنفرانس دولتی مشهور مسکو در نیمه‌ی دوم ماه اوت، کرنسکی سعی کرد موضعی بین طبقات متمول و دموکرات‌های طبقه‌ی متوسط رو به پایین اتخاذ کند. بلشویک‌ها کاملاً خارج از قانون تلقی می‌شدند. کرنسکی آنها را در میان طوفانی از تشویق‌های بخش‌های متمول کنفرانس و سکوت خائنان‌های دموکرات‌های طبقه‌ی متوسط رو به پایین، با «خون و آهن» تهدید کرد. اما فریادها و تهدیدهای هیستریک کرنسکی رهبران آرمان ضدانقلاب را راضی نکرد. آنها به خوبی موج انقلابی را که در سراسر کشور گسترش می‌یافت و کارگران، دهقانان و ارتش را در بر می‌گرفت می‌دیدند و به کارگیری فوری شدیدترین اقدامات را برای آموزش درسی فراموش‌نشده‌ی به توده‌ها ضروری می‌دانستند. کورنیلوف، در موافقت با بورژوازی متمول، که او را قهرمان خود می‌دانست، این کار پرخطر را بر دوش خود گرفت. کرنسکی، ساوینکوف، فیلوننکو و دیگر انقلابیون سوسیالیست در منصب یا نزدیک به آن در توطئه او شرکت کردند، اما همه آنها به محض اینکه دیدند اگر کورنیلوف

پیروز شود، خودشان به دریا انداخته خواهند شد، به او خیانت کردند. من این ماجرا را در زندان تجربه کردم و آن را در روزنامه‌ها دنبال کردم: **دسترسی آزاد به روزنامه‌ها تنها تفاوت مهم بین رژیم زندان کرنسکی و رژیم سابق بود.** ماجراجویی ژنرال قزاق شکست خورد؛ در شش ماه انقلاب، توده‌ها روحیه و قدرت سازماندهی کافی برای دفع هرگونه حمله آشکار ضدانقلابی را به دست آورده بودند. احزاب ائتلافی شوروی تا آخرین درجه از تحولات احتمالی توطئه کورنیلوف که نه تنها بلشویک‌ها، بلکه کل انقلاب و احزاب پیشرو آن را تهدید به نابودی می‌کرد، وحشت داشتند. سپس انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها برای «قانونی کردن» موضع بلشویک‌ها اقدام کردند، اما تنها با نصف و با ملاحظات فراوان، و با در نظر گرفتن خطرات احتمالی در آینده. همان ملوانان کرونشیات که پس از وقایع ژوئیه، به عنوان اراذل و اوباش و ضدانقلاب شناخته شده بودند، اکنون به پتروگرااد فراخوانده شدند تا از انقلاب در برابر خطر کورنیلف دفاع کنند. آنها بدون هیچ اعتراضی، بدون طعنه و بدون هیچ یادآوری گذشته آمدند و مسئولانه‌ترین مواضع را اتخاذ کردند. در آن زمان من کاملاً حق داشتم سخنانی را که در ماه مه، هنگامی که تسرتلی در حال فحاشی به مردان کرونشیات بود، به او گفته بودم، به او یادآوری کنم: «وقتی یک ژنرال ضدانقلاب سعی می‌کند گلولی انقلاب را ببندد، کادتها طناب را صابون می‌زنند و ملوانان کرونشیات برای کمک به ما و برای مرگ با ما خواهند آمد.»

سازمان‌های شوروی در همه جا، چه در عقب و چه در جبهه، سرزندگی و قدرت خود را در مبارزه با قیام کورنیلف نشان دادند. به ندرت در هیچ کجا کار به نبرد واقعی

کشیده می‌شد. توده‌های انقلابی به سادگی نقشه ژنرال را خنثی کردند. همانطور که در ماه ژوئیه، ائتلافیون نتوانستند هیچ سربازی برای جنگیدن علیه ما در پادگان پتروگراد پیدا کنند، اکنون کورنیلف نیز نمی‌توانست هیچ سربازی در جبهه برای جنگیدن علیه انقلاب پیدا کند. او فقط می‌توانست با فریب عمل کند و تلاش‌های مبلغان به زودی به نقشه‌های او پایان داد.

با قضاوت بر اساس روزنامه‌ها، من به پیشرفت بسیار سریع وقایع و انتقال زود هنگام قدرت دولتی به دست شوراهای امیدوار بودم. رشد نفوذ و قدرت بلشویک‌ها بدون شک وجود داشت و اکنون انگیزه‌ای مقاومت‌ناپذیر یافته بود. بلشویک‌ها علیه ائتلاف، علیه حمله ژوئیه هشدار داده بودند و شورش کورنیلف را پیش‌بینی کرده بودند. توده‌های مردم اکنون می‌توانستند ببینند که ما درست گفته بودیم. در پر اضطراب‌ترین لحظات توطئه کورنیلوف، زمانی که لشکر «وحشی» قفقازی به سمت پتروگراد پیشروی می‌کرد، شورای پتروگراد، با بی‌میلی دولت، کارگران را مسلح کرده بود. هنگ‌هایی که علیه ما فراخوانده شده بودند، مدت‌ها پیش در فضای داغ پتروگراد دگرگون شده بودند و اکنون کاملاً در کنار ما بودند. تلاش کورنیلوف سرانجام چشمان ارتش را به روی عدم پذیرش هرگونه تفاهم بیشتر با ضدانقلابیون بورژوا باز کرد. بنابراین، به خوبی می‌شد انتظار داشت که سرکوب تلاش کورنیلوف با تلاش فوری نیروهای انقلابی، به رهبری حزب ما، برای به دست گرفتن قدرت دنبال شود. اما وقایع کندتر پیش می‌رفتند. علیرغم شدت احساسات انقلابی، توده‌ها از زمان درس سخت روزهای

ژوئیه محتاطتر شده بودند و از هرگونه اقدام خودجوش دست کشیده و منتظر فراخوان و راهنمایی مستقیم رهبران خود بودند. اما رهبران حزب ما نیز در حالت انتظار بودند. در این شرایط، پایان ماجرای کورنیلف، اگرچه اساساً موازنه نیروها را به نفع ما تغییر داد، اما به هیچ تغییر سیاسی فوری منجر نشد.

مبارزه در درون شوراها

در آن زمان، تسلط حزب ما در شورای پتروگراد قطعی شده بود. این امر به شکلی چشمگیر در ارتباط با مسئله تشکیل دفتر ریاست جمهوری آشکار شد. در زمانی که انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها در شوراها حاکم بودند، تمام تلاش خود را برای منزوی کردن بلشویک‌ها کردند. حتی زمانی که ما حداقل یک سوم از کل کرسی‌های شورای پتروگراد را داشتیم، آنها حتی یک نماینده از حزب ما را در دفتر ریاست جمهوری نپذیرفتند. پس از آنکه شورای پتروگراد با اکثریتی نسبتاً متزلزل قطعنامه‌ای به نفع یک دولت صرفاً شورایی تصویب کرد، گروه ما خواستار تشکیل یک ریاست جمهوری ائتلافی بر اساس نمایندگی تناسبی شد. دفتر قدیمی، که شامل چخیدزه، تسرتلی، کرنسکی، اسکوبلف و چرنوف بود، از این موضوع چیزی نشنید. یادآوری این نکته همین الان که احزاب دیگر از نیاز به یک «جبهه دموکراتیک متحد» صحبت

می‌کنند و ما را به انحصارطلبی متهم می‌کنند، خالی از لطف نیست. جلسه ویژه شورای پتروگرا در برای تصمیم‌گیری در مورد تشکیل دفتر، تشکیل شد. هر دو طرف تمام نیروها و ذخایر خود را برای این مبارزه بسیج کردند. تزلتلی با یک سخنرانی برنامه‌ای بیرون آمد و استدلال کرد که مسئله دفتر ریاست جمهوری در واقع یک مسئله سیاسی است. ما فکر می‌کردیم که باید کمی کمتر از نیمی از آرا را به دست آوریم و آماده بودیم که این را به عنوان یک موفقیت در نظر بگیریم. در کمال تعجب: رأی‌گیری با حضور و غیاب بیش از صد اکثریت را به نفع ما نشان داد. تزلتلی گفت در طول شش ماه، ما در رأس شورای پتروگرا در قرار گرفتیم و آن را از پیروزی به پیروزی دیگر رهبری کردیم. امیدواریم که شما حداقل نیمی از این مدت را در سمت‌هایی که قرار است بر عهده بگیرید، باقی بمانید.» تغییر مشابهی در احزاب رهبری در شورای مسکو رخ داد. شوراهای ایالتی نیز یکی پس از دیگری به دست بلشویک‌ها افتاد. زمان تشکیل کنگره سراسری شوراهای روسیه نزدیک می‌شد. اما گروه رهبری کمیته اجرایی مرکزی تمام تلاش خود را می‌کرد تا کنگره را به آینده‌ای مبهم و دور موکول کند، به این امید که آن را کاملاً غیرممکن سازد. واضح بود که کنگره جدید به حزب ما اکثریت می‌دهد، کمیته اجرایی مرکزی جدیدی متناسب با جهت‌گیری جدید احزاب انتخاب می‌کند و ائتلاف‌گرایان را از مهمترین سنگرشان محروم می‌کند. بدین ترتیب، مبارزه برای تشکیل کنگره سراسری شوراهای روسیه برای ما به موضوعی بسیار مهم تبدیل شد.

در مقابل، منشویک‌ها و انقلابیون سوسیالیست پیشنهادی برای تشکیل یک کنفرانس

دموکراتیک ارائه دادند. آنها فکر می‌کردند که این نهاد می‌تواند هم علیه ما و هم علیه کرنسکی عمل کند.

رئیس دولت در این زمان موضعی کاملاً مستقل و غیرمسئولانه اتخاذ کرده بود. او در دوره اول انقلاب توسط شورای پتروگراد به قدرت رسیده بود. کرنسکی در وهله اول بدون هیچ تصمیم موقت شورا وارد وزارتخانه شده بود، اما شورا متعاقباً این اقدام را تأیید کرد. پس از کنگره اول شوراها، وزرای سوسیالیست در برابر کمیته اجرایی مرکزی مسئول تلقی می‌شدند. متحدان کادت آنها فقط در برابر حزب خود پاسخگو بودند. پس از روزهای ژوئیه، کمیته اجرایی مرکزی، با برآورده کردن خواسته‌های بورژوازی، وزرای سوسیالیست را از مسئولیت خود در برابر شوراها آزاد کرد، به منظور، همانطور که در آن زمان ادعا می‌شد، ایجاد یک دیکتاتوری انقلابی. یادآوری این نکته نیز خالی از لطف نیست، درست همین الان، زمانی که همان افرادی که دیکتاتوری یک حلقه کوچک را می‌ساختند، اکنون علیه دیکتاتوری یک طبقه اتهامات و افتراها می‌زنند.

کنفرانس ایالتی مسکو، که در آن نمایندگان منتخب مصنوعی مالک و دموکرات، یکدیگر را متعادل می‌کردند، هدف اصلی خود را تحکیم قدرت کرنسکی بر طبقات و

احزاب قرار داده بود. این هدف فقط در ظاهر محقق شده بود. در واقع، کنفرانس مسکو تنها ناتوانی کامل کرنسکی را آشکار کرد، زیرا او تقریباً به یک اندازه برای عناصر مالک و دموکراسی طبقه متوسط رو به پایین بیگانه بود. اما هنگامی که لیبرال‌ها و محافظه‌کاران از سخنرانی‌های تند او علیه دموکراسی تمجید کردند، در حالی که ائتلاف‌گرایان وقتی او با احتیاط بسیار ضدانقلابیون را طرد کرد، با شور و شوق فراوان از او استقبال کردند، کرنسکی این تصور را پیدا کرد که از هر دو طرف حمایت می‌شود و از اختیارات نامحدودی برخوردار است. او کارگران و سربازان انقلابی را با خون و آهن تهدید کرد. سیاست او حتی بیشتر در مسیر توطئه با کورنیلف پیش رفت، که او را در نظر ائتلاف‌گرایان به خطر انداخت. تسرتلی، در عبارات دیپلماتیک مبهم و مشخص خود، از عوامل «شخصی» در سیاست و لزوم محدود کردن آنها صحبت کرد. این وظیفه‌ای بود که کنفرانس دموکراتیک، متشکل از نمایندگان شوراهای، شوراهای شهری، زمستووها، اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های تعاونی - که همگی به شیوه‌ای دلبخواهی انتخاب شده بودند - باید انجام می‌داد. با این حال، مشکل اصلی، فراهم کردن چهره‌ای به اندازه کافی محافظه‌کارانه برای کنفرانس، انحلال شوراهای همیشه در توده بی‌شکل دموکراسی و تحکیم قدرت خود از طریق این سازمان جدید در برابر موج بلشویسم بود.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که در چند کلمه به تفاوت بین نقش سیاسی شوراهای و ارگان‌های دموکراتیک خودگردانی اشاره کنیم. افراد بی‌فرهنگ بیش از یک بار به ما خاطرنشان کرده‌اند که شوراهای جدید شهرداری و زمستووها که با رأی عمومی

انتخاب می‌شوند، به طور غیرقابل مقایسه‌ای دموکراتیک‌تر از شوراهای هستند و حق معتبرتری برای نمایندگی کل جمعیت دارند. با این حال، این معیار رسمی دموکراتیک در دوران انقلابی معنای واقعی ندارد. انقلاب با این ویژگی متمایز می‌شود: آگاهی، توده‌ها به سرعت تغییر می‌کند. بخش‌های جدید جمعیت دائماً تجربه کسب می‌کنند، دیدگاه‌های دیروز خود را اصلاح می‌کنند، دیدگاه‌های جدیدی را تدوین می‌کنند، رهبران قدیمی را رد می‌کنند، از رهبران جدید پیروی می‌کنند و همواره به جلو حرکت می‌کنند. در دوران انقلاب، سازمان‌های (رسمی) دموکراتیک، که بر اساس مکانیسم سنگین رأی عمومی بنا شده‌اند، ناگزیر از توسعه دیدگاه‌های سیاسی توده‌ها عقب می‌مانند. اما شوراهای اینطور نیستند. آنها مستقیماً به گروه‌های ارگانیک مانند کارگاه‌ها، کارخانه‌ها، معادن، شرکت‌ها، هنگ‌ها و غیره وابسته هستند. در این موارد، البته، هیچ تضمین قانونی برای صحت کامل انتخابات مانند شوراهای شهرداری و زمستوها وجود ندارد، اما تضمین بسیار مهم‌تری وجود دارد: تماس مستقیم و بی‌واسطه‌ی نماینده با انتخاب‌کنندگان. عضو شورای شهر یا زمستوو به توده‌ی بی‌شکلی از انتخاب‌کنندگان وابسته است که به مدت یک سال به او قدرت می‌دهند و سپس منحل می‌شوند. از سوی دیگر، انتخاب‌کنندگان شوروی به دلیل شرایط زندگی و کارشان در تماس دائمی با یکدیگر باقی می‌مانند. نماینده‌ی آنها همیشه تحت نظارت مستقیم آنهاست و در هر لحظه ممکن است دستورالعمل‌های جدیدی به او داده شود و در صورت لزوم، ممکن است مورد انتقاد، عزل و جایگزینی شخص دیگری قرار گیرد.

از آنجایی که تکامل سیاسی عمومی ماه‌های قبل از انقلاب با نفوذ فزاینده بلشویک‌ها به قیمت تضعیف احزاب ائتلاف‌گرا مشخص شده بود، کاملاً طبیعی بود که این روند به وضوح و به طور کامل در شوراهای شوراهای شهر و زمستووها، علیرغم تمام ویژگی‌های دموکراتیک رسمی‌شان، منعکس شده باشد. این شوراهای به اندازه دیروز احساسات توده‌های امروز را بیان نمی‌کنند. این امر گرایش به سمت شوراهای شهر و زمستووها را از سوی احزابی که جایگاه خود را در طبقه انقلابی بیش از پیش از دست داده‌اند، توضیح می‌دهد. این سوال دوباره، فقط در مقیاسی بزرگتر، وقتی به مجلس مؤسسان می‌رسیم، مطرح خواهد شد.

بخش دوم

کنفرانس دموکراتیک

کنفرانس دموکراتیک که توسط تزرئلی و همکارانش در اواخر سپتامبر فراخوانده شد، ماهیتی کاملاً مصنوعی داشت و از ترکیبی از نمایندگان شوراهای نمایندگان ارگان‌های خودگردان محلی به نسبتی تشکیل شده بود که به احزاب ائتلاف‌گرا برتری می‌داد. این کنفرانس که زاده‌ی درماندگی و سردرگمی بود، با شکستی رقت‌انگیز به پایان رسید. بورژوازی متمول با بیشترین خصومت به آن نگاه کرد و در آن تلاشی برای بیرون راندنش از موقعیتی که در گردهمایی مسکو به آن رسیده بود، دید. از سوی دیگر، طبقه‌ی کارگر انقلابی و توده‌های دهقانان و سربازان از قبل روش‌های تقلب به کار رفته در فراخوان کنفرانس را محکوم کرده بودند. وظیفه‌ی فوری ائتلاف‌گراها تشکیل یک وزارتخانه‌ی «مسئول» بود. اما حتی این امر نیز محقق نشد. کرنسکی هیچ اصل مسئولیت‌پذیری را نمی‌خواست و اجازه نمی‌داد، زیرا بورژوازی تحت حمایتش اجازه‌ی آن را نمی‌داد. عدم پاسخگویی در برابر ارگان‌های به اصطلاح دموکراسی، در واقع به معنای مسئولیت در برابر کادتها و سفارتخانه‌های متفقین بود. فعلاً همین برای بورژوازی کافی بود. در مورد مسئله ائتلاف، کنفرانس ورشکستگی کامل خود را آشکار کرد. تعداد آرای موافق اصل ائتلاف با بورژوازی

تنها اندکی بیشتر از آرای مخالف همه ائتلاف‌ها بود و اکثریت آرا مخالف ائتلاف با کادتها بود. اما به استثنای مورد اخیر، هیچ حزب قابل‌ذکری در میان بورژوازی وجود نداشت که بتوان با آن ائتلاف کرد. تسرتلی این موضوع را به طور کامل برای مجلس توضیح داد. اگر مجلس این را نمی‌فهمید، چه‌بدا! و بدین ترتیب، در پشت پرده، کنفرانس، نمایندگان مجلس بی‌شرمانه با همان کادتهایی که کنفرانس طرد کرده بود به گفتگو پرداختند. پس از آنکه تصمیم گرفته شد با کادتها نه به عنوان کادت، بلکه به عنوان مردان اجتماعی رفتار شود، دموکرات‌های طبقه متوسط رو به پایین که از راست و چپ تحت فشار بودند، تسلیم این همه تمسخر خود شدند و بدین ترتیب ناتوانی سیاسی کامل خود را نشان دادند.

شورایی از کنفرانس دموکراتیک انتخاب شد که تصمیم گرفته شد با اضافه شدن برخی از نمایندگان طبقات دارا تکمیل شود؛ و این «پارلمان» موقت قرار بود تا زمان تشکیل مجلس مؤسسان، جای خالی را پر کند. کابینه ائتلافی جدید، برخلاف طرح اولیه تسرتلی، اما کاملاً مطابق با برنامه‌های بورژوازی، قرار بود استقلال رسمی خود را در برابر پارلمان موقت حفظ کند. کل روند، این تصور را ایجاد می‌کرد که محصول رقت‌انگیز و ناتوان ذهنی جدا از زندگی است، که در پس آن، تسلیم کامل دموکرات‌های طبقه متوسط رو به پایین در برابر همان بورژوازی لیبرال‌دارا که تنها یک ماه قبل آشکارا از تلاش کورنیلف علیه انقلاب حمایت کرده بود، به وضوح قابل مشاهده بود. بنابراین، کل ماجرا عملاً به برقراری مجدد و تداوم ائتلاف با بورژوازی

،لیبرال ختم شد. دیگر شکی نبود که کاملاً مستقل از ترکیب مجلس مؤسسان آینده قدرت دولت در دست بورژوازی خواهد بود، زیرا احزاب ائتلافی، علیرغم تمام برتری که توده‌های مردم به آنها داده بودند، بدون تغییر به ائتلاف با کادتها تمایل داشتند و تشکیل هرگونه دولتی را بدون کمک بورژوازی غیرممکن می‌دانستند. توده‌های مردم با بیشترین خصومت به حزب میلیوکوف می‌نگریستند. در تمام انتخابات در طول انقلاب، کادتها همواره شکست‌های سختی متحمل شدند. با این حال، همان احزاب، انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها، که در انتخابات حزب کادت را به شدت شکست دادند، پس از انتخابات، همواره جایگاه افتخاری را برای آنها در کابینه ائتلافی حفظ می‌کردند. در این شرایط طبیعی بود که توده‌ها بیشتر و بیشتر به وضوح درک می‌کردند که احزاب ائتلافی در واقع نقش مأمورین اجرائی و مقامات رسمی را برای بورژوازی لیبرال بازی می‌کنند.

مشکلات در جبهه و پشت جبهه

در همین حال، اوضاع داخلی رو به وخامت بود و پیچیده‌تر و پیچیده‌تر می‌شد. جنگ بدون هدف، بدون معنا و بدون هیچ چشم‌اندازی به پیش می‌رفت. دولت هیچ اقدامی برای رهایی از این دور باطل انجام نمی‌داد. طرح مسخره‌ای برای فرستادن اسکوبلف به پاریس به منظور تأثیرگذاری بر امپریالیست‌های متفقین مطرح شد، اما هیچ فرد عاقلی اهمیت جدی برای آن قائل نبود. کورنیلف ریگا را به آلمانی‌ها تسلیم کرد تا

افکار عمومی را مرعوب کند و به این ترتیب فرصت مناسبی برای ایجاد انضباط آهنین در ارتش به دست آورد. پتروگرا د تهدید می‌شد و عناصر طبقه متوسط با بدخواهی آشکار از این خطر استقبال می‌کردند. رودزیانکو، رئیس سابق دوما آشکارا گفت که تسلیم پتروگرا د تضعیف‌شده به آلمانی‌ها، بدبختی بزرگی نخواهد بود او به مورد ریگا اشاره کرد، جایی که پس از ورود آلمانی‌ها، شوراها منحل شدند و با کمک پلیس قدیمی نظم سختگیرانه‌ای برقرار شد. درست است که ناوگان بالتیک از دست می‌رفت؛ اما ناوگان بر اثر تبلیغات انقلابی تضعیف روحیه شده بود و بنابراین ضرر چندان بزرگی نمی‌بود. این بدبینی ارباب بزرگ پر حرف، افکار پنهانی محافل وسیعی از بورژوازی را بیان می‌کرد. واگذاری پتروگرا د به آلمانی‌ها واقعاً به معنای شکست نهایی آن نبود. پتروگرا د طبق معاهده صلح بازگردانده می‌شد، اما در این فاصله توسط نظامی‌گری آلمان تنبیه می‌شد. در این میان، انقلاب از بین می‌رفت و بنابراین راحت‌تر می‌توانست با آن مقابله شود. در واقع، دولت کرنسکی هیچ قصد جدی برای دفاع از پایتخت نداشت و افکار عمومی برای تسلیم احتمالی آن آماده می‌شد. دفاتر دولتی از پتروگرا د به مسکو و سایر شهرها منتقل می‌شدند. در چنین شرایطی بود که بخش سربازان شورای پتروگرا د جلسه‌ای کامل تشکیل داد، احساسات عمومی پرتنش و آشفته بود. اگر دولت قادر به دفاع از پتروگرا د نیست، بگذارید صلح را منعقد کند. و اگر قادر به انعقاد صلح نیست، بگذارید صلح را خاتمه دهد. بخش سربازان اینگونه نظرات خود را در مورد وضعیت امور ب آینده بیان می‌کرد این اولین نشانه انقلاب نوامبر بود .

در جبهه، اوضاع از بد به بدتر می‌رفت. پاییزی سرد، مرطوب و گل‌آلود نزدیک می‌شد. احتمال یک لشکرکشی زمستانی چهارم وجود داشت. ذخایر غذایی هر روز بدتر می‌شد. در پشت جبهه، جبهه را فراموش کرده بودند. هیچ نیروی کمکی، هیچ نیروی کمکی و هیچ لباس گرمی وجود نداشت. تعداد فراریان هر روز در حال افزایش بود. کمیته‌های قدیمی ارتش که در ابتدای انقلاب انتخاب شده بودند، هنوز در جای خود باقی مانده و از سیاست کرنسکی حمایت می‌کردند. انتخابات مجدد ممنوع بود شکافی بین کمیته‌های ارتش و توده‌های ارتش ایجاد شده بود و سرانجام سربازان شروع به نفرت از کمیته‌ها کردند. بارها و بارها نمایندگان از سنگرها به پتروگرا می‌آمدند و در جلسات شورا رک و راست می‌پرسیدند: «حالا چه باید بکنیم؟ چه کسی جنگ را پایان خواهد داد و چگونه باید این کار را انجام داد؟ چرا شورای پتروگرا «ساکت است؟»

مبارزه اجتناب‌ناپذیر برای قدرت

شورای پتروگرا ساکت نبود. این شورا خواستار به دست گرفتن فوری قدرت توسط شوراهای مرکزی و محلی، انتقال فوری زمین به دهقانان، ایجاد کنترل کارگران بر صنعت و آغاز فوری مذاکرات صلح بود. تا زمانی که ما در اپوزیسیون بودیم، شعار

تمام قدرت به شوراها! یک شعار تبلیغاتی بود، اما از زمانی که در تمام شوراهای اصلی اکثریت شدیم، وظیفه مبارزه فوری و مستقیم برای قدرت را بر ما تحمیل کرد.

در روستاها، اوضاع تا آخرین درجه پیچیده و آشفته شده بود. انقلاب زمین را به دهقانان وعده داده بود، اما آنها را از دست زدن به زمین تا زمان تشکیل مجلس مؤسسان منع کرده بود. دهقانان در ابتدا صبورانه منتظر ماندند، اما وقتی صبرشان، رو به پایان گذاشت، دولت ائتلافی به اقدامات سرکوبگرانه متوسل شد. در این میان چشم‌انداز تشکیل مجلس مؤسسان کم‌رنگ‌تر و کم‌رنگ‌تر می‌شد. بورژوازی اصرار داشت که مجلس مؤسسان نباید تا پس از انعقاد صلح تشکیل شود. از سوی دیگر، توده‌های دهقان بی‌صبرتر می‌شدند و آنچه ما در آغاز انقلاب پیش‌بینی کرده بودیم اکنون به حقیقت می‌پیوندد. توده‌های دهقان شروع به تصرف زمین به اختیار خود کردند. انتقام‌جویی‌ها مکررتر و شدیدتر شد و کمیته‌های انقلابی زمین شروع به دستگیری - گهگاه - کردند. در برخی مناطق، کرنسکی حتی حکومت نظامی اعلام کرد. نمایندگان روستاها شروع به هجوم به پتروگراد کردند و به شورا شکایت کردند که در حین تلاش برای اجرای برنامه شوراها و واگذاری املاک مالکان خصوصی به کمیته‌های دهقانی، دستگیر شده‌اند. دهقانان از ما درخواست حمایت کردند. ما پاسخ دادیم که فقط در صورتی می‌توانیم به آنها کمک کنیم که قدرت دولتی در دست ما باشد. از این رو، نتیجه این شد که اگر شوراها نمی‌خواهند صرفاً به محل صحبت تبدیل شوند، موظفند برای به دست گرفتن قدرت تلاش کنند.

شش یا هشت هفته قبل از تشکیل مجلس مؤسسان، مبارزه برای اقتدار شوراهای پوچ و بی‌معنی بود - این چیزی بود که دوستان جناح راست به ما می‌گفتند. اما ما به هیچ وجه تحت تأثیر این بت‌پرستی مجلس مؤسسان قرار نگرفتیم. در وهله اول، هیچ تضمینی وجود نداشت که واقعاً تشکیل شود. فروپاشی ارتش، فرارهای گسترده از خدمت، بی‌نظمی در تأمین مواد غذایی، انقلاب کشاورزی - همه و همه فضایی را ایجاد کردند که برای برگزاری انتخابات مجلس چندان مساعد نبود. علاوه بر این تسلیم احتمالی پتروگراد به آلمانی‌ها تهدید می‌کرد که چنین انتخاباتی را کاملاً غیرممکن کند. در وهله دوم، حتی اگر قرار بود مجلس مؤسسان تحت هدایت احزاب قدیمی و در فهرست‌های قدیمی احزاب تشکیل شود، تنها می‌توانست به حمایت و تأییدی بر اصل ائتلافی حکومت تبدیل شود. نه انقلابیون سوسیالیست و نه منشویک‌ها قادر به کسب اقتدار بدون کمک بورژوازی نبودند. فقط یک طبقه انقلابی می‌توانست دور باطلی را که انقلاب در آن دست و پا می‌زد و از هم می‌پاشید، بشکند. ضروری بود که قدرت از دست عناصری که مستقیم یا غیرمستقیم در خدمت منافع بورژوازی بودند و از دستگاه دولتی برای مانع‌تراشی در برابر خواسته‌های انقلابی مردم استفاده می‌کردند، گرفته شود.

مبارزه برای کنگره شوروی

تمام قدرت به شوراهای: این خواسته حزب ما بود. در دوره قبل، از نظر تقسیمات حزبی، این به معنای اقتدار کامل برای انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها در برابر ائتلاف با بورژوازی لیبرال بود. با این حال، در نوامبر ۱۹۱۷، این خواسته به معنای برتری کامل پرولتاریای انقلابی بود که اکنون حزب بلشویک در راس آن قرار داشت. مسئله مورد بحث دیکتاتوری طبقه کارگر بود که میلیون‌ها نفر از فقیرترین دهقانان را رهبری می‌کرد، یا به عبارت صحیح‌تر، قادر به رهبری آنها بود. این معنای تاریخی قیام نوامبر بود.

همه چیز دست به دست هم داد تا حزب را در این مسیر هدایت کند. از همان روزهای اول انقلاب، ما بر لزوم و اجتناب‌ناپذیری تصاحب کل قدرت دولتی توسط شوراهای اصرار داشتیم. اکثریت شوراهای، پس از یک مبارزه شدید داخلی، موضع ما را پذیرفتند و این خواسته را پذیرفتند. ما برای دومین کنگره سراسری شوراهای روسیه آماده می‌شدیم، کنگره‌ای که در آن انتظار پیروزی کامل حزب خود را داشتیم. از سوی

دیگر، کمیته اجرایی مرکزی، تحت رهبری دن (تشخیدزه محتاط به موقع به قفقاز رفت) تمام تلاش خود را برای جلوگیری از تشکیل کنگره شوراها انجام داد. پس از تلاش‌های فراوان، با حمایت گروه شوراها در کنفرانس دموکراتیک، سرانجام توانستیم تاریخ قطعی کنگره، یعنی ۷ نوامبر، را تعیین کنیم. این تاریخ اکنون به بزرگترین تاریخ در تاریخ روسیه تبدیل شده است. به عنوان مقدمه، ما در پتروگراد، کنفرانسی از شوراها، استان‌های شمالی، از جمله ناوگان بالتیک و شورای مسکو تشکیل دادیم. ما در این کنفرانس اکثریت قاطع را داشتیم. ما همچنین از جناح چپ انقلابیون سوسیالیست در جناح راست تا حدودی حمایت به دست آوردیم و پایه و اساس سازماندهی رسمی قیام نوامبر را بنا نهادیم.

درگیری بر سر پادگان پتروگراد

اما حتی قبل از آن، قبل از کنفرانس شوراها، شمالی، اتفاقی افتاد که قرار بود نقش بسیار مهمی در مبارزه سیاسی جاری ایفا کند.

در اواسط اکتبر، نماینده شوروی وابسته به ستاد ناحیه نظامی پتروگراد در جلسه کمیته اجرایی حاضر شد و به ما اطلاع داد که ستاد مرکزی خواستار اعزام دو سوم پادگان پتروگراد به جبهه است. برای چه؟ برای دفاع از پتروگراد! اعزام قرار نبود فوراً

انجام شود، اما لازم بود فوراً برای آن آماده شویم. ستاد از شورای پتروگرا درخواست تا این طرح را تأیید کند. ما گوش‌هایمان را تیز کردیم. در اواخر ماه اوت، پنج‌هنگ انقلابی، به طور کامل یا جزئی، از پتروگرا خارج شده بودند. این کار به درخواست فرمانده کل وقت، کورنیلف، انجام شده بود که در همان زمان در حال آماده شدن برای اعزام لشکر «وحشی» قفقازی به پتروگرا با هدف تسویه حساب نهایی با پایتخت انقلابی بود. بنابراین، ما قبلاً تجربه توزیع مجدد صرفاً سیاسی نیروها را داشتیم که به بهانه عملیات نظامی انجام می‌شد. در اینجا، به عنوان یک پیش‌بینی، می‌توان اشاره کرد که اسنادی که پس از انقلاب نوامبر به دست ما افتاد، بدون هیچ‌شکی، نشان داد که تخلیه پیشنهادی پادگان پتروگرا در واقع هیچ ارتباطی با عملیات نظامی نداشت و برخلاف میل فرمانده کل قوا، دوخونین، توسط خود کرنسکی، که مشتاق بود پتروگرا را از انقلابی‌ترین سربازان، یعنی از کسانی که بیشترین دشمنی را با خودش داشتند، پاک کند، به او تحمیل شد.

اما این موضوع در اواسط اکتبر مشخص نبود و سوءظن‌های ما با طوفانی از خشم میهن‌پرستانه روبرو شد. ستاد نظامی سعی کرد ما را به عجله وادارد و کرنسکی، بی‌صبر بود، زیرا زمین زیر پایش به سرعت برای او خیلی داغ می‌شد. با این حال ما عجله‌ای برای پاسخ دادن نداشتیم. مطمئناً پتروگرا در خطر بود و مسئله وحشتناک، دفاع از پایتخت ما را به شدت مشغول کرده بود. اما پس از تجربه روزهای کورنیلف، پس از سخنان رودزیانکو در مورد نجات پتروگرا با اشغال آلمان، چگونه می‌توانستیم مطمئن باشیم که پتروگرا به عنوان مجازاتی برای روحیه شورشی خود

عمداً به آلمانی‌ها تسلیم نخواهد شد؟ کمیته اجرایی از امضای درخواست حذف دو سوم پادگان پتروگراد بدون بررسی خودداری کرد. ما اعلام کردیم که باید مدرکی دال بر واقعیت نیاز نظامی که این درخواست را دیکته می‌کرد، داشته باشیم و برای این منظور باید سازمانی برای بررسی این مسئله ایجاد شود. بدین ترتیب، ایده ایجاد یک ارگان کاملاً عملیاتی در قالب کمیته انقلابی نظامی، در کنار بخش سربازان شوراهای یعنی در کنار نمایندگی سیاسی پادگان، مطرح شد که در نهایت قدرت عظیمی به دست آورد و عملاً به ابزار انقلاب نوامبر تبدیل شد.

بدون شک، در همان زمان، هنگامی که ما پیشنهاد ایجاد ارگانی را می‌دادیم که تمام رشته‌های هدایت صرفاً نظامی پادگان پتروگراد را در دست خود متمرکز کند، به وضوح متوجه بودیم که این ارگان می‌تواند به یک سلاح انقلابی ارزشمند تبدیل شود. ما در همان زمان، آگاهانه و آشکارا برای قیام آماده می‌شدیم و خود را برای آن سازماندهی می‌کردیم. همانطور که قبلاً گفتیم، افتتاحیه کنگره سراسری شوراهای روسیه برای 7 نوامبر تعیین شده بود و دیگر شکی نبود که این کنگره به نفع به دست گرفتن قدرت عالی توسط شوراهای اعلام نظر خواهد کرد. اما چنین تصمیمی باید فوراً اجرا می‌شد، در غیر این صورت صرفاً به یک نمایش افلاطونی بی‌ارزش تبدیل می‌شد. اگر قیام خود را برای 7 نوامبر تعیین می‌کردیم، با منطق اوضاع مطابقت داشت. مطبوعات بورژوازی، در واقع، این را بدیهی می‌دانستند. اما سرنوشت کنگره، در وهله اول، به پادگان پتروگراد بستگی داشت. آیا این به کرنسکی اجازه می‌داد تا کنگره را محاصره کند و با کمک چند صد یا هزاران نفر از پرچمداران

دانشجویان افسری و اعضای گردان‌های ضربت، آن را متلاشی کند؟ آیا همین تلاش برای بیرون راندن پادگان از پتروگراد - نشانه‌ای از این نبود که دولت در حال آماده شدن برای متلاشی کردن کنگره شوراهای است؟ اگر اینطور نبود، عجیب می‌بود، زیرا ما آشکارا، در مقابل کل کشور، تمام قدرت شوراهای را برای وارد کردن ضربه‌ای مهلک به دولت ائتلافی بسیج می‌کردیم.

و بدین ترتیب تمام درگیری در پتروگراد به مسئله سرنوشت پادگان آن کشیده می‌شد. در وهله اول، البته، این موضوع سربازان را تحت تأثیر قرار می‌داد، اما کارگران، نیز بیشترین علاقه را به آن نشان می‌دادند، زیرا می‌ترسیدند که با خروج سربازان توسط کادت‌های نظامی و قزاق‌ها سرکوب شوند. بدین ترتیب، درگیری ماهیت بسیار حادی به خود می‌گرفت و مسئله‌ای که به آن می‌پرداخت، برای دولت کرنسکی بسیار نامطلوب بود.

به موازات این مبارزه بر سر پادگان، مبارزه‌ای که قبلاً ذکر شد برای تشکیل کنگره شوراهای نیز در جریان بود، که در رابطه با آن، ما آشکارا به نام شورای پتروگراد و کنفرانس شوراهای ناحیه شمالی اعلام می‌کردیم که دومین کنگره شوراهای باید دولت کرنسکی را برکنار کند و ارباب واقعی روسیه شود. عملاً قیام از قبل در جریان بود و در مقابل کل کشور در حال توسعه بود.

در طول ماه اکتبر، مسئله قیام نیز نقش مهمی در زندگی داخلی حزب ما ایفا کرد. لنین که در فنلاند مخفی شده بود، نامه‌های متعددی نوشت و بر تاکتیک‌های پرانرژی‌تر، اصرار ورزید. در میان اعضای عادی، شورش و ناراضایتی فزاینده‌ای وجود داشت زیرا حزب بلشویک، که اکنون در شوراهای اکثریت را داشت، شعارهای جنگی خود را به اجرا در نمی‌آورد. در 28 اکتبر، جلسه مخفی کمیته مرکزی حزب ما برگزار شد که لنین در آن حضور داشت. مسئله قیام در دستور روز قرار داشت. تنها با دو مخالف، به اتفاق آرا تصمیم گرفته شد که تنها راه نجات انقلاب و کشور از نابودی کامل، قیام مسلحانه است که هدف آن باید تصرف قدرت عالی دولتی توسط شوراهای باشد.

شورای دموکراتیک و پارلمان موقت

شورای دموکراتیک که از دل کنفرانس دموکراتیک بیرون آمد، تمام ناتوانی دومی را به ارث برد. احزاب قدیمی شوروی، انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها، ظاهراً به منظور افشای کامل‌تر تمام در ماندگی سیاسی خود، اکثریتی مصنوعی در شورا برای خود به دست آورده بودند. در پشت صحنه، تزر تلی مذاکرات پیچیده‌ای را با کرنسکی و نمایندگان «عناصر متمول» انجام می‌داد، زیرا آنها شروع به نامیدن آنها در شورا کردند تا از اصطلاح «توهین‌آمیز» «بورژوازی» اجتناب کنند. گزارش تزر تلی در

مورد پیشرفت و نتایج این مذاکرات بسیار شبیه به یک خطابه تشییع جنازه بر مزار یک دوره انقلابی کامل بود. معلوم شد که نه کرنسکی و نه عناصر متمول با اصل مسئولیت وزرا در قبال نهاد نمایندگی جدید موافق نیستند. از سوی دیگر، یافتن افراد متناسب» در خارج از حزب کادت غیرممکن بود. برگزارکنندگان این ماجرا مجبور» بودند در هر دو مورد تسلیم شوند، که تسلیم شدن بسیار لذتبخش‌تر بود، زیرا کنفرانس دموکراتیک به طور خاص برای پایان دادن به رژیم غیرمسئول تشکیل جلسه داده شده بود، علاوه بر این، کنفرانس صراحتاً هرگونه ائتلاف با کادتها را رد می‌کرد. در چند جلسه آخر شورای دموکراتیک قبل از انقلاب جدید، فضای عمومی پر از تنش و ناتوانی عملی وجود داشت. شورا نه منعکس کننده پیشرفت انقلاب، بلکه منعکس کننده انحلال احزابی بود که انقلاب آنها را بسیار عقب انداخته بود.

پیش از این در طول جلسه کنفرانس دموکراتیک، من در حزب خود مسئله خروج نمایی از کنفرانس و تحریم شورای دموکراتیک را مطرح کرده بودم. لازم بود با عمل خود به توده‌ها نشان دهیم که ائتلاف‌گرایان انقلاب را به بن‌بست کشانده‌اند. مبارزه برای تشکیل دولت شوروی تنها با روش‌های انقلابی قابل انجام بود. گرفتن قدرت از دست کسانی که ناتوانی خود را برای خیر ثابت کرده بودند و به سرعت تمام توانایی خود را حتی برای آسیب فعال از دست می‌دادند، ضروری بود. لازم بود از طریق بسیج همه نیروها در اطراف شوراها، از طریق کنگره سراسری شوراها، روسیه، از طریق قیام، با روش عمل آنها از طریق یک "پارلمان موقت" مصنوعی انتخاب شده و یک مجلس مؤسسان ناکارآمد، با روش سیاسی خود مخالفت کنیم. این

امر تنها با جدایی آشکار و علنی از نهاد ایجاد شده توسط تسرتلی و دوستانش و با تمرکز تمام توجه و قدرت طبقه کارگر بر سازمان‌های شوروی امکان‌پذیر بود. به همین دلایل بود که من پیشنهاد خروج نمایی از کنفرانس دموکراتیک و تحریک انقلابی در کارخانه‌ها و در میان سربازان علیه تلاش برای تحریف اراده انقلاب و هدایت مجدد مسیر بیشتر آن به مسیر همکاری با بورژوازی را دادم. لنین نیز همین نظر را در نامه‌ای که چند روز بعد دریافت کردیم، بیان کرد. اما در میان رهبران حزب هنوز تردید قابل توجهی وجود داشت. روزهای ژوئیه تأثیر بسیار عمیقی بر حزب گذاشته بود. توده‌های کارگران و سربازان تأثیر انتقام‌جویی‌های ژوئیه را بسیار سریع‌تر از بسیاری از رفقای برجسته ما که از فروپاشی انقلاب توسط یک تلاش زود هنگام دیگر از سوی توده‌ها می‌ترسیدند، از بین برده بودند. در گروه ما در کنفرانس دموکراتیک، من پنجاه رأی برای پیشنهادم در مقابل هفتاد رأی موافق شرکت در شورای دموکراتیک به دست آوردم. اما تجربه ما در آن شورا خیلی زود جناح چپ حزب را تقویت کرد. کاملاً آشکار شد که روش مصالحه‌هایی که صرفاً به کلاهبرداری شباهت داشتند و هدفشان تضمین رهبری انقلاب برای طبقات دارا با کمک ائتلاف‌گرایانی بود که جایگاه خود را در میان توده‌های وسیع از دست داده بودند، راه خروج از بن‌بستی نبود که دموکرات‌های سست طبقه متوسط انقلاب را در آن به پیش برده بودند. زمانی که شورای دموکراتیک، به همراه نمایندگان طبقات دارا، به یک «پارلمان موقت» تبدیل شد، آمادگی روانی حزب ما برای جدایی از این نهاد از قبل به حد کمال رسیده بود.

انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها

در آن زمان، سؤالی که پیش روی ما بود این بود که آیا انقلابیون سوسیالیست چپ، ما را در این مسیر همراهی خواهند کرد یا خیر. این گروه در آن زمان در حال شکل‌گیری بود که از دیدگاه حزب ما بسیار کند و مردد بود. در آغاز انقلاب، حزب انقلابیون سوسیالیست به مراتب قوی‌ترین حزب در کل عرصه سیاسی شد. دهقانان، سربازان و حتی توده‌های کارگران به انقلابیون سوسیالیست رأی دادند. آنها خودشان چنین انتظاری نداشتند و بیش از یک بار به نظر می‌رسید که خطری وجود دارد که حزب در امواج موفقیت خود خفه شود. به استثنای طبقات صرفاً سرمایه‌دار و زمین‌دار و روشنفکران مرفه، همه و همه به زیر پرچم انقلابیون سوسیالیست هجوم آوردند. و این کاملاً با مرحله اول انقلاب مطابقت داشت، زمانی که مرزهای طبقاتی هنوز فرصت آشکار شدن نداشتند، زمانی که اشتیاق به یک جبهه متحد انقلابی در برنامه مبهم حزبی تجلی یافت که آماده بود کارگرانی را که از قطع ارتباط با دهقانان می‌ترسیدند، دهقانانی را که به دنبال زمین و آزادی بودند، روشنفکرانی را که مشتاق هدایت هر دو طبقه بودند و مقاماتی را که سعی در تطبیق خود با نظم جدید امور داشتند، به طور یکسان در خود جای دهد. هنگامی که کرنسکی، که در زمان حکومت تزاری به «گروه زحمتکشان» تعلق داشت، پس از پیروزی انقلاب به انقلابیون سوسیالیست پیوست، محبوبیت این حزب هم‌زمان با پیشرفت خود کرنسکی در مسیر

قدرت شروع به افزایش کرد. بسیاری از سرهنگ‌ها و ژنرال‌ها، از روی احترام - نه همیشه افلاطونی - برای وزیر جنگ، عجله کردند نام خود را در فهرست حزب تروریست‌های سابق ثبت کنند. انقلابیون سوسیالیست قدیمی، متعلق به مکتب انقلابی قدیمی، در آن زمان با نگرانی نسبت به تعداد روزافزون انقلابیون سوسیالیست مارس»، یعنی آن دسته از اعضای که روح انقلابی خود را تنها در ماه مارس، پس» از سرنگونی رژیم سابق توسط انقلاب و به قدرت رساندن انقلابیون سوسیالیست یافته بودند، ابراز نگرانی می‌کردند. به این ترتیب، حزب در بی‌شکلی خود نه تنها تضادهای درونی انقلاب در حال توسعه، بلکه تمام تعصبات توده‌های دهقان عقب‌مانده و تمام احساسات‌گرایی، بی‌ثباتی و جاه‌طلبی‌های بخش‌های روشنفکر جمعیت را نیز در خود جای داده بود. کاملاً آشکار بود که حزب نمی‌تواند در چنین شکلی مدت زیادی دوام بیاورد. از نظر ایده‌ها، از همان ابتدا ناتوان بود. این منشویک‌ها بودند که نقش سیاسی رهبری را در مراحل اولیه انقلاب ایفا کردند. آنها مکتب مارکسیسم را پشت سر گذاشته بودند و از آن روش‌ها و عادات خاصی را اقتباس کرده بودند که به آنها کمک کرده بود تا به اندازه کافی در موقعیت سیاسی راه خود را پیدا کنند تا معنای واقعی مبارزه طبقاتی کنونی را «به صورت علمی» تحریف کنند و در بالاترین درجه ممکن تحت شرایط معین، برتری بورژوازی لیبرال را تضمین کنند. به همین دلیل است که منشویک‌ها، که مدافعان مستقیم حق بورژوازی برای قدرت بودند، به سرعت اعتبار خود را از دست دادند و تا زمان انقلاب نوامبر، سرانجام تقریباً به صفر رسیدند.

انقلابیون سوسیالیست نیز نفوذ خود را بیش از پیش از دست می‌دادند، ابتدا در میان کارگران، سپس در ارتش و در نهایت در روستاها. با این وجود، در زمان انقلاب نوامبر، آنها هنوز از نظر عددی یک حزب بسیار قدرتمند بودند. اما تضادهای طبقاتی آن را از درون تضعیف می‌کرد. در مقابل جناح راست آن، که در قالب شوونیست‌ترین عناصر آن، مانند آوکسنتیف، برشکو-برشکوفسکایا، ساوینکوف و دیگران، سرانجام به ضدانقلابیون پیوستند، یک جناح چپ در حال شکل‌گیری بود که سعی در حفظ ارتباط با توده‌های کارگر داشت. اگر این واقعیت را در نظر داشته باشیم که آوکسنتیف، انقلابی سوسیالیست، در مقام وزیر کشور، کمیته‌های زمین دهقانی را که تقریباً به‌طور کامل از انقلابیون سوسیالیست تشکیل شده بودند، به دلیل دست و پنجه نرم کردن آنها با مسئله ارضی به تنهایی دستگیر می‌کرد، دامنه اختلافات درون این حزب به اندازه کافی روشن خواهد شد.

در مرکز، رهبر سنتی حزب، چرنوف، نویسنده‌ای باتجربه، با مطالعه‌ی فراوان در ادبیات سوسیالیستی و باتجربه در مبارزات حزبی قرار داشت. او رهبر ثابت حزب در زمانی بود که حیات حزب در حلقه‌های پناهندگان خارج از کشور متمرکز شده بود. انقلاب، که در اولین هجوم بی‌هدف خود، انقلابیون سوسیالیست را به اوج عظیمی رسانده بود، به طور خودکار چرنوف را نیز بالا برد، اما تنها برای نشان دادن ناتوانی کامل او حتی در میان شخصیت‌های سیاسی برجسته‌ی دوره‌ی اول. آن ویژگی‌های جزئی که برای چرنوف برتری در حلقه‌های خارجی حزب را تضمین

کرده بود، در ترازوی انقلاب بسیار سبک بودند. او خود را به خودداری از هرگونه تصمیم مسئولانه، اجتناب و طفره رفتن از تمام مسائل حیاتی، انتظار وقایع و خودداری از هرگونه فعالیت مثبت محدود کرد. چنین تاکتیک‌هایی، فعلاً، موقعیت مرکزی بین دو جناح حزب را برای او تضمین می‌کرد، که فاصله‌ی بین آنها مدام، بیشتر و بیشتر می‌شد. اما وحدت حزب دیگر نمی‌توانست حفظ شود. ساوینکوف تروریست سابق، در توطئه کورنیلوف شرکت کرده بود، با محافل ضدانقلابی افسران قزاق روابط بسیار صمیمانه‌ای داشت و در حال آماده‌سازی ضربه‌ای کوبنده به کارگران و سربازان پتروگراد بود که در میان آنها تعداد زیادی از انقلابیون سوسیالیست چپ‌گرا نیز حضور داشتند. حزب مرکزی به عنوان لطفی به این جناح چپ، ساوینکوف را از حزب اخراج کرد، اما جرات نکرد علیه کرنسکی دست به اعتراض بزند.

در پارلمان موقت، حزب به طرز ناامیدکننده‌ای دچار تفرقه شد. سه گروه مستقل از یکدیگر عمل می‌کردند، اگرچه همه زیر یک پرچم حزبی حرکت می‌کردند. در عین حال، هیچ یک از این گروه‌ها ایده روشنی از آنچه می‌خواست، نداشتند. تسلط رسمی این حزب در مجلس مؤسسان تنها به معنای ادامه همان عقیمی و ناتوانی سیاسی بود.

صدای جبهه

قبل از ترک پارلمان موقت، جایی که طبق آمار سیاسی کرنسکی و تسرتلی، ما فقط حدود پنجاه کرسی داشتیم، جلسه‌ای با گروه انقلابیون سوسیالیست چپ ترتیب دادیم. با این حال، آنها از پیروی ما خودداری کردند، به این دلیل که لازم بود با یک آزمایش عملی، ناامیدی آن پارلمان را به دهقانان ثابت کنند. یکی از رهبران آنها گفت: «ما وظیفه خود می‌دانیم که به شما هشدار دهیم که اگر قصد دارید پارلمان موقت را با هدف رفتن فوری به خیابان برای یک مبارزه آشکار ترک کنید، ما از شما پیروی نخواهیم کرد.» مطبوعات بورژوایی و ائتلافی ما را متهم کردند که قصد داریم پارلمان موقت را صرفاً با هدف ایجاد یک وضعیت انقلابی تجزیه کنیم. گروه ما در پارلمان موقت تصمیم گرفت منتظر انقلابیون سوسیالیست چپ نماند، بلکه مستقل عمل کند. بیانیه حزب ما که از تریبون پارلمان موقت خوانده شد و دلیل جدایی ما از این نهاد را توضیح می‌داد، با زوزه نفرت و خشم ناتوانانه گروه‌های اکثریت مواجه شد. در شورای پتروگراد، جایی که اقدام ما با اکثریت قاطع تصویب شد، رهبر گروه کوچک منشویک‌های «انترناسیونالیست»، مارتوف، استدلال کرد که خروج ما از شورای موقت جمهوری (این عنوان رسمی این نهاد بدنام بود) تنها در صورتی منطقی خواهد بود که ما قصد داشته باشیم فوراً به یک حمله آشکار علیه دولت فعلی روی آوریم. اما این دقیقاً همان کاری بود که ما قصد انجام آن را داشتیم. مأموران

بورژوازی لیبرال کاملاً حق داشتند که ما را به تمایل به ایجاد یک وضعیت انقلابی متهم می‌کردند. ما دیدیم که تنها راه خروج از وضعیت ناامیدکننده، قیام آشکار و تصرف مستقیم قدرت است.

دوباره، مانند روزهای ژوئیه، مطبوعات و تمام ارگان‌های به اصطلاح افکار عمومی علیه ما به حرکت درآمدند. سمی‌ترین سلاح‌ها بار دیگر از زرادخانه‌های روزهای ژوئیه، جایی که پس از قیام کورنیلوف در آنجا انبار شده بودند، بیرون کشیده شدند. تلاش‌های بیهوده! توده‌ها به طرز مقاومت‌ناپذیری به سمت ما هجوم آوردند و روحیه‌شان هر ساعت بالاتر و بالاتر می‌رفت. نمایندگان از سنگرها می‌آمدند و در جلسات شورای پتروگراد از ما می‌پرسیدند: «این وضعیت غیرقابل تحمل تا چه مدت ادامه خواهد داشت؟ سربازان به ما اجازه داده‌اند که به شما بگوییم اگر تا ۱۵ نوامبر گام‌های قاطعی برای صلح برداشته نشود، سنگرها تخلیه خواهند شد و کل ارتش به عقب باز می‌گردد!» چنین تصمیمی واقعاً در سراسر جبهه گسترش یافته بود. سربازان اعلامیه‌هایی را که خودشان تنظیم کرده بودند، از یک بخش به بخش دیگر پخش می‌کردند و از همه سربازان می‌خواستند که پس از اولین برف در سنگرها نمانند. نمایندگان سنگرها در جلسات شورا فریاد می‌زدند: «شما ما را کاملاً فراموش کرده‌اید، اگر راهی برای خروج پیدا نکنید، ما خودمان به اینجا می‌آییم و دشمنانمان را با سرنیزه‌هایمان پراکنده می‌کنیم، شما هم به همراه آنها.» ظرف چند هفته، شورای پتروگراد به مرکز توجه کل ارتش تبدیل شد. پس از تغییر سیاست و انتخاب جدید

هیئت رئیسه آن، قطعنامه‌های آن به سربازان خسته و ناامید امیدهای جدیدی می‌داد که سرانجام راهی برای خروج از این وضعیت غیرممکن بر اساس خطوط تعیین شده توسط بلشویک‌ها، یعنی با انتشار معاهدات مخفی و پیشنهاد فوری آتش‌بس در همه جبهه‌ها، پیدا شود. «شما می‌گویید که قدرت کامل باید به دست شوراهای بیفتد؟ پس آن را بگیرید. آیا می‌ترسید که جبهه از شما حمایت نکند؟ همه شک و تردیدها را کنار بگذارید؛ توده عظیم سربازان کاملاً در کنار شما هستند .

در این میان، درگیری بر سر تخلیه پادگان پتروگراد با سرعت در حال پیشرفت بود. تقریباً هر روز جلسات پادگان، متشکل از کمیته‌های گروهان، هنگ و سایر کمیته‌ها، برگزار می‌شد. نفوذ حزب ما در پادگان مطلق و کاملاً یکپارچه شده بود. ستاد منطقه نظامی پتروگراد در وضعیت بسیار آشفته‌ای قرار داشت. گاهی اوقات آنها سعی می‌کردند با ما روابط منظم برقرار کنند؛ و گاهی اوقات، به اصرار رهبران کمیته اجرایی مرکزی، ما را به سرکوب تهدید می‌کردند .

کمیته‌های انقلابی نظامی

ما قبلاً به تشکیل یک کمیته انقلابی نظامی ویژه وابسته به شورای پتروگراد اشاره کردیم که از نظر ما نوعی ستاد شوروی پادگان پتروگراد بود و به عنوان وزنه تعادلی در برابر ستاد کروسکی در نظر گرفته شده بود. نمایندگان اصولگرای احزاب ائتلافی اصرار کردند: «اما وجود دو ستاد قابل تحمل نیست.» ما پاسخ دادیم: «با این حال، آیا

وضعیتی قابل تحمل است که در آن پادگان به ستاد رسمی اعتمادی نداشته باشد و «بترسد که خروج نیروها از پتروگرا در توسط یک طرح ضدانقلابی جدید دیکته شود؟ جناح راست استدلال کرد: «اما ایجاد یک ستاد جدید به معنای قیام است؛ کمیته انقلابی نظامی شما هدف خود را نه بررسی نیات و دستورات نظامی مقامات نظامی، بلکه آماده‌سازی و اجرای شورشی علیه دولت فعلی قرار خواهد داد.» این استدلال کاملاً درست بود، اما به همین دلیل هیچ یک از ما را نترساند. اکثریت قاطع شور را ضرورت سرنگونی دولت ائتلافی را به رسمیت می‌شناختند. هر چه منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی با قاطعیت بیشتری نشان می‌دادند که کمیته انقلابی نظامی ناگزیر به ابزاری برای شورش تبدیل خواهد شد، شورای پتروگرا در با آمادگی بیشتری از این ارگان مبارز جدید حمایت می‌کرد.

اولین وظیفه کمیته انقلابی نظامی، انتصاب کمیسرهایی برای تمام بخش‌های پادگان پتروگرا در و تمام نهادهای مهم پایتخت و حومه بود. ما از نقاط مختلف اطلاعاتی دریافت کردیم مبنی بر اینکه دولت، یا بهتر بگوییم، احزاب دولتی، مشغول سازماندهی و مسلح کردن نیروهای خود هستند. آنها از فروشگاه‌های مختلف، دولتی، خصوصی، تفنگ، رولور، مسلسل و فشنگ را برای مسلح کردن دانشجویان دانش‌آموزان و به طور کلی بورژوازی جوان جمع‌آوری می‌کردند. انجام اقدامات پیشگیرانه فوری ضروری بود. کمیسرهایی برای تمام فروشگاه‌ها و انبارهای اسلحه منصوب شدند و عملاً بدون هیچ مخالفتی بر اوضاع مسلط شدند. درست است که

فرماندهان و مالکان فروشگاه‌ها سعی کردند از به رسمیت شناختن آنها خودداری کنند، اما برای کمیسرها کافی بود که به کمیته سربازان یا کارمندان فروشگاه خاص مراجعه کنند تا تقریباً بلافاصله مخالفان را در هم بشکنند. از این پس، اسلحه فقط به دستور مستقیم کمیسرها می‌صادر می‌شد.

در واقع، هنگ‌های پادگان پتروگراد پیش از این نیز کمیسرها را داشتند، اما آنها توسط کمیته اجرایی مرکزی منصوب می‌شدند. پیش از این اشاره کردیم که پس از کنگره ژوئن شوراهای و به ویژه پس از تظاهرات اول ژوئیه که قدرت فزاینده بلشویک‌ها را نشان داد، احزاب ائتلافی تقریباً به طور کامل شورای پتروگراد را از هرگونه نفوذ عملی بر روند وقایع در پایتخت انقلابی محروم کرده بودند. هدایت امور پادگان پتروگراد در دست کمیته اجرایی مرکزی متمرکز شده بود. اکنون سوال این بود که چگونه کمیسرها شوروی را در همه جا منصوب کنیم. این امر تنها به لطف همکاری پرشور توده‌های سربازان محقق می‌شد. هنگ به هنگ، در پایان جلساتی که توسط سخنرانان احزاب مختلف برگزار می‌شد، اعلام می‌کردند که فقط کمیسرها منصوب شده توسط شورای پتروگراد را به رسمیت می‌شناسند و بدون تأیید آنها هیچ کاری انجام نمی‌دهند.

در انتصاب این کمیسرها، سازمان نظامی بلشویک‌ها نقش بسیار مهمی ایفا کرد. این سازمان پیش از روزهای ژوئیه، کارهای تبلیغاتی زیادی انجام داده بود. در ۱۸

ژوئیه، گردان دوچرخه‌سوار که توسط کرنسکی به پتروگراد آورده شده بود، ویلای مادلین کرژزینسکا، جایی که سازمان نظامی حزب ما در آن قرار داشت، را غارت کرد. اکثر رهبران آن و بسیاری از اعضای عادی دستگیر شدند، روزنامه‌ها توقیف و ماشین‌آلات چاپ نابود شدند. حزب دوباره به آرامی مطبوعات خود را راه‌اندازی کرد، اما این بار به صورت زیرزمینی. سازمان نظامی آن تنها چند صد نفر از پادگان پتروگراد را در بر می‌گرفت، اما آنها شامل بسیاری از سربازان انقلابی مصمم و کاملاً فداکار، افسران جوان و عمدتاً پرچمدارانی بودند که توسط کرنسکی در طول ژوئیه و اوت زندانی شده بودند. اکنون همه اینها خود را در اختیار کمیته انقلابی نظامی قرار دادند و به مسئولیت‌پذیرترین پست‌های نظامی منصوب شدند.

با این حال، ذکر این نکته در اینجا خالی از لطف نخواهد بود که دقیقاً اعضای سازمان نظامی حزب ما بودند که در ماه نوامبر، نسبت به ایده قیام فوری، رویکردی بسیار محتاطانه و حتی تا حدودی شکاکانه اتخاذ کردند. ویژگی انحصاری سازمان و ماهیت نظامی آشکار آن، رهبران آن را ناخواسته به این سمت سوق داد که اهمیت ابزارهای صرفاً فنی قیام را بیش از حد ارزیابی کنند و از این منظر، ما بدون شک بسیار ضعیف بودیم. قدرت ما در روحیه انقلابی توده‌ها و آمادگی آنها برای جنگیدن زیر پرچم ما نهفته بود.

موج خروشان

در کنار کار سازماندهی، یک آشوبگری خشمگین و تکه‌تکه‌کننده نیز در جریان بود. این دوره، دوره‌ای از جلسات بی‌وقفه در کارخانه‌ها، در سیرک‌های مدرن و سینیزلی، در باشگاه‌ها و سربازخانه‌ها بود. فضای همه این جلسات به طور قطع پرشور بود. هر اشاره‌ای به قیام با طوفانی از تشویق و فریادهای تأیید روبرو می‌شد. مطبوعات بورژوازی فقط حالت هشدار عمومی را تشدید می‌کردند. دستور من به کارخانه اسلحه‌سازی سستوررتسکی در مورد صدور 5000 تفنگ به گارد سرخ، وحشتی وصف‌ناپذیر را در محافل بورژوازی برانگیخت. آنها دائماً در مورد یک قتل عام عمومی که در حال آماده شدن بود صحبت می‌کردند و می‌نوشتند. البته این به هیچ وجه مانع از آن نشد که کارگران کارخانه سستوررتسکی به گاردهای سرخ سلاح بدهند. هر چه مطبوعات بورژوازی با خشم بیشتری به ما تهمت می‌زدند و از ما بد می‌گفتند، توده‌ها با شور و حرارت بیشتری به فراخوان ما پاسخ می‌دادند. برای هر دو طرف بیش از پیش آشکار شد که بحران در طول چند روز آینده به اوج خود خواهد رسید. مطبوعات سوسیالیست‌های انقلابی و منشویک‌ها به شدت آشفته بودند: «انقلاب در معرض بزرگترین خطر است! تکرار روزهای ژوئیه در مقیاسی بسیار بزرگتر.» در حال تدارک است و بنابراین قطعاً نتایج ویرانگرتری خواهد داشت.

گورکی، در روزنامه‌اش «نو وایا ژیزن» (زندگی نو)، هر روز فروپاشی قریب‌الوقوع کل حیات فرهنگی کشور را پیش‌بینی می‌کرد. به‌طور کلی، رنگ قرمز سوسیالیستی با سرعتی شگفت‌انگیز از روشنفکران بورژوا ناپدید می‌شد، زیرا سلطه‌ی سخت دیکتاتوری طبقه‌ی کارگر نزدیک‌تر می‌شد. از سوی دیگر، سربازان، حتی از هنگ‌های عقب‌مانده‌تر، با شور و شوق از کمیسرهای کمیته‌ی انقلابی نظامی استقبال می‌کردند. نمایندگان از نیروهای قزاق و از اقلیت سوسیالیست در میان دانشجویان افسری می‌آمدند و قول می‌دادند که در صورت برخورد آشکار، حداقل بی‌طرفی افراد خود را تضمین کنند. واضح بود که دولت کرنسکی بدون هیچ پایه‌ی محکمی زیر پایش، در هوا معلق است.

ستاد نظامی منطقه با ما وارد مذاکره شد و پیشنهاد مصالحه داد. برای اینکه از قدرت مقاومت دشمن خود تصویری به دست آوریم، وارد گفتگوهای غیررسمی شدیم. اما اعصاب ستاد کاملاً به هم ریخته بود. حالا آنها ما را نصیحت می‌کردند، سپس ما را تهدید می‌کردند و حتی اعلام می‌کردند که کمیسرهای ما غیرقانونی هستند - که البته، این ممنوعیت به هیچ وجه در کار آنها اختلالی ایجاد نمی‌کرد. کمیته اجرایی مرکزی با توافق ستاد نظامی، سروان ستاد مالوسکی را به عنوان کمیسر ارشد منطقه نظامی پتروگراد منصوب کرد و سخاوتمندانه رضایت داد که کمیسرهای ما را به رسمیت

بشناسد، مشروط بر اینکه آنها تابع کمیسر ارشد خود باشند. این پیشنهاد رد شد و مذاکرات قطع شد.

منشویک‌های برجسته و انقلابیون سوسیالیست به عنوان میانجی نزد ما می‌آمدند، با ما استدلال می‌کردند و ما را تهدید می‌کردند و نابودی ما و نابودی انقلاب را پیش‌بینی می‌کردند.

روز شورای پتروگراد

ساختمان موسسه اسمولنی در آن زمان در دست شورای پتروگراد و حزب ما بود. منشویک‌ها و انقلابیون سوسیالیست راست به کاخ ماری نقل مکان کرده بودند، جایی که پارلمان موقت تازه تأسیس تقریباً آخرین نفس‌های خود را می‌کشید. کرنسکی سخnrانی بزرگی در پارلمان موقت ایراد کرد که در آن، همراه با تشویق‌های طوفانی بخش بورژوازی، سعی کرد ناتوانی خود را پشت تهدیدهای هیستریک پنهان کند. ستاد نظامی آخرین تلاش خود را برای مقاومت انجام داد. این ستاد دعوتنامه‌ای برای واحدهای مختلف پادگان فرستاد و از آنها خواست که از هر واحد دو نماینده برای بحث در مورد مسئله تخلیه نیروها از پایتخت تعیین کنند. کنفرانس برای ساعت یک در چهارم نوامبر، تعیین شده بود. هنگ‌ها بلافاصله این دعوتنامه را به ما اطلاع دادند.

و ما بلافاصله از طریق تلفن، جلسه پادگان را برای ساعت یازده صبح تشکیل دادیم. با این حال، برخی از نمایندگان راه خود را به ستاد پیدا کردند، اما فقط برای اینکه اعلام کنند بدون اجازه شورای پتروگرا، ذره‌ای هم پیشروی نخواهند کرد. جلسه پادگان تقریباً به اتفاق آرا وفاداری خود را به کمیته انقلابی نظامی مجدداً تأیید کرد. مخالفت فقط از سوی نمایندگان رسمی احزاب شوروی سابق بود، اما هیچ حمایتی در بین نمایندگان هنگ‌ها پیدا نکرد. تلاش ستاد نظامی تنها به وضوح نشان داد که زمین زیر پای ما محکم است. در صفوف مقدم، هنگ ولهینی قرار داشت همان هنگی که در شب‌های 16 و 17 ژوئیه، با دسته‌های خود به کاخ تاوریدا لشکرکشی کرده بود تا بلشویکها را سرکوب کند

کمیته اجرایی مرکزی، همانطور که در بالا ذکر شد، بودجه و مطبوعات شورای پتروگرا را در اختیار داشت. تمام تلاش‌ها برای به دست آوردن حتی یکی از این روزنامه‌ها بی‌فایده بود. از این رو، حدود اواسط اکتبر اقداماتی برای تأسیس یک روزنامه مستقل برای شورای پتروگرا انجام شد. اما تمام چاپخانه‌ها اشغال شده بودند، و صاحبان آنها با همدستی کمیته اجرایی مرکزی، ما را تحریم کردند. بنابراین تصمیم گرفته شد که روز شورای پتروگرا را به منظور ترویج تبلیغات گسترده و جمع‌آوری پول برای تأسیس یک روزنامه برگزار کنیم. این روز دو هفته قبل برای نوامبر تعیین شده بود و بنابراین با تاریخی که قیام به طور علنی در معرض دید عموم قرار می‌گرفت، مصادف بود. مطبوعات متخاصم این واقعیت را که در ماه نوامبر

قیام مسلحانه بلشویک‌ها در خیابان‌های پتروگراد رخ خواهد داد، به عنوان یک واقعیت مسلم اعلام می‌کردند. هیچ کس شکی نداشت که شورشی رخ خواهد داد. تنها سوال این بود که چه زمانی. تلاش‌هایی برای حدس و پیش‌بینی انجام شد تا از ما انکار یا اعتراف بگیرند. همه بیهوده بود. شورا با آرامش و اطمینان به پیش می‌رفت و به روزه‌های افکار عمومی بورژوازی توجهی نمی‌کرد.

۴ نوامبر روز بررسی نیروهای ارتش پرولتاریا شد. این مراسم از هر نظر باشکوه برگزار شد. علیرغم هشدارهای جناح راست مبنی بر جاری شدن جویبارهای خون در خیابان‌های پتروگراد در آن روز، توده‌های مردم در امواج عظیم به خیابان‌ها ریختند تا در جلسات شورا شرکت کنند. از تمام توان سخنرانی ما به طور کامل استفاده شد؛ تمام اماکن عمومی پر از جمعیت بود؛ جلسات ساعت‌ها به طور مداوم ادامه داشت. سخنرانان حزب ما؛ نمایندگان که از نقاط مختلف کشور برای شرکت در کنگره شوراها آمده بودند؛ سخنرانان جبهه، انقلابیون سوسیالیست چپ و آنارشئیست‌ها در این جلسات سخنرانی می‌کردند. سالن‌ها به سادگی مملو از توده‌های کارگران و سربازان بود. حتی در طول انقلاب نیز تعداد کمی از این جلسات در پتروگراد برگزار شده بود.

بخش قابل توجهی از طبقه متوسط رو به پایین به شدت آشفته شده بود - نه آنقدر که در واقع ترسیده بودند، بلکه بیشتر از هشدارها و تهمت‌های مطبوعات بورژوازی مضطرب شده بودند. ده‌ها هزار نفر در امواج عظیم به دیوارهای کاخ خلق می‌کوبیدند، به راهروها سرازیر شدند و تالارها را پر کردند. از ستون‌ها، حلقه‌های عظیمی از سر، دست و پای انسان مانند خوشه‌های انگور آویزان بود. به نظر می‌رسید هوا با جریان الکتریکی اشباع شده است، مانند آنچه در بحرانی‌ترین لحظات یک انقلاب اتفاق می‌افتد. "مرگ بر دولت کرنسکی!" "مرگ بر جنگ!" "تمام اختیارات به شوراه!" هیچ یک از نمایندگان احزاب شوروی سابق جرات نکردند در مقابل این گردهمایی عظیم با یک کلمه مخالفت قدم جلو بگذارند. پیروزی شورای پتروگراد بی‌نظیر و یکپارچه بود. در واقع، کارزار از قبل پیروز شده بود. تنها کاری که باقی مانده بود، وارد کردن ضربه نظامی نهایی به دولت خیالی بود.

غلبه واحدهای مردم

با این حال، عناصر محتاط‌تر در میان خودمان به ما هشدار دادند که هنوز واحدهایی از نیروها - قزاق‌ها، هنگ سواره نظام، گاردهای سمنوف و هنگ دوچرخه‌سواران با ما نیستند. مبلغان و کمیسرها به این واحدها منصوب شدند. گزارش‌های آنها کاملاً - رضایت‌بخش به نظر می‌رسید. فضای ملتهب بر همه چیز و همه کس تأثیر می‌گذاشت و حتی محافظه‌کارترین عناصر ارتش نیز قادر به مقاومت در برابر گرایش عمومی پادگان پتروگراد نبودند.

من به جلسه روباز هنگ سمنوف رفتم که به عنوان تکیه‌گاه اصلی دولت کرنسکی در نظر گرفته می‌شد. مشهورترین سخنرانان جناح راست آنجا بودند. آنها به هنگ محافظه‌کار گارد به عنوان آخرین تکیه‌گاه وزارت ائتلاف چسبیده بودند. اما فایده‌ای نداشت. هنگ با اکثریت قاطع به نفع ما رأی داد و حتی اجازه نداد وزرای سابق سخنرانی خود را تمام کنند. گروه‌هایی که هنوز با خواسته‌های شورا مخالفت می‌کردند، عمدتاً از افسران، داوطلبان و به‌طور کلی از روشنفکران و نیمه‌روشنفکران طبقه متوسط تشکیل می‌شدند. کارگران و توده‌های دهقان کاملاً در کنار ما بودند. این شکاف در امتداد یک خط اجتماعی مستقیم کاملاً مشهود بود.

پایگاه نظامی مرکزی پتروگراد، قلعه پیتر و پاول است. ما یک پرچمدار جوان را به عنوان فرمانده آن منصوب کردیم که خیلی زود ثابت کرد که تقریباً برای این مکان زاده شده است و در عرض چند ساعت کاملاً بر اوضاع مسلط شد. مقامات نظامی قانونی، کنار رفتند تا منتظر بمانند و ببینند چه اتفاقی ممکن است بیفتد.»

به دلایلی که در بالا ذکر شد، هنگ دوچرخه‌سواران از نظر ما یک واحد بسیار غیرقابل اعتماد بود. در ۵ نوامبر، حدود ساعت دو بعد از ظهر به قلعه رفتم. در حیاط جلسه‌ای برگزار می‌شد. سخنرانان جناح راست بسیار محتاط و طفره‌رو بودند و با دقت از هرگونه سوالی در مورد کرنسکی که نامش، حتی در حلقه‌های سربازان

همیشه فریادهای اعتراض و خشم را برمی‌انگیزد، اجتناب می‌کردند. با این حال، آنها به ما گوش دادند و به ما وفادار ماندند. ساعت چهار، دوچرخه‌سواران در مکانی مجاور، در سیرک مدرن، جلسه‌ای در گردان برگزار کردند. در میان سخنرانان سرگروه‌بان پارادلف نیز حضور داشت. او نیز بسیار بسیار با احتیاط صحبت می‌کرد. روزهایی که سخنوران رسمی و نیمه‌رسمی هرگز از حزب کارگران جز به عنوان گروهی از خائن‌ان و مزدوران قیصر آلمان صحبت نمی‌کردند، گذشته است. معاون رئیس ستاد به سمت من آمد و گفت: «بیایید، به خاطر خدا، به تفاهم برسیم.» اما، دیگر خیلی دیر شده بود. گردان پس از بحث و جدل، در مقابل تنها سی رأی مخالف موافقت خود را با به دست گرفتن قدرت توسط شوراهای اعلام کرد.

آغاز قیام

دولت کرنسکی از یک محله به محله دیگر درخواست کمک می‌کرد. دو گردان دوچرخه‌سوار جدید و یک توپخانه خمپاره‌انداز را از جبهه فراخواند و سعی کرد سواره‌نظام را فراخواند. دوچرخه‌سواران، هنگام حرکت، تلگرافی به شورای پتروگراد فرستادند: «ما را به پتروگراد می‌برند. نمی‌دانیم برای چه منظوری. لطفاً توضیح دهید.» از آنها خواستیم که توقف کنند و هیئتی را نزد ما بفرستند. وقتی هیئت رسید، در جلسه شورا اعلام کرد که گردان کاملاً در کنار ماست. این باعث ایجاد طوفانی از شور و شوق شد. به گردان دستور داده شد که فوراً وارد شهر شود.

تعداد نمایندگان جبهه روز به روز افزایش می‌یافت. آنها برای کسب اطلاعات در مورد اوضاع می‌آمدند. آنها نشریات ما را می‌گرفتند و به جبهه برمی‌گشتند تا: این ،خبر را پخش کنند که شورای پتروگرا در برای به دست گرفتن قدرت توسط کارگران سربازان و دهقانان مبارزه می‌کند. آنها به ما گفتند: «سنگر از شما حمایت خواهد کرد.» از سوی دیگر، کمیته‌های قدیمی ارتش که در چهار یا پنج ماه گذشته دوباره انتخاب نشده بودند، تلگراف‌های تهدیدآمیزی برای ما می‌فرستادند. اما این تلگراف‌ها کسی را نمی‌ترساند. ما کاملاً می‌دانستیم که کمیته‌ها کاملاً از توده‌های سربازان بی‌خبرند، همانطور که کمیته اجرایی مرکزی در مورد شوراهای محلی بی‌خبر بود.

کمیته انقلابی نظامی، کمیسرهایی را برای تمام ایستگاه‌های راه‌آهن منصوب کرد. آنها تمام قطارهای ورودی و خروجی را از نزدیک زیر نظر داشتند و به ویژه تمام حرکات نیروها را زیر نظر داشتند. ارتباط تلفنی و موتوری مداومی با تمام شهرهای همسایه و پادگان‌های آنها برقرار شد. وظیفه همه شوراهای، با توافق با شورای پتروگرا، این بود که مراقب باشند هیچ نیروی ضدانقلابی، یا بهتر است بگوییم نیروهایی که توسط دولت فریب خورده‌اند، وارد پتروگرا نشوند. رده‌های پایین‌تر کارمندان راه‌آهن در ایستگاه‌ها و کارگران راه‌آهن، کمیسرهایی ما را به رسمیت شناختند.

در 6 نوامبر، مشکلی در مرکز تلفن پیش آمد. به ما اجازه تماس داده نشد. دانشجویان دانشکده افسری در مرکز تلفن مرکزی سنگر گرفته بودند و دختران تلفنچی تحت

حمایت آنها به مخالفت با شورا برخاستند. این اولین جلوه خرابکاری‌های آتی مقامات و کارمندان دولت بود. کمیته انقلابی نظامی یک دسته را به مرکز تلفن فرستاد و دو توپ کوچک در ورودی آن قرار داد. بدین ترتیب تصرف دفاتر اداری آغاز شد. ملوانان و گارد سرخ در دسته‌های کوچک در اداره تلگراف، اداره پست و سایر ادارات دولتی مستقر شدند و اقداماتی برای تصرف بانک دولتی انجام شد. مرکز شوراها، موسسه اسمولنی، به یک دژ تبدیل شد. در اتاق زیر شیروانی آنجا، به عنوان میراثی از کمیته اجرایی مرکزی، هنوز حدود ده مسلسل داشتیم، اما آنها را نادیده گرفته بودند و افراد مسئول آنها نظم و انضباط خود را از دست داده بودند. ما یک دسته مسلسل اضافی را به اسمولنی فراخواندیم و صبح زود سربازان با صدای بلند مسلسل‌های خود را در راهروهای سنگی طولانی مؤسسه اسمولنی به گردش در می‌آوردند. برخی از منشویک‌ها و انقلابیون سوسیالیست که هنوز در مؤسسه بودند هر از گاهی با چهره‌های متعجب یا وحشت‌زده سر خود را از در بیرون می‌آوردند. شورا و همچنین پادگان جلسات روزانه خود را در مؤسسه برگزار می‌کردند.

در طبقه سوم، در یک اتاق کوچک گوشه‌ای، کمیته انقلابی نظامی جلسه دائمی داشت، تمام اطلاعات مربوط به حرکات سربازان، طرز فکر سربازان و کارگران. پیشرفت تبلیغات در پادگان‌ها، اعمال اراذل و اوباش، کنفرانس‌های سیاستمداران بورژوا، زندگی در کاخ زمستانی و نیات احزاب شوروی سابق در آنجا جریان داشت، خبرچینان ما از هر گوشه و کناری می‌آمدند و شامل کارگران، افسران، دربانان

عصر روز ششم نوامبر، کرنسکی به پارلمان موقت آمد و خواستار تصویب اقدامات سرکوبگرانه علیه بلشویک‌ها شد - اما پارلمان موقت در وضعیت رقت‌انگیزی از سردرگمی و تقریباً انحلال قرار داشت. کادتها از انقلابیون سوسیالیست راست می‌خواستند که رأی اعتماد را بپذیرند؛ انقلابیون سوسیالیست راست به مرکز فشار می‌آوردند؛ مرکز مردم بود؛ و انقلابیون سوسیالیست چپ سیاست مخالفت پارلمانی را پیش می‌بردند. پس از تعدادی کنفرانس، بحث و تردید، قطعنامه جناح چپ تصویب شد که جنبش فتنه‌انگیز شورا را محکوم می‌کرد، اما مسئولیت این امر را بر عهده سیاست ضد دموکراتیک دولت می‌گذاشت. در همان زمان، ما روزانه نامه‌هایی از طریق پست دریافت می‌کردیم که ما را از احکام اعدام بی‌شماری که علیه ما صادر شده بود، از ماشین‌های جهنمی، از انفجار قریب‌الوقوع مؤسسه اسمولنی و غیره مطلع می‌کرد. مطبوعات بورژوازی از نفرت و ترس وحشیانه بودند. گورکی، که سرود شاهین خود را کاملاً فراموش کرده بود، در روزنامه‌اش، نوایا ژیزن، به پیشگویی پایان جهان ادامه داد.

اعضای کمیته انقلابی نظامی، هفته گذشته مؤسسه اسمولنی را ترک نکرده بودند. آنها، روی مبل‌ها می‌خوابیدند و دائماً با صدای پیک‌ها، پیشاهنگان، دوچرخه‌سواران تلگرافچی‌ها و زنگ‌های تلفن بیدار می‌شدند. پر اضطراب‌ترین شب، شب ۶ و ۷

نوامبر بود. از طریق تلفن از پاولوفسک به ما اطلاع داده شد که دولت توپخانه‌چی‌ها را از آنجا و پرچمداران مدرسه پترهوف را احضار می‌کند. کرنسکی دانشجویان افسری، افسران و "شوکه‌دهنده‌ها" را در کاخ زمستانی جمع کرده بود. ما از طریق تلفن به دسته‌هایی از نگهبانان نظامی قابل اعتماد دستور دادیم که تمام ورودی‌ها به پتروگراد را مسدود کنند و آشوبگران را برای استقبال از دسته‌های احضار شده توسط دولت بفرستند. اگر به دلیل منطقی نمی‌توانستند آنها را عقب نگه دارند، قرار بود از اسلحه استفاده شود. تمام مکالمات ما کاملاً آشکارا از طریق تلفن انجام می‌شد و بنابراین، مأموران دولت به آنها دسترسی داشتند.

کمیسرهای ما به ما اطلاع دادند که دوستانمان تمام ورودی‌های پتروگراد را زیر نظر دارند. با این حال، بخشی از دانشجویان دانشکده افسری اورانیانباوم شبانه از موانع ما عبور کردند و ما حرکات بعدی آنها را از طریق تلفن پیگیری کردیم. ما با احضار گروهان دیگری، نگهبانان بیرونی اسمولنی را تقویت کردیم. ما ارتباط مداومی با تمام بخش‌های پادگان داشتیم. دسته‌های کشیک در تمام هنگ‌ها مراقب بودند. نمایندگان هر واحد، شبانه‌روز، دائماً در اختیار کمیته انقلابی نظامی بودند. دستوری صادر شد تا هرگونه تحریکات صد سیاه‌بی‌رحمانه سرکوب شود، در اولین تلاش‌ها برای کشتارهای خیابانی از سلاح استفاده شود و در صورت لزوم، بدون ترحم عمل شود. در طول این شب سرنوشت‌ساز، تمام نقاط مهم شهر تقریباً بدون مقاومت، بدون درگیری و بدون قربانی به دست ما افتاد. بانک دولتی توسط نگهبانان دولتی و یک ماشین زرهی محافظت می‌شد. ساختمان از همه طرف توسط واحدهای ما محاصره

شده بود، ماشین زرهی غافلگیرانه تصرف شد و بانک بدون حتی یک گلوله به دست کمیته انقلابی نظامی افتاد.

در رودخانه نوا، پایین‌تر از کارخانه‌های فرانسوی-روسی، رزمناو آرورا در حال تعمیر بود. خدمه آن کاملاً از ملوانانی تشکیل شده بود که با تمام وجود به انقلاب وفادار بودند. هنگامی که در پایان ماه اوت، کورنیلف پتروگراد را تهدید می‌کرد، ملوانان آرورا برای محافظت از کاخ زمستانی احضار شدند. و اگرچه آنها از قبل به شدت با دولت کرنسکی خصومت داشتند، می‌دانستند که وظیفه آنها دفع تلاش ضدانقلابیون است و بدون هیچ حرفی مواضع خود را گرفتند. وقتی خطر برطرف شد، دوباره به عقب رانده شدند. اکنون، در این روزهای قیام نوامبر، آنها بیش از حد خطرناک بودند. وزارت نیروی دریایی به آرورا دستور داد که حرکت کند و آب‌های پتروگراد را ترک کند. خدمه بلافاصله ما را از این واقعیت مطلع کردند. ما دستور را لغو کردیم و رزمناو آماده بود تا در هر لحظه از تمام نیروهای خود به نمایندگی از مقامات شوروی استفاده کند.

روز سرنوشت‌ساز

در سپیده‌دم ۷ نوامبر، مردان و زنانی که در چاپخانه‌های حزب کار می‌کردند به اسمولنی آمدند و به ما اطلاع دادند که دولت، روزنامه اصلی حزب ما و همچنین

ارگان جدید شورای پتروگرا را توقیف کرده است. درهای چاپخانه‌ها توسط برخی، از مأموران دولت پلمپ شده بود. کمیته انقلابی نظامی فوراً این دستور را لغو کرد هر دو روزنامه را تحت حمایت خود قرار داد و افتخار بزرگی را برای محافظت از آزادی مطبوعات سوسیالیستی در برابر تلاش‌های ضدانقلابی علیه هنگ شجاع ولهینی قائل شد. پس از این، کار چاپخانه از سر گرفته شد و به طور مداوم ادامه یافت و هر دو روزنامه در ساعت مقرر منتشر شدند.

دولت هنوز در کاخ زمستانی جلسه داشت، اما دیگر به سایه‌ای از گذشته خود تبدیل شده بود. از نظر سیاسی دیگر وجود نداشت. در طول ۷ نوامبر، کاخ زمستانی به تدریج از همه طرف توسط نیروهای ما محاصره شد. ساعت یک بعد از ظهر، به نام کمیته انقلابی نظامی، در جلسه شورای پتروگرا اعلام کردم که دولت کرنسکی دیگر وجود ندارد و تا زمان تصمیم‌کنگره سراسری شوراهای روسیه، قدرت دولتی به کمیته انقلابی نظامی واگذار خواهد شد.

لنین چند روز پیش فنلاند را ترک کرده بود و در یک محله کارگری در حومه شهر پنهان شده بود. در ۷ نوامبر، مخفیانه به اسمولنی آمد. با توجه به روزنامه‌ها، او این تصور را داشت که ما در حال رسیدن به مصالحه با دولت کرنسکی هستیم. مطبوعات، بورژوازی آنقدر در مورد شورش قریب‌الوقوع، رژه سربازان مسلح در خیابان‌ها، غارت و رودخانه‌های اجتناب‌ناپذیر خون، هیاهو کرده بودند که قیامی را که در واقع اکنون در حال وقوع بود، درک نکردند و مذاکرات بین ما و ستاد نظامی را به همان

شکل ظاهری پذیرفتند. در تمام این مدت، آرام، بدون هیچ درگیری خیابانی، بدون تیراندازی یا خونریزی، مؤسسات دولتی یکی پس از دیگری توسط دسته‌های بسیار منظم سربازان، ملوانان و گاردهای سرخ، مطابق با دستورالعمل‌های دقیق تلفنی که از اتاق کوچک طبقه سوم مؤسسه اسمولنی صادر می‌شد، تصرف می‌شدند. عصر، دومین کنگره سراسری شوراهای روسیه جلسه مقدماتی خود را برگزار کرد.

گزارش کمیته اجرایی مرکزی توسط دن ارائه شد. او کیفرخواستی علیه شورشیان غاصبان و فتنه‌گران ایراد کرد و با پیش‌بینی فروپاشی اجتناب‌ناپذیر قیام که به گفته او طی یک یا دو روز توسط نیروهای جبهه سرکوب خواهد شد، سعی در ترساندن جلسه داشت. سخنرانی او در تالاری که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان با شور و شوق فراوان راهپیمایی پیروزمندانه قیام پتروگراد را دنبال می‌کردند، بسیار غیرقابل قبول و بسیار نامناسب به نظر می‌رسید.

در این زمان کاخ زمستانی محاصره شده بود، هرچند هنوز تصرف نشده بود. گهگاه از پنجره‌ها به سمت محاصره‌کنندگانی که به آرامی و با دقت بسیار به ساختمان نزدیک می‌شدند، شلیک می‌شد. از قلعه پیتر و پل چند گلوله به سمت کاخ شلیک شد که صدای آنها از دور به اسمولنی می‌رسید. مارتوف، با خشمی ناتوان، از تریبون درباره جنگ داخلی و به ویژه محاصره کاخ زمستانی صحبت می‌کرد، جایی که در میان دیگر وزراء، اعضای حزب منشویک نیز حضور داشتند - وای، چه وحشت

وحشتناکی! - . دو ملوان که برای دادن اخبار از صحنه‌های مبارزه آمده بودند، علیه او به جایگاه آمدند. آنها به متهم‌کنندگان ما حمله ژوئیه، کل سیاست خائنانه دولت سابق برقراری مجدد مجازات اعدام برای سربازان، دستگیری‌ها، اخراج سازمان‌های انقلابی را یادآوری کردند و سوگند یاد کردند که یا پیروز شوند یا بمیرند. آنها بودند که خبر اولین قربانیان از جانب ما در میدان کاخ را برای ما آوردند

همه طوری برخاستند که گویی با علامتی نامرئی تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، و با وحدتی که تنها با شدت اخلاقی عمیقی از احساس برانگیخته می‌شود، سرود مارش عزا سر دادند. کسی که این لحظه را تجربه کرده باشد، هرگز آن را فراموش نخواهد کرد. جلسه به طور ناگهانی پایان یافت. غیرممکن بود که آنجا بنشینیم و با آرامش در مورد مسئله نظری مربوط به روش تشکیل دولت بحث کنیم، در حالی که پژواک، جنگ و تیراندازی به دیوارهای کاخ زمستانی به گوشمان می‌رسید، جایی که در واقع سرنوشت همین دولت از قبل در حال رقم خوردن بود .

با این حال، تصرف کاخ، کاری طولانی بود و این امر باعث تردیدهایی در میان عناصر کم‌اراده‌تر کنگره شد. جناح راست، از طریق سخنگویان خود، نابودی زودهنگام ما را پیش‌بینی کرد. همه مشتاقانه منتظر اخبار کاخ زمستانی بودند. پس از مدتی، آنتونوف، که عملیات را هدایت می‌کرد، از راه رسید. بلافاصله سکوت مرگباری بر همه جا حاکم شد. کاخ زمستانی تصرف شده بود. کرنسکی فرار کرده

بود. سایر وزرا دستگیر و به قلعه پیتر و پاول منتقل شده بودند. فصل اول انقلاب نوامبر به پایان رسیده بود.

،انقلابیون سوسیالیست راست و منشویک‌ها، که در مجموع حدود شصت نفر بودند یعنی حدود یک دهم کنگره، با اعتراض جلسه را ترک کردند. از آنجایی که نمی‌توانستند کار دیگری انجام دهند، «تمام مسئولیت» هر اتفاقی را که اکنون ممکن بود رخ دهد، بر دوش بلشویک‌ها و انقلابیون سوسیالیست چپ انداختند. دومی‌ها هنوز مردد بودند. گذشته آنها، آنها را به حزب چرنوف نزدیک می‌کرد. جناح راست این حزب اکنون کاملاً به سمت طبقه متوسط رو به پایین و روشنفکران آنها، به سمت دهقانان مرفه روستاها تغییر جهت داده بود؛ در تمام مسائل تعیین‌کننده، این جناح دست در دست بورژوازی لیبرال علیه ما پیشروی می‌کرد. عناصر انقلابی‌تر حزب، که منعکس‌کننده رادیکالیسم آرمان‌های اجتماعی فقیرترین دهقانان بودند، به سمت پرولتاریا و حزب آن گرایش یافتند. با این حال، آنها می‌ترسیدند بند نافی را که آنها را، با حزب قدیمی پیوند می‌داد، قطع کنند. وقتی ما در شرف ترک پارلمان موقت بودیم آنها از دنبال کردن ما خودداری کردند و ما را از «ماجرای جویی» برحذر داشتند. اما قیام آنها را مجبور کرد که یا به نفع شورا یا علیه آن یکی را انتخاب کنند. آنها بدون هیچ تردیدی، نیروهای خود را در همان سمت سنگری که ما ایستاده بودیم، متمرکز می‌کردند.

بخش سوم

تشکیل شورای کمیسرهای خلق

پیروزی در پتروگراد کامل شد. کمیته انقلابی نظامی زمام قدرت را کاملاً در دست داشت. ما اولین احکام خود را مبنی بر لغو مجازات اعدام، دستور انتخابات جدید کمیته‌های ارتش و غیره صادر کردیم. اما در اینجا متوجه شدیم که از استان‌ها جدا شده‌ایم. مقامات ارشد در راه‌آهن و اداره پست و تلگراف علیه ما بودند. کمیته‌های قدیمی ارتش، شوراهای شهر و زمستوها همچنان با تلگراف‌های تهدیدآمیز، مؤسسه اسمولنی را بمباران می‌کردند و علیه ما اعلام جنگ می‌کردند و قول می‌دادند که شورشیان را در مدت زمان بسیار کوتاهی ریشه‌کن کنند. تلگراف‌ها، احکام و توضیحات ما نمی‌توانست به استان‌ها برسد، زیرا آژانس تلگراف پتروگراد از خدمت به ما خودداری می‌کرد. پایتخت که بدین ترتیب از بقیه کشور جدا شده بود، به راحتی شایعات بسیار نگران‌کننده و خیالی را پخش می‌کرد.

با درک اینکه شورا واقعاً قدرت را به دست گرفته، اعضای دولت قدیمی دستگیر

شده‌اند و سربازان مسلح در خیابان‌های پتروگراد بر اوضاع مسلط شده‌اند، مطبوعات بورژوازی و ائتلافی، کمپین دیوانه‌واری را علیه ما به راه انداختند که نظیر آن هرگز پیش از این دیده نشده بود. به ندرت دروغ یا تهمتی وجود داشت که آنها علیه کمیته انقلابی نظامی، مدیران و کمیسرهای آن نثار نکرده باشند.

در 8 نوامبر، جلسه‌ای از شورای پتروگراد برگزار شد که در آن نمایندگان کنگره سراسری شوراهای، اعضای کنفرانس پادگان و تعداد زیادی از اعضای حزب نیز حضور داشتند. در اینجا، برای اولین بار پس از چهار ماه وقفه، لنین و زینوویف در میان تشویق پرشور حضار، پشت تریبون قرار گرفتند. اما در کنار شادی پیروزی ما، نگرانی‌هایی نیز وجود داشت که کشور چگونه خبر قیام را دریافت خواهد کرد و آیا شوراهای قادر به حفظ قدرت خود خواهند بود یا خیر.

عصر همان روز، جلسه‌ای در کنگره شوراهای تشکیل شد که از اهمیت بالایی برخوردار بود. لنین دو فرمان، در مورد صلح و زمین، ارائه داد. هر دو پس از بحثی کوتاه به اتفاق آرا تصویب شدند. در این جلسه نیز، یک مرجع مرکزی جدید - شورای کمیسرهای خلق - تشکیل شد.

کمیته مرکزی حزب ما تلاش کرد تا با انقلابیون سوسیالیست چپ به توافق برسد. از آنها دعوت شد تا در تشکیل دولت شوروی شرکت کنند. اما آنها مردد بودند: آنها فکر می‌کردند که دولت جدید باید از همه احزاب شورا و بر اساس یک ائتلاف تشکیل شود.

با این حال، منشویک‌ها و انقلابیون سوسیالیست راست، روابط خود را با کنگره شوراهای قطع کرده بودند و ائتلاف با احزاب ضد شوروی را ضروری می‌دانستند. ما نمی‌توانستیم کاری جز این پیشنهاد کنیم که انقلابیون سوسیالیست چپ باید تلاش کنند تا همسایگان خود را در جناح راست به جمع انقلابیون بپیوندند. و در حالی که آنها خود را با این کار ناامیدکننده مشغول می‌کردند، ما خود را موظف می‌دانستیم که تمام مسئولیت دولت را به تنهایی بر عهده بگیریم. در نتیجه، فهرست کمیسرهای خلق منحصرأ از بلشویک‌ها تشکیل شده بود. بدون شک، این امر تا حدودی خطر سیاسی داشت. این دگرگونی واقعاً کمی بیش از حد ناگهانی بود. فقط برای فکر کردن به آن رهبران این حزب همین دیروز تحت اتهامی قرار گرفته بودند که در ماده ۱۰۸ قانون اساسی پیش‌بینی شده بود، یعنی متهم به خیانت بزرگ! اما چاره دیگری برای ما وجود نداشت. سایر گروه‌های شوروی مردد و امتناع کردند و ترجیح دادند قبل از ارتکاب جرم، منتظر وقایع بمانند. و از این گذشته، ما شکی نداشتیم که تنها حزب ما قادر به ایجاد یک دولت واقعاً انقلابی است.

روزهای اول رژیم جدید

فرمان‌های مربوط به زمین و صلح، که توسط کنگره شوروی تأیید شده بودند، در تعداد زیادی نسخه چاپ و توسط نمایندگان جبهه، پیک‌های دهقانی که از روستاها

می‌آمدند و مبلغانی که به استان‌ها و سنگرها می‌فرستادیم، در سراسر کشور توزیع شدند. در همان زمان، ما به سازماندهی و مسلح کردن گارد سرخ ادامه دادیم که به همراه پادگان قدیمی و ملوانان، وظایف دشوار نگهبانی را انجام می‌دادند. شورای کمیسرهای خلق، نهادهای دولتی را یکی پس از دیگری تصرف می‌کرد، اما همه جا با مقاومت منفعل مقامات عالی و میانی روبرو می‌شد. احزاب شوروی سابق هر کاری از دستشان بر می‌آمد انجام می‌دادند تا از این طبقات حمایت کنند و بدین ترتیب خرابکاری در قدرت جدید را سازماندهی کنند. دشمنان ما کاملاً مطمئن بودند که کل، ماجرا صرفاً یک ماجرای فرعی است، که فقط مسئله یک یا دو روز، شاید یک هفته و دولت شوروی سرنگون خواهد شد... در اسمولنی، اولین کنسول‌های خارجی و اعضای سفارتخانه‌ها، که هم انگیزه‌های تجاری و هم کنجکاوی داشتند، ظاهر شدند. خبرنگاران روزنامه‌ها نیز با دفترچه‌ها و دوربین‌های خود به آنجا شتافتند. همه عجله داشتند تا نگاهی اجمالی به دولت جدید بیندازند، زیرا مطمئن بودند که ظرف یک یا دو روز خیلی دیر خواهد شد.

در شهر نظم کامل حکمفرما بود. ملوانان، سربازان و گاردهای سرخ در این روزهای اول با انضباطی مثال‌زدنی رفتار کردند و نظم انقلابی سختگیرانه‌ای را حفظ کردند.

در میان دشمنان ما ترس فزاینده‌ای وجود داشت که مبدا این «دوره» بیش از حد طولانی شود؛ و خیلی زود آنها شروع به سازماندهی اولین حمله علیه دولت جدید کردند. ابتکار عمل از انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها سرچشمه می‌گرفت. در

مراحل قبلی انقلاب، آنها مشتاق نبودند و در واقع جرات نمی‌کردند که تمام قدرت را به دست خود بگیرند. آنها مطابق با جایگاه سیاسی خود به عنوان واسطه، به خدمت در دولت ائتلافی به عنوان دستیار، منتقد، مخالف دوستانه و مدافع بورژوازی بسنده کردند. در تمام انتخابات، آنها آگاهانه بورژوازی لیبرال را مورد لعن و نفرین قرار دادند، اما در دولت نیز مرتباً با آن متحد می‌شدند. به لطف این تاکتیک‌ها، آنها در طول شش ماه اول انقلاب موفق شدند اعتماد توده‌های مردم و ارتش را کاملاً از دست بدهند و اکنون انقلاب نوامبر سرانجام آنها را از قدرت به زیر کشیده بود. با این حال همین دیروز بود که آنها هنوز خود را حاکم بر اوضاع می‌دانستند. رهبران بلشویک‌هایی که آنها مورد آزار و اذیت قرار داده بودند، مجبور شده بودند «به صورت غیرقانونی» و در خفا زندگی کنند، درست مانند دوران تزاریسم. با این حال امروز بلشویک‌ها در قدرت بودند و وزرای سابق و اعضای ائتلاف و همدستانشان کنار گذاشته شده و بدون هیچ گونه تأثیری بر روند بعدی وقایع رها شده بودند. آنها نمی‌خواستند و نمی‌توانستند باور کنند که این تحول ناگهانی، آغاز یک دوره جدید را نشان می‌دهد. آنها می‌خواستند و خود را مجبور می‌کردند که فکر کنند همه اینها صرفاً یک تصادف، یک سوءتفاهم است که می‌توان با چند سخنرانی پرانرژی و مقالات اتهام‌آمیز آن را اصلاح کرد، اما در هر نوبت به موانع فزاینده و مقاومت‌ناپذیری برمی‌خوردند.

البته سیاستمداران بورژوا تصمیم نمی‌گرفتند که خودشان وارد آتش شوند. در عوض، آنها انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها را به جلو هل می‌دادند، کسانی که در

مبارزه‌شان علیه ما تمام آن انرژی‌ای را که متأسفانه در زمان نیمه‌قدرتی فاقد آن بودند، به دست آورده بودند. ارگان‌های آنها شایعات و تهمت‌های بسیار عجیبی پخش می‌کردند. به نام آنها اعلامیه‌هایی حاوی درخواست‌های مستقیم از مردم برای نابودی دولت جدید منتشر می‌شد. آنها نیز مقامات را برای خرابکاری و دانشجویان را برای اقدام نظامی علیه ما سازماندهی کردند - در طول 9 و 10 نوامبر، ما همچنان از طریق تلگراف، تهدیدهای مداومی از کمیته‌های ارتش، شوراهای شهر، زمستوها و کمیته مدیریت اتحادیه راه‌آهن دریافت می‌کردیم. خیابان نوسکی، شریان اصلی بورژوازی پایتخت، بیشتر و بیشتر پر جنب و جوش می‌شد. جوانان بورژوا از خواب غفلت بیدار می‌شدند و به تشویق مطبوعات، در خیابان نوسکی، تبلیغات پرانرژی علیه دولت شوروی را آغاز می‌کردند. با کمک انبوهی از دانشجویان بورژوا، آنها گارد سرخ‌های انفرادی را خلع سلاح می‌کردند و در خیابان‌های فرعی به ملوانان و گارد سرخ‌ها تیراندازی می‌کردند. گروهی از دانشجویان، تلفنخانه را تصرف کردند. آنها همچنین تلاش‌هایی برای تصرف تلگراف و اداره پست انجام دادند. سرانجام، به ما اطلاع داده شد که سه خودروی زرهی به دست یک سازمان نظامی ناشناخته که با ما دشمنی دارد، افتاده است. عناصر بورژوا آشکارا سر خود را بالا می‌گرفتند. مطبوعات اعلام می‌کردند که ما به سرعت به آخرین لحظات خود نزدیک می‌شویم. مردم ما برخی از دستورات مخفی را رهگیری کردند که از آنها مشخص بود که یک سازمان نظامی علیه شورای پتروگرا در تشکیل شده است که در راس آن به اصطلاح کمیته دفاع از انقلاب قرار داشت که توسط شورای شهر و کمیته اجرایی مرکزی قدیمی ایجاد شده بود. در شورای شهر، انقلابیون سوسیالیست راست و منشویک‌ها

احزاب پیشرو بودند. کمیته دانشجویان، دانشجویان و بسیاری از افسران ضدانقلاب اختیار داشت که در پشت سر ائتلاف‌گرایان امیدوار بودند ضربه مهلکی به شوراهای واردکنند.

قیام کادتها در ۱۱ نوامبر

پایگاه اصلی سازمان‌های ضدانقلاب، دانشکده‌های کادت و مهندسی بود، جایی که مقدار قابل توجهی سلاح و مهمات ذخیره شده بود و از آنجا حملاتی علیه نهادهای دولت انقلابی انجام می‌شد.

دسته‌هایی از گارد سرخ و ملوانان، دانشکده کادت را محاصره کردند و نمایندگان مجلس را برای درخواست تسلیم سلاح فرستادند. محاصره‌شدگان با گلوله پاسخ دادند. محاصره‌کنندگان در حال تعیین وقت بودند و جمعیتی دور آنها جمع شده بود. هر از گاهی، تیری سرگردان از داخل به رهگذری برخورد می‌کرد. به نظر می‌رسید که درگیری به طور نامحدود ادامه می‌یابد و تهدیدی برای تضعیف روحیه گروه‌های انقلابی بود. توسل به اقدامات شدید ضروری بود. سپس وظیفه خلع سلاح دانشجویان افسری بر عهده فرمانده قلعه پیتر و پل، گذاشته شد - که مدرسه کادت را از نزدیک محاصره کرده بود، چند ماشین زرهی و توپخانه را مستقر کرده و به دانشجویان

اولتیماتوم داده بود که ظرف ده دقیقه تسلیم شوند. آنها با آتش مجدد از پنجره‌های پاسخ دادند و در پایان توپخانه دستور آتش گشودن داد. اولین گلوله‌ها شکاف بزرگی در دیوارها ایجاد کردند و دانشجویان افسری تسلیم شدند، اگرچه بسیاری از آنها سعی در فرار داشتند و با این کار، به تیراندازی به تعقیب‌کنندگان خود ادامه دادند. خشم و تلخی همراه با هر جنگ داخلی به زودی ایجاد شد. ملوانان بدون شک نسبت به دانشجویان افسری مرتکب ظلم و ستم شدند. مطبوعات بورژوازی پس از آن ملوانان و دولت شوروی را به غیرانسانی و وحشیگری متهم کردند. اما در یک نکته سکوت کرد که انقلاب ۷ و ۸ نوامبر بدون حتی یک گلوله و بدون حتی یک قربانی به انجام رسید، و اینکه تنها توطئه ضدانقلابی که توسط بورژوازی سازماندهی شده بود و جوانان آن را به آتش جنگ داخلی علیه کارگران، سربازان و ملوانان انداخت، منجر به جنایات و قربانیان اجتناب‌ناپذیر شد. وقایع ۱۱ نوامبر تغییر اساسی در خلق و خوی مردم پتروگراد ایجاد کرد. مبارزه جنبه غم‌انگیزتری به خود گرفت. در عین حال، دشمنان، ما سرانجام متوجه شدند که اوضاع بسیار جدی‌تر از آن چیزی است که فکر می‌کردند و شورا به هیچ وجه قصد ندارد قدرتی را که تازه به دست آورده بود، صرفاً به دستور مطبوعات و کادتهای سرمایه‌دار، واگذار کنند.

پاکسازی پتروگراد از تمام کانون‌های ضدانقلاب با شدت زیادی ادامه یافت. تقریباً به طور کامل دانشجویان خلع سلاح شدند و کسانی که در قیام شرکت داشتند، دستگیر و در قلعه پیتر و پاول زندانی شدند یا به کرونشئات منتقل شدند. آن دسته از روزنامه‌هایی که آشکارا خواستار قیام علیه قدرت شوروی بودند، توقیف شدند.

همچنین دستور دستگیری برخی از رهبران احزاب شوروی سابق که نامشان در مکاتبات ضدانقلابی شنود شده وجود داشت، صادر شد. با این کار، سرانجام تمام مقاومت نظامی در برابر قدرت جدید در پایتخت در هم شکسته شد.

سپس مبارزه‌ای طولانی و طاقت‌فرسا با اعتصاب مقامات، کارکنان فنی، کارمندان ادارات دولتی و غیره آغاز شد. این افراد، اگرچه عمدتاً از نظر حقوق به طبقه ستمدیده تعلق داشتند، اما از نظر شیوه زندگی و روانشناسی به بورژوازی پایبند بودند. آنها زمانی که تزاریسیم در رأس قرار داشت، صادقانه به دولت خدمت کرده بودند و زمانی که قدرت به دست بورژوازی امپریالیست افتاد، همچنان صادقانه به آن خدمت می‌کردند. پس از آن، در دوره بعدی انقلاب، آنها با تمام دانش و مهارت فنی خود به خدمت دولت ائتلافی درآمدند. با این حال، هنگامی که کارگران، سربازان و دهقانان شورشی، طبقات استثمارگر را از سکان دولت به زیر کشیدند و سعی کردند زمام امور را به دست خود بگیرند، مقامات و کارمندان شورش کردند و مطلقاً از حمایت از دولت جدید به هر نحوی خودداری کردند. با گذشت زمان، این خرابکاری بیشتر و بیشتر گسترش یافت، سازمان دهندگان آن، عمدتاً، انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها بودند و حمایت مالی آن از بانک‌های سفارتخانه‌های متفقین تأمین می‌شد.

پیشروی کرنسکی به سمت پتروگراد

ثبات روزافزون قدرت شورا در پتروگراد باعث شد گروه‌های طبقه متوسط تمام امید خود را به کمک نظامی از خارج معطوف کنند. آژانس تلگراف پتروگراد، تلگراف راه‌آهن و ایستگاه رادیو-تلگراف تزارسکویه سلو مرتب تلگراف می‌فرستادند و گزارش می‌دادند که نیروهای نظامی بزرگی با هدف سرکوب شورشیان و برقراری نظم به سمت پتروگراد در حرکت هستند. کرنسکی به جبهه فرار کرده بود و روزنامه‌های احزاب بورژوازی اعلام می‌کردند که او رهبری نیروهای بی‌شماری را علیه بلشویک‌ها بر عهده دارد. ارتباط ما با بقیه کشور قطع شده بود، زیرا ایستگاه‌های تلگراف از ارسال پیام‌های ما خودداری می‌کردند. اما سربازانی که روزانه ده‌ها و صدها نفر برای دیدن ما می‌آمدند تا پیام‌هایی از هنگ‌ها، لشکرها و سپاه‌های خود بیاورند، همگی به ما می‌گفتند: «از جبهه نترسید؛ تمام جبهه کاملاً در کنار شماست؛ دستور دهید و ما آماده‌ایم تا در یک لحظه یک لشکر یا یک سپاه برای کمک به شما بفرستیم.» ارتش نیز در همان وضعیتی بود که بقیه قرار داشتند؛ سربازان عادی در کنار ما بودند و ده نفر برتر علیه ما. البته، ده نفر برتر ماشین‌آلات فنی نظامی را در دست داشتند. بخش‌های مختلف ارتش میلیونی ما خود را جدا از یکدیگر یافتند. ما نیز به نوبه خود از ارتش و از کشور جدا بودیم. با این وجود، خبر قدرت شورا در پتروگراد و مصوبات آن، علیرغم همه موانع، در سراسر کشور پخش می‌شد و شوراهای ایالتی را به شورش علیه اقتدار قدیمی برانگیخت.

خبر حرکت کرنسکی به سمت پتروگراد در رأس نیروها به زودی تأیید شد و شکل قطعی‌تری به خود گرفت. ما از تزارسکویه سلو از نزدیک شدن دسته‌های قزاق که از لوگا عبور کرده بودند، مطلع شدیم. اعلامیه‌ای در پایتخت توزیع شد که توسط کرنسکی و ژنرال کراسنوف امضا شده بود و از کل پادگان دعوت می‌کرد تا به نیروهای دولتی که ظرف چند ساعت پتروگراد را اشغال می‌کردند، بپیوندند. شورش کادت‌ها در ۱۱ نوامبر بدون شک با اقدام کرنسکی مرتبط بود، اما به دلیل اقدام پرانرژی ما، خیلی زود شعله‌ور شد. به پادگان تزارسکویه سلو دستور داده شد که از رده‌های قزاق‌های در حال پیشروی بخواهد که به اقتدار شورا تسلیم شوند و در صورت امتناع، آنها را خلع سلاح کنند. اما پادگان تزارسکویه سلو برای عملیات نظامی مناسب نبود. این پادگان نه توپخانه داشت و نه فرمانده، زیرا افسران با شورا دشمنی می‌کردند. قزاق‌ها ایستگاه رادیو-تلگراف تزارسکویه سلو، قدرتمندترین ایستگاه از نوع خود در کشور، را تصرف کردند و به پیشروی خود ادامه دادند. پادگان‌های پترهوف، کراسنویه سلو و گاتچینا هیچ ابتکار عمل و تصمیمی از خود نشان ندادند.

پس از پیروزی تقریباً بدون خونریزی در پتروگراد، سربازان متقاعد شده بودند که در آینده، اوضاع به همین منوال ادامه خواهد یافت: کافی بود یک مبلغ توانمند نزد قزاق‌ها فرستاده شود تا اهداف انقلاب کارگری را برای آنها توضیح دهد و قزاق‌ها

سلاح‌های خود را زمین بگذارند. با سخنرانی‌ها و ابراز برادری بود که شورش ضدانقلابی کورنیلوف سرکوب شد. با تبلیغات و تصرف هوشمندانه‌ی دفاتر بود که دولت کرنسکی بدون هیچ جنگی سرنگون شد. اکنون همین روش‌ها توسط رهبران شوراهای تزارسکویه سلو، کراسنویه سلو و گاتچینا علیه قزاق‌های ژنرال کراسنوف به کار گرفته می‌شد، اما این بار بدون موفقیت. قزاق‌ها هیچ شور و شوق یا عزم راسخی از خود نشان ندادند و به پیشروی خود ادامه دادند. برخی از بخش‌های جدا شده قزاق‌ها به گاتچینا و کراسنویه سلو رسیدند، چند درگیری بین آنها و پادگان‌های محلی رخ داد و برخی از نیروهای پادگان خلع سلاح شدند. ما در ابتدا هیچ تصویری از اندازه نیروهای کرنسکی نداشتیم. برخی ادعا می‌کردند که ژنرال کراسنوف در رأس ده هزار نفر قرار دارد، برخی دیگر تخمین می‌زدند که او نمی‌تواند بیش از هزار نفر داشته باشد، در حالی که روزنامه‌ها و بیانیه‌های احزاب متخاصم با حروف بزرگ اعلام می‌کردند که دو سپاه در نزدیکی تزارسکویه سلو متمرکز شده‌اند.

وضعیتی از عدم اطمینان نیز بر پادگان پتروگراد حاکم بود. آنها به محض اینکه یک پیروزی بدون خونریزی به دست آوردند، مجبور شدند علیه دشمنی که قدرتش ناشناخته بود، وارد نبردهایی شوند که نتیجه آن نامشخص بود. طرح ارسال آشوبگران و اعلامیه‌های تازه برای قزاق‌ها دائماً در کنفرانس‌های پادگان مورد بحث قرار می‌گرفت، زیرا برای سربازان غیرقابل تصور به نظر می‌رسید که قزاق‌ها بتوانند از پذیرش موضعی که پادگان پتروگراد برای آن جنگیده بود، امتناع کنند. در

همین حال، بخش‌های پیشرو قزاق‌ها به پتروگرا‌د نزدیک می‌شدند و ما انتظار داشتیم که مبارزه سرنوشت‌ساز در خیابان‌های پایتخت رخ دهد.

بزرگترین عزم و اراده توسط سربازان گارد سرخ نشان داده شد. آنها خواستار سلاح مهمات و رهبر بودند. اما کل ماشین نظامی در حالت بی‌نظمی کامل بود، بخشی از آن به دلیل غفلت و بخشی از آن به دلیل بدخواهی. افسران رفته بودند، بسیاری از آنها فرار کرده بودند؛ تفنگ‌ها در یک جا و مهمات در جای دیگر بود. توپخانه ما در وضعیت بدتری قرار داشت. توپ‌ها، ارابه‌های توپ و گلوله‌ها در اینجا و آنجا پراکنده بودند و باید در همه جا جستجو می‌شدند. هنگ‌ها فاقد ابزار مهندسی و تلفن‌های صحرائی بودند. ستاد انقلاب که سخت تلاش می‌کرد نظم را از بالا برقرار کند، در برابر موانع غیرقابل عبور، عمدتاً به شکل خرابکاری‌های سازماندهی شده توسط پرسنل فنی نظامی، شکست خورد.

سپس تصمیم گرفتیم مستقیماً از طبقات کارگر درخواست کنیم. برای آنها توضیح دادیم که تمام دستاوردهای انقلاب در گرو است و تنها انرژی، ابتکار عمل و فداکاری آنها می‌تواند آنها را نجات دهد و رژیم جدید دولت کارگران و دهقانان را تثبیت کند. این درخواست تقریباً بلافاصله با موفقیت عملی بزرگی همراه شد. هزاران کارگر بیرون آمدند و به سمت مواضع اشغال شده توسط نیروهای کرنسکی حرکت کردند و شروع به حفر سنگر کردند. کارگران کارخانه‌های اسلحه‌سازی، تجهیز اسلحه‌ها، تهیه

مهمات از انبارهای نظامی و درخواست اسب را به دست گرفتند. آنها اسلحه‌ها را در موقعیت قرار دادند، اداره کمیساریا را سازماندهی کردند، موتورها، ماشین‌ها و ادوات را تهیه کردند، ذخایر آذوقه و علوفه را درخواست کردند، ستون‌های تامین را ترتیب دادند - در یک کلام، آنها آن ماشین نظامی را که ما بیهوده سعی کرده بودیم از بالا و با اقتدار ستاد کل انقلابی ایجاد کنیم، ساختند و برای نبرد آماده کردند.

وقتی ده‌ها اسلحه در موقعیت ظاهر شدند، روحیه سربازان ما فوراً تغییر کرد. آنها تحت پوشش توپخانه آماده بودند تا در برابر حمله قزاق‌ها مقاومت کنند. خط اول شامل ملوانان و گارد سرخ بود. چند افسر که عقاید سیاسی‌شان با ما متفاوت بود، اما صادقانه به هنگ‌های خود وفادار بودند، سربازان خود را به مواضعشان هدایت کردند و بر فعالیت‌های آنها علیه قزاق‌های کراسنوف نظارت داشتند.

فروپاشی ماجراجویی کرنسکی

در این میان، تلگراف‌ها در داخل و خارج از کشور مشغول انتشار اخباری بودند که بر اساس آنها ماجراجویی بلشویک‌ها به پایان رسیده بود. کرنسکی وارد پتروگراد شده بود و نظم با دست آهنین او برقرار شده بود. در همان زمان، مطبوعات بورژوازی پتروگراد، که از نزدیکی نیروهای کرنسکی آسوده خاطر بودند، به خوانندگان خود در مورد تضعیف کامل روحیه پادگان پتروگراد، در مورد پیشروی مقاومت‌ناپذیر قزاق‌ها و توپخانه‌های متعدد آنها می‌گفتند و نابودی قریب‌الوقوع اسمولنی را پیش‌بینی

می‌کردند. بزرگترین مشکل ما، همانطور که قبلاً گفته شد، فقدان یک دستگاه فنی کارآمد و افرادی بود که بتوانند فعالیت‌های نظامی را هدایت کنند. حتی آن دسته از افسرانی که با وجدان سربازان خود را به مواضع همراهی کرده بودند، از پذیرش سمت فرماندهی کل قوا خودداری کردند.

پس از تلاش‌های مختلف برای حل مشکلی که انتخاب کردیم، ترکیب زیر را انتخاب کردیم: جلسه پادگان، کمیته‌ای متشکل از پنج نفر را انتخاب کرد که مسئولیت کنترل عالی بر تمام عملیات علیه نیروهای ضدانقلابی که به پتروگراډ پیشروی می‌کردند را بر عهده داشتند. این کمیته سپس با سرهنگ ستاد کل، مورایف، که در دوران رژیم کرنسکی در اپوزیسیون بود و اکنون به ابتکار خود، خدمات خود را به دولت شوروی ارائه داده بود، به توافق رسید.

در ۱۲ نوامبر، در شبی که بسیار سرد بود، من و مورایف با موتور به سمت مواضع نظامی حرکت کردیم. گاری‌های پر از آذوقه، علوفه، اسلحه و مهمات در تمام طول جاده در یک جهت حرکت می‌کردند. همه اینها توسط کارگران کارخانه‌های مختلف سازماندهی شده بود. گاردهای سرخ چندین بار ماشین ما را متوقف کردند تا مجوز ما را تأیید کنند. از روزهای اول انقلاب نوامبر، تمام ماشین‌های شهر توقیف شده بودند و بدون مجوز اسمولنی، هیچ ماشینی اجازه حرکت در خیابان‌ها یا حومه پایتخت

را نداشت. هوشیاری گارد سرخ فراتر از هر ستایشی بود. آنها ساعت‌ها و ساعت‌ها مسلح به تفنگ، دور آتش‌های کوچک ایستاده بودند و منظره‌ی این کارگران جوان مسلح که در زیر نور آتش‌ها در برف ایستاده بودند، بهترین نماد انقلاب پرولتری بود.

ما تعداد زیادی توپ در مواضع پیدا کردیم و کمبود مهمات وجود نداشت. اقدام قاطع در همان روز، بین کراسنویه سلو و تزارسکویه سلو، انجام شد. پس از یک بمباران، توپخانه‌ای شدید، قزاق‌ها که تا زمانی که با هیچ مقاومت جدی روبرو نشده بودند پیشروی کرده بودند، با عجله عقب‌نشینی کردند. آنها از همان ابتدا با داستان‌هایی درباره جنایات بلشویک‌ها که قصد فروش روسیه به قیصر را داشتند، گمراه شده بودند. به آنها این باور داده شده بود که کل پادگان پتروگراد بی‌صبرانه منتظر آنهاست تا آنها را به عنوان آزادکننده بپذیرند. اولین مقاومت جدی، خطوط آنها را ویران کرد و کل ماجراجویی کرنسکی را محکوم به شکست کرد.

عقب‌نشینی قزاق‌های ژنرال کراسنوف به ما فرصتی داد تا ایستگاه رادیویی تزارسکویه سلو را پس بگیریم و من بلافاصله خبر پیروزی بر نیروهای کرنسکی را مخابره کردم.

– متن تلگراف از این قرار است

کارکنان روستای پولکوو، ساعت ۱۰:۲۰ بامداد

شب ۱۲ و ۱۳ نوامبر تاریخی خواهد شد. تلاش کرنسکی برای رهبری نیروهای ضدانقلاب علیه پایتخت، مقر انقلاب، با دفع قاطع روبرو شده است. کرنسکی در حال عقب‌نشینی است؛ مادر حال پیشروی هستیم. سربازان، ملوانان و کارگران پتروگراد نشان داده‌اند که مشتاقند و می‌دانند چگونه اراده و قدرت دموکراسی کارگری را با سلاح‌های خود اعمال کنند. بورژوازی تلاش کرد ارتش انقلابی را منزوی کند؛ کرنسکی تلاش کرد آن را زیر پاشنه قزاق‌ها خرد کند. هر دو تلاش به شکستی مفتضحانه منجر شد.

ایده بزرگ قدرت برتر دموکراسی کارگران و دهقانان، صفوف ارتش ما را مستحکم و اراده آن را آبدیده کرده است. اکنون تمام کشور درک خواهد کرد که قدرت شوراهای یک رویداد گذرا نیست، بلکه یک واقعیت انکارناپذیر از حکومت کارگران، سربازان و دهقانان است. دفع کرنسکی، دفع بورژوازی، زمین‌داران و کورنیلوفی‌ها است. دفع کرنسکی، تثبیت حق مردم برای زندگی مسالمت‌آمیز و آزاد، زمین، نان و قدرت

است. دسته پولک‌وو با اعمال شجاعانه خود، آرمان انقلاب کارگران و دهقانان را تثبیت کرده است. بازگشت به گذشته غیرممکن است. هنوز مبارزه، موانع و فداکاری‌هایی در پیش روی ماست. اما راه باز است و پیروزی قطعی است روسیه انقلابی و دولت شوروی حق دارند به دسته پولک‌وو و فرمانده آن، سرهنگ والدن، افتخار کنند.

یاد و خاطره ابدی جانب‌باختگان! افتخار برای رزمندگان انقلاب، سربازان و افسران وفادار به مردم!

زنده باد روسیه انقلابی، مردمی و سوسیالیستی

،از طرف شورای کمیسرهاى خلق

ل. تروتسكى

نوامبر ۱۹۱۷ / ۱۳

متعاقباً از دوستانمان در خارج از کشور مطلع شدیم که ایستگاه‌های بی‌سیم آلمان از فرماندهی عالی دستور دریافت کرده‌اند که این پیام را شنود نکنند. بنابراین اولین اقدام دولت آلمان، در رابطه با وقایع نوامبر، ترس از ایجاد آشوب در خود آلمان را آشکار کرد. اتریش-مجارستان بخشی از پیام ما را شنود کرد و تا آنجا که می‌دانیم، این پیام به منبع اطلاعاتی تبدیل شد که از طریق آن تمام اروپا فهمید که تلاش ناموفق کرنسکی برای بازیابی قدرت با شکست مفتضحانه‌ای روبرو شده است. اکنون نشانه‌های آشوب در میان قزاق‌های کراسنوف آشکار شده بود. آنها شروع به فرستادن پیشاهنگان به پتروگراد و حتی نمایندگان رسمی به اسمولنی کردند. در آنجا آنها توانستند خودشان ببینند که نظم کاملی در پتروگراد حاکم است که توسط پادگانی که از دولت شوروی حمایت می‌کرد، حفظ می‌شود. بی‌نظمی در میان قزاق‌ها بیشتر شد زیرا آنها به زودی متوجه پوچی ایده تصرف پتروگراد توسط حدود هزار سواره نظام شدند، زیرا پشتیبانی وعده داده شده از جبهه در راه نبود... کراسنوف به همراه قزاق‌هایش به سمت گاتچینا عقب‌نشینی کرد و وقتی روز بعد به آنجا رسیدیم، اعضای ستاد او عملاً در دست قزاق‌ها اسیر شده بودند. پادگان ما در گاتچینا تمام مواضع مهم را اشغال کرده بود. قزاق‌ها، اگرچه خلع سلاح نشده بودند، اما کاملاً ناتوان از مقاومت بیشتر بودند. آنها فقط یک چیز می‌خواستند، اینکه اجازه داشته باشند هر چه زودتر به دن یا حداقل به جبهه بازگردن

کاخ گاتچینا منظره‌ای عجیب بود. تمام ورودی‌ها توسط نگهبانان قوی محافظت می‌شدند

.

در دروازه‌ها توپخانه و خودروهای زرهی قرار داشت. اتاق‌های بزرگ کاخ که دیوارهای آن با نقاشی‌های ارزشمند پوشیده شده بود، مملو از سربازان و ملوانان و گارد سرخ بود. روی میزهای چوبی گران‌قیمت، لباس‌های سربازان، پیپ‌ها و جعبه‌های ساردین پراکنده بود. یکی از اتاق‌ها توسط ستاد ژنرال کراسنوف اشغال شده بود. کف اتاق با تشک، کت‌های سربازان و کلاه پوشیده شده بود. نماینده کمیته، انقلابی نظامی که مرا همراهی می‌کرد وارد اتاقی شد که توسط ستاد اشغال شده بود تفنگش را با صدای تق‌تق پایین آورد و با تکیه دادن به آن اعلام کرد: «ژنرال کراسنوف، شما و ستادتان اسیران شوروی هستید.» گارد سرخ مسلح بلافاصله در هر دو در اتاق مستقر شدند. کرنسکی آنجا نبود؛ او فرار کرده بود، همانطور که قبلاً از کاخ زمستانی فرار کرده بود. ژنرال کراسنوف شرایط فرار را در شهادت کتبی خود که در ۱۴ نوامبر ارائه شد، شرح داد. من این سند عجیب را کلمه به کلمه اینجا منتشر می‌کنم.

۱۴ نوامبر ۱۹۱۷، ساعت ۶ بعد از ظهر

حدود ساعت ۳ بعد از ظهر بود که فرمانده کل قوا [کرنسکی] مرا احضار کرد. او بسیار آشفته و عصبی بود.

او گفت: «ژنرال، شما به من خیانت کرده‌اید: قزاق‌های خودتان اینجا قطعاً می‌گویند که مرا دستگیر کرده و به ملوانان تحویل خواهند داد .

گفتم: «بله، خیلی در موردش حرف می‌زنند، و می‌دانم که هیچ‌کس با تو همدردی نمی‌کند.»

«آیا افسران هم همین را می‌گویند؟»

«بله؛ افسران دقیقاً همان کسانی هستند که از تو ناراضی‌ترینند»

«چه کار کنم؟ باید جانم را بگیرم»

اگر آدم صادقی باشی، فوراً با پرچم سفید به پتروگرا می‌روی و در کمیته انقلاب»
«حاضر می‌شوی و به عنوان رئیس دولت موضوع را حل و فصل می‌کنی

«بله، این کار را می‌کنم، ژنرال»

«به تو نگهبان می‌دهم و یک ملوان هم همراهت می‌آورم»

«نه؛ هر کسی جز یک ملوان. می‌دانی دینکو اینجا است»

«من نمی‌دانم دینکو کیست»

«او دشمن من است»

«خب، کاری نمی‌شود کرد. تو درگیر یک بازی بزرگ شده‌ای و باید ریسک کنی»

«بسیار خب؛ امشب می‌روم»

«چرا شب؟ این یعنی فرار. آشکارا و آرام برو؛ بگذار همه ببینند که قصد فرار نداری»

«بسیار خوب. فقط کاروانی به من بده که بتوانم به آن اعتماد کنم.»

«موافقم.»

من بیرون رفتم، یک قزاق از هنگ دهم قزاق‌های دن، راسکف، را صدا زدم و به او دستور دادم هشت قزاق را برای تشکیل محافظ فرمانده کل قوا منصوب کند.

نیم ساعت بعد، قزاق‌ها آمدند و به من گفتند که نمی‌توانند کرنسکی را در هیچ کجا پیدا کنند - که او فرار کرده است. من زنگ خطر را به صدا درآوردم و دستور دادم جستجوی او انجام شود. من تمایل دارم فکر کنم که او نمی‌توانسته از گچینا فرار کرده باشد و هنوز جایی در اینجا پنهان شده است.

سرلشکر کراسنوف

فرمانده سپاه یازدهم

این پایان ماجرا بود. با این وجود، مخالفان ما نمی‌خواستند تسلیم شوند یا بپذیرند که مسئله اقتدار دولت حل شده است. آنها هنوز امید به کمک از جبهه را در سر می‌پروراندند. رهبران احزاب شوروی سابق - چرنوف، تسرتلی، آوکسنتیف، گوتز و دیگران، یکی پس از دیگری، برای مذاکره با کمیته‌های ارتش قدیمی که در ستاد دوخونین جمع شده بودند، به جبهه رفتند، سعی کردند او را به مقاومت تحریک کنند

و طبق گزارش مطبوعات، حتی تلاش کردند در مقر او یک وزارتخانه جدید تشکیل دهند. اما هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد. کمیته‌های ارتش قدیمی تمام نفوذ خود را از دست داده بودند و جبهه با شور و اشتیاق مشغول برگزاری کنفرانس‌هایی برای انتخابات جدید همه سازمان‌های ارتش در جبهه بود. در این انتخابات مجدد، رژیم شوروی در همه جا پیروز بود.

در همین حال، دسته‌های ما با راه‌آهن از گاتچینا به سمت لوگا و پسکوف حرکت می‌کردند. در آنجا آنها با چندین قطار حامل «شوکرها» و قزاق‌ها روبرو شدند که یا توسط کرنسکی احضار شده بودند یا توسط ژنرال‌های مختلف اعزام شده بودند. درگیری مسلحانه‌ای بین نیروهای ما و یکی از این گروه‌های قزاق رخ داد. اما اکثر سربازانی که از جبهه به پتروگراد اعزام شده بودند، پس از ملاقات با نمایندگان نیروهای شوروی، بلافاصله اعلام کردند که فریب خورده‌اند و سلاح‌های خود را علیه اقتدار کارگران و سربازان بالا نخواهند برد.

اصطکاک‌های داخلی

در این میان، مبارزه برای استقرار رژیم شوروی در سراسر کشور گسترش می‌یافت. در مسکو، این مبارزه به ویژه طولانی و خونین بود. شاید این امر به این دلیل بود که رهبران انقلاب بلافاصله با تمام عزم لازم در عملیات تهاجمی عمل نکردند. در یک

جنگ داخلی، بیش از هر جنگ دیگری، پیروزی تنها با یک حمله سریع و مداوم حاصل می‌شود. تردید خطرناک است، مذاکرات پرخطر است، سیاست وقت‌کشی ویرانگر است. باید همیشه به یاد داشت که توده‌های مردم هرگز قدرت را در دست نداشته‌اند، همیشه زیر فشار طبقات دیگر بوده‌اند و بنابراین اعتماد به نفس سیاسی ندارند. هرگونه تردیدی که در مراکز انقلابی نشان داده شود، تأثیر مخرب فوری بر آنها دارد. تنها زمانی که حزب انقلابی قاطعانه و مصمم به سمت هدف خود حرکت کند، می‌تواند به توده‌های کارگر کمک کند تا بر تمام غرایز برده‌وار به ارث رسیده از قرن‌ها غلبه کنند و توده‌ها را به پیروزی برسانند. تنها یک حمله قاطع، پیروزی را با حداقل هزینه نیرو و کمترین تلفات تضمین می‌کند .

اما دستیابی به تاکتیک‌های قاطع و محکم، خود دشواری ماجرا است. عدم اعتماد توده‌ها به قدرت خود، فقدان تجربه قدرت، در رهبرانی نیز منعکس می‌شود که علاوه بر این، همواره تحت فشار شدید افکار عمومی بورژوازی هستند .

ایده صرف امکان ایجاد یک دولت کارگری، لیبرال‌های بورژوازی ما را سرشار از نفرت و کینه می‌کرد. این احساسات را آنها در روزنامه‌های بی‌شماری که در اختیار داشتند، ابراز می‌کردند. سپس نوبت روشنفکران ما رسید که با تمام ادعای رادیکالیسم و رنگ سوسیالیستی اندیشه خود، هنوز در اعماق آگاهی خود، برده‌وارترین اعتراف را به قدرت بورژوازی و هنر حکومت آن داشتند. همه این روشنفکران، با پر و بال

سوسیالیستی خود، به یکباره به سمت راست متمایل شدند و تحکیم قدرت شوراها را آغاز پایان دانستند. به دنبال نمایندگان مشاغل لیبرال، بوروکراسی قدیمی، پرسنل اداری و فنی، همه! آن عناصری که از نظر اخلاقی و مادی، با خرده نان‌هایی که از سفره بورژوازی می‌افتاد، زندگی می‌کردند. مخالفت همه این طبقات، به ویژه پس از سرکوب شورش کادتها، عمدتاً ماهیتی منفعل داشت، اما به همین دلیل اغلب غیرقابل عبور به نظر می‌رسید. در هر قدم، از کمک به ما خودداری می‌شد. مقامات یا دفاتر دولتی را ترک می‌کردند یا در آنجا می‌ماندند و از کار کردن برای ما کاملاً خودداری می‌کردند. آنها کتاب‌ها یا بودجه را تحویل نمی‌دادند. تلفنخانه‌ها از برقراری ارتباط با ما خودداری می‌کردند. دفاتر تلگراف پیام‌های ما را قطع یا به تأخیر می‌انداختند. ما نمی‌توانستیم مترجم، تندنویس یا حتی نسخه‌نویس و غیره پیدا کنیم. همه اینها چنان، فضایی ایجاد کرد که برخی از ما، حتی برخی از کسانی که در رأس حزب ما بودند شروع به تردید کردند که آیا توده‌های کارگر می‌توانند در مواجهه با چنین مقاومتی از سوی طبقات بورژوا، دستگاه حکومت را تنظیم کنند و در قدرت بمانند. اینجا و آنجا صداهایی شنیده می‌شد که توصیه به توافق می‌کردند. اما با چه کسی؟ با لیبرال‌های بورژوا؟ چنین ائتلافی قبلاً امتحان شده بود و انقلاب را به باتلاقی وحشتناک، کشاند. قیام هفتم نوامبر، پس از یک دوره ناتوانی و خیانت از سوی دولت ائتلافی، عملی برای حفظ خود از سوی توده‌ها بود. تنها ائتلافی که هنوز باید امتحان می‌شد، ائتلاف در صفوف به اصطلاح دموکراسی انقلابی، یعنی ائتلاف همه احزاب شوروی بود. چنین ائتلافی را ما عملاً از همان ابتدا، در جلسه دومین کنگره سراسری روسیه در هفتم نوامبر، پیشنهاد کرده بودیم. دولت کرنسکی تازه سرنگون شده بود و ما به

کنگره شوروی پیشنهاد داده بودیم که قدرت دولتی را به دست بگیرد. اما احزاب راست ما را ترک کرده و در را پشت سر خود کوبیدند. و این بهترین کاری بود که می‌توانستند انجام دهند. آنها تنها بخش کوچکی از کنگره را نمایندگی می‌کردند. آنها دیگر مورد حمایت توده‌ها نبودند، زیرا حتی آن بخش‌هایی از مردم که به دلیل بی‌تفاوتی خود، هنوز از آنها حمایت می‌کردند، به تدریج به سمت ما متمایل می‌شدند. ائتلاف با جناح راست انقلابیون سوسیالیست و منشویک‌ها، پایگاه اجتماعی دولت شوروی را گسترش نمی‌داد؛ در عین حال، عناصری را که به دلیل شکاکیت سیاسی و پرستش لیبرالیسم بورژوازی، کاملاً تضعیف روحیه شده بودند، به پرسنل خود وارد می‌کرد. تمام قدرت مرجع جدید در رادیکالیسم برنامه‌اش و در عزم راسخ عمل کردنش نهفته بود. پیوند دادن خود با گروه‌های چرنوف و تسرتلی به معنای بستن دست و پای مرجع جدید و از دست دادن اعتماد توده‌ها به آن در مدت زمان کوتاهی بود.

«نزدیکترین همسایگان ما در سمت راست، به اصطلاح انقلابیون سوسیالیست» چپ بودند. در کل، آنها کاملاً آماده حمایت از ما بودند، اما در عین حال مایل به تشکیل یک دولت سوسیالیستی ائتلافی بودند. کمیته مرکزی اتحادیه راه آهن، کمیته مرکزی کارمندان پست و تلگراف، اتحادیه مقامات دولتی - همه این سازمان‌ها علیه ما بودند در رأس حزب خودمان، برخی بر لزوم توافق با این سازمان‌ها به نحوی اصرار داشتند. اما بر چه اساسی؟ همه سازمان‌های رهبری رژیم گذشته که در بالا به آنها اشاره شد، دیگر از بین رفته بودند. رابطه آنها با مقامات پایین‌تر تقریباً مشابه رابطه کمیته‌های قدیمی ارتش با توده‌های سرباز در سنگرها بود. تاریخ، خط تمایز عمیقی

بین اقشار بالا و پایین ترسیم کرده بود. اتحاد غیر اصولی با این سازمان‌های رهبری فرسوده دیروز، محکوم به فروپاشی اجتناب‌ناپذیر بود. برای غلبه بر خرابکاری‌ها و ادعاهای اشرافی افراد بالا، لازم بود که قاطعانه و قاطعانه به حمایت توده مردم تکیه کنیم. ما وظیفه ادامه تلاش‌های ناامیدانه برای ایجاد سازش را به انقلابیون سوسیالیست واگذار کردیم. برعکس، سیاست ما بسیج کسانی بود که در پایین‌ترین سطح مبارزه علیه تمام آن نهادهای نمایندگی که از رژیم کرنسکی حمایت کرده بودند فعالیت می‌کردند. این سیاست سازش‌ناپذیر باعث اصطکاک و حتی شکاف در میان رهبران حزب خودمان شد. در کمیته اجرایی مرکزی، انقلابیون سوسیالیست چپ به شدت اقدامات اتخاذ شده توسط دولت جدید اعتراض کردند و بر لزوم سازش اصرار ورزیدند. این اعتراض توسط بخشی از بلشویک‌ها حمایت شد و سه کمیسر خلق استعفا دادند و دولت را ترک کردند. برخی دیگر از اعضای فعال حزب همبستگی اساسی خود را با کسانی که استعفا داده بودند ابراز کردند. این امر تأثیر فوق‌العاده‌ای در محافل مختلف بورژوازی و روشنفکری گذاشت: اکنون آشکار شده بود که بلشویک‌ها، که کادتها و قزاق‌های ژنرال کراسنوف نتوانسته بودند آنها را سرکوب کنند، به همراه رژیم شوروی، در نتیجه انحلال داخلی، محکوم به نابودی هستند. با این حال، توده‌ها هرگز متوجه این انشعاب نشدند و به اتفاق آرا از شورای کمیسرهای خلق نه تنها در برابر توطئه‌گران ضدانقلابی و خرابکاران، بلکه در برابر همه سازشکاران و شکاکان نیز حمایت کردند.

سرنوشت مجلس مؤسسان

پس از ماجراجویی کورنیلوف، احزاب اصلی شوراها تلاش کردند تا رفتار گذشته خود را که در قبال بورژوازی ضدانقلابی سهل‌انگارانه بود، جبران کنند و خواستار تشکیل سریع مجلس مؤسسان شدند. کرنسکی که به تازگی توسط شوراها از آغوش بسیار نزدیک متحدش کورنیلوف نجات یافته بود، مجبور به تسلیم شد. مجلس مؤسسان برای پایان نوامبر تعیین شد. اما شرایط تا آن زمان به گونه‌ای شده بود که هیچ تضمینی وجود نداشت که مجلس مؤسسان واقعاً تشکیل شود. بی‌نظمی کامل در جبهه حاکم بود، تعداد فراریان هر روز بیشتر می‌شد و سربازان تهدید می‌کردند که سنگرها را در هنگ‌ها و دسته‌ها ترک می‌کنند و به عقب می‌روند و هر چیزی را که در مسیرشان بود ویران می‌کنند. در مناطق روستایی، تصرف زمین‌های خصوصی و دام‌ها به طرز بسیار نامنظمی در جریان بود. در نتیجه، در بسیاری از نقاط حکومت نظامی اعلام شد. در همین حال، نیروهای آلمانی به پیشروی خود ادامه دادند، ریگا را تصرف کردند و پتروگراد را تهدید کردند. جناح راست بورژوازی آشکارا از خطری که پایتخت انقلابی را تهدید می‌کرد، شادمان بود. دفاتر دولتی از پتروگراد تخلیه شده بودند و کرنسکی قصد داشت مقر دولت خود را به مسکو منتقل کند. همه اینها احتمال تشکیل مجلس مؤسسان را نه تنها دور، بلکه تقریباً بعید می‌کرد. از این منظر، کودتای نوامبر می‌توانست به عنوان نجات مجلس مؤسسان و همچنین کل

انقلاب تلقی شود. و وقتی استدلال کردیم که راه رسیدن به مجلس مؤسسان نه از طریق پارلمان موقت تسرتلی، بلکه از طریق تصرف قدرت توسط شوراهای می‌گذرد، کاملاً صادق بودیم. اما تعویق‌های بی‌پایان در تشکیل مجلس مؤسسان بی‌تأثیر نبود. این مجلس که در روزهای اول انقلاب اعلام شد، پس از هشت یا نه ماه مبارزه شدید بین طبقات و احزاب ظاهر شد. برای اینکه هنوز فرصتی برای ایفای نقشی سازنده داشته باشیم، خیلی دیر شده بود. بیهودگی ذاتی آن توسط یک واقعیت واحد از پیش تعیین شده بود که در ابتدا ممکن بود اهمیت کمی داشته باشد، اما بعداً بر سرنوشت مجلس مؤسسان تأثیر شگرفی گذاشت.

در مراحل اولیه انقلاب، حزب انقلابیون سوسیالیست از نظر عددی قوی‌ترین بود. من قبلاً به وضعیت بی‌شکل و ترکیب اجتماعی مختلط آن اشاره کرده‌ام. انقلاب به طرز مقاومت‌ناپذیری منجر به تمایز داخلی بین کسانی شد که زیر پرچم پوپولیست راهپیمایی می‌کردند. جناح چپ این حزب، که نماینده بخشی از کارگران صنعتی و توده‌های عظیم دهقانان فقیرتر بود، بیشتر و بیشتر از بقیه جدا می‌شد و در نهایت خود را در مخالفت آشفتنی‌ناپذیر با رهبران حزب انقلابیون سوسیالیست، که نماینده بورژوازی پایین و متوسط بودند، یافت. اما اینرسی چارچوب و سنت‌های حزب، جدایی اجتناب‌ناپذیر را به تأخیر انداخت. همانطور که به خوبی شناخته شده است سیستم تناسبی انتخابات کاملاً بر اساس فهرست‌های حزبی است. از آنجایی که این فهرست‌ها دو یا سه ماه قبل از انقلاب نوامبر تهیه شده بودند، نام‌های انقلابیون

سوسیالیست چپ و راست در یک فهرست و تحت پرچم یک حزب قرار می‌گرفتند. به این ترتیب، در زمان انقلاب نوامبر، زمانی که انقلابیون سوسیالیست راست در حال دستگیری اعضای انقلابیون سوسیالیست چپ بودند و چپ‌ها برای سرنگونی دولت انقلابیون سوسیالیست کرنسکی به بلشویک‌ها می‌پیوندند، فهرست‌های قدیمی هنوز اعتبار خود را حفظ کرده بودند و دهقانان در انتخابات مجلس مؤسسان موظف بودند به فهرست‌هایی رأی دهند که نام کرنسکی در صدر آنها قرار داشت و حاوی نام انقلابیون سوسیالیست چپ بود که در توطئه علیه او شرکت داشتند.

ماه‌های پیش از انقلاب نوامبر با گرایش بی‌وقفه توده‌ها به سمت چپ و هجوم گسترده، کارگران، سربازان و دهقانان به صفوف بلشویک‌ها مشخص می‌شد. در همان دوره همین روند در صفوف حزب سوسیالیست انقلابی به شکل گسترش جناح چپ به ضرر جناح راست خود را نشان می‌داد. با این حال، سه چهارم نام‌های موجود در فهرست‌های حزبی سوسیالیست انقلابی، رهبران قدیمی جناح راست بودند که اعتبار انقلابی‌شان در جریان ائتلافشان با بورژوازی لیبرال به طور کامل از دست رفته بود.

به این باید این واقعیت را نیز افزود که انتخابات در هفته‌های اول پس از انقلاب نوامبر برگزار شد. خبر تغییر در محافلی که به آرامی در حال گسترش بودند، از پایتخت تا استان‌ها، از شهرها تا روستاها پخش می‌شد. در بسیاری از نقاط، توده‌های دهقانان تصور بسیار مبهمی از آنچه در پتروگراد و مسکو اتفاق افتاده بود، داشتند. آنها ظاهراً به «زمین و آزادی» رأی دادند، به نمایندگان خود در کمیته‌های ارضی، که عمدتاً از

پرچم پوپولیستی پیروی می‌کردند. در واقع، آنها به کرنسکی و آوکسنتیف رأی می‌دادند، کسانی که در حال انحلال همان کمیته‌های ارضی و دستگیری اعضای آنها بودند. نتیجه‌ی همه اینها یک پارادوکس سیاسی بسیار باورنکردنی بود: یکی از دو حزبی که قرار بود مجلس مؤسسان را منحل کند، یعنی انقلابیون سوسیالیست چپ در واقع در همان فهرست‌هایی انتخاب شد که حزبی که اکثریت را در مجلس مؤسسان به دست آورده بود، در آن قرار داشت. این حقایق به وضوح نشان می‌دهد که مجلس مؤسسان در مقایسه با پیشرفت واقعی جنگ حزبی و تمایزات حزبی، چه محصول دیرهنگامی بود. اکنون باید این مسئله را از نقطه نظر اصولی نیز بررسی کنیم.

اصول دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا

ما به عنوان مارکسیست، هرگز ستایشگر دموکراسی رسمی نبوده‌ایم. در جامعه‌ای که به طبقات تقسیم شده است، نهادهای دموکراتیک، به جای از بین بردن مبارزه طبقاتی، تنها به منافع طبقاتی شکلی بسیار ناقص از بیان می‌دهند. طبقات دارا همیشه، هزاران وسیله برای تحریف اراده توده‌های کارگر در اختیار دارند. در زمان انقلاب، نهادهای دموکراتیک دستگاهی به مراتب ناقص‌تر برای بیان مبارزه طبقاتی تشکیل می‌دهند. مارکس انقلاب را «لوکوموتیو تاریخ» نامید. مبارزه آشکار و مستقیم برای قدرت، توده‌های کارگر را قادر می‌سازد تا در مدت کوتاهی گنجینه‌ای از تجربه سیاسی کسب کنند و بنابراین به سرعت در روند تکامل ذهنی خود از یک مرحله به

مرحله دیگر عبور کنند. مکانیسم سنگین نهادهای دموکراتیک نمی‌تواند با این تکامل همگام شود - و این به نسبت وسعت کشور و نقص دستگاه فنی در اختیار آن است.

انقلابیون سوسیالیست راست در مجلس مؤسسان اکثریت داشتند. طبق عرف پارلمانی، آنها باید دولت تشکیل می‌دادند. اما انقلابیون سوسیالیست راست در تمام دوران انقلاب قبل از نوامبر، فرصت تشکیل چنین دولتی را داشتند. با این حال، آنها از انجام این کار خودداری کردند و سهم شیر از قدرت را به بورژوازی لیبرال واگذار کردند و دقیقاً به همین دلیل، آخرین بقایای نفوذ خود را در میان انقلابی‌ترین بخش‌های مردم، درست زمانی که ترکیب عددی مجلس مؤسسان آنها را رسماً ملزم به در دست گرفتن زمام حکومت می‌کرد، از دست دادند. طبقه کارگر، به همراه گارد سرخ، عمیقاً با انقلابیون سوسیالیست راست دشمن بودند. اکثریت قریب به اتفاق ارتش از بلشویک‌ها حمایت می‌کردند. عناصر انقلابی در روستاها، همدردی خود را بین انقلابیون سوسیالیست چپ و بلشویک‌ها تقسیم می‌کردند. ملوانان، که در تمام وقایع انقلاب بسیار برجسته بودند، تقریباً با حزب ما همدست بودند. انقلابیون سوسیالیست راست، در واقع، مجبور به ترک شوراها شده بودند که در نوامبر، یعنی قبل از مجلس مؤسسان، قدرت را به دست گرفته بودند. کابینه‌ای که با چنین اکثریتی از مجلس مؤسسان تشکیل می‌شد، به چه حمایتی می‌توانست متکی باشد؟ این کابینه می‌توانست ثروتمندان روستاها، روشنفکران و مقامات قدیمی را پشت سر خود داشته باشد و شاید فعلاً در میان طبقه متوسط نیز حمایت پیدا می‌کرد. اما چنین دولتی کاملاً از دستگاه

مادی قدرت محروم می‌شد. در مراکز زندگی سیاسی، مانند پتروگرا، فوراً با مقاومت سازش‌ناپذیری روبرو می‌شد. اگر شوراها، مطابق منطق رسمی نهادهای دموکراتیک، قدرت خود را به حزب کرنسکی و چرنوف واگذار می‌کردند، دولت جدید، بی‌اعتبار و ناتوان، تنها موفق می‌شد موقتاً زندگی سیاسی کشور را آشفته کند و ظرف چند هفته توسط قیام جدیدی سرنگون می‌شد. شوراها تصمیم گرفتند این آزمایش تاریخی دیر هنگام را به حداقل برسانند و مجلس مؤسسان را در همان روزی که تشکیل شد، منحل کردند.

به همین دلیل، حزب ما آماج شدیدترین اتهامات قرار گرفته است. بدون شک انحلال مجلس مؤسسان تأثیر بسیار نامطلوبی در محافل رهبری احزاب سوسیالیست غرب گذاشت و این اقدام اجتناب‌ناپذیر و ضروری سیاسی در آنجا به عنوان بخشی از استبداد حزبی و خودسری فرقه‌ای محکوم شد. کائوتسکی، با فضل‌فروشی معمول خود، در مجموعه‌ای از مقالات، رابطه متقابل بین وظایف سوسیالیستی و انقلابی پرولتاریا و رژیم دموکراسی سیاسی را توضیح داد. او تلاش کرد تا ثابت کند که رعایت اصل دموکراسی همیشه، در نهایت، برای طبقه کارگر سودمند است. البته، به طور کلی و در کل، این درست است. اما کائوتسکی این حقیقت تاریخی را به بخشی از یک ابتذال استادآبانه تقلیل داد. اگر در نهایت، همیشه به پرولتاریا می‌ارزد که مبارزه طبقاتی خود را پیش ببرد و حتی دیکتاتوری خود را در چارچوب نهادهای دموکراتیک اعمال کند، به هیچ وجه به این معنی نیست که تاریخ همیشه فرصت چنین ترکیبی را فراهم می‌کند. از نظریه مارکسیستی به هیچ وجه چنین نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود که تاریخ

همواره شرایطی را ایجاد می‌کند که برای پرولتاریا «مفیدترین» هستند. در حال حاضر دشوار است که بگوییم اگر مجلس مؤسسان در ماه دوم یا سوم خود فراخوانده می‌شد، انقلاب چه مسیری را طی می‌کرد. به احتمال زیاد احزاب سوسیالیست رولوسیونرها و منشویک‌ها که در آن زمان غالب بودند، خود و همچنین مجلس مؤسسان را نه تنها در نظر عناصر فعال‌تری که از شوراهای حمایت می‌کردند، بلکه حتی در نظر توده‌های مردمی عقب‌مانده که امیدشان نه به شوراهای، بلکه به مجلس مؤسسان گره خورده بود، بی‌اعتبار می‌کردند. در چنین شرایطی، انحلال مجلس مؤسسان می‌توانست با انتخابات جدیدی دنبال شود که احزاب چپ در اکثریت از آن بیرون می‌آمدند. اما روند وقایع در جهت دیگری پیش رفت. انتخابات مجلس مؤسسان در ماه نهم انقلاب برگزار شد و در آن زمان مبارزه طبقاتی به چنان درجه‌ای از شدت رسیده بود که با فشار داخلی خود، چارچوب رسمی دموکراسی را متلاشی کرد.

پرولتاریا ارتش و توده‌های پایین دهقانان را رهبری می‌کرد. این طبقات در حالت شورش مستقیم و شدید علیه انقلابیون سوسیالیست راست بودند. با این حال، به لطف سازوکار دست و پا گیر انتخابات دموکراتیک، این حزب اکثریت را در مجلس مؤسسان به دست آورد و مرحله قبل از نوامبر انقلاب را نمایندگی کرد. این تضادی بود که در چارچوب دموکراسی رسمی قابل حل نبود و تنها فضل‌فروشان سیاسی که منطق انقلابی روابط طبقات را به روشنی درک نمی‌کنند، می‌توانند در مواجهه با وضعیت ناشی از وقایع نوامبر، حقایق پیش پا افتاده‌ای را در مورد مزایای دموکراسی برای پیشبرد جنگ طبقاتی به پرولتاریا موعظه کنند.

تاریخ تصمیم گرفت این مشکل را به شکلی بسیار ملموس‌تر و حادث‌تر بیان کند. مجلس مؤسسان، با ترکیب خود، مجبور شد زمام قدرت را به گروه چرنوف-کرنسکی-تزرتلی واگذار کند. آیا این گروه قادر به هدایت انقلاب بود؟ آیا می‌توانستند در طبقه‌ای که ستون فقرات انقلاب را تشکیل می‌داد، حمایت پیدا کنند؟ خیر. محتوای طبقاتی مادی انقلاب با اشکال دموکراتیک آن در تضاد آشتی‌ناپذیری قرار گرفت. بدین ترتیب سرنوشت مجلس مؤسسان از پیش تعیین شده بود. انحلال آن به عنوان تنها راه، جراحی قابل تصور برای خروج از وضعیت متناقضی که ساخته و پرداخته ما نبود بلکه روند پیشین رویدادها آن را به وجود آورده بود، به نظر می‌رسید.

بخش چهارم

مذاکرات صلح

در یک نشست شبانه تاریخی، دومین کنگره سراسری شوراهای روسیه، فرمان صلح تاریخی را تصویب کرد. در آن زمان، قدرت شوراهای هنوز تنها در مهم‌ترین مراکز کشور در حال تثبیت بود، در حالی که تعداد افرادی که در خارج از کشور به آن اعتماد داشتند، بسیار ناچیز بود. ما این فرمان‌ها را به اتفاق آرا تصویب کردیم، اما برای بسیاری، این صرفاً یک نمایش سیاسی به نظر می‌رسید. سازش‌کاران در هر گوشه خیابان تکرار می‌کردند که قطعنامه ما نمی‌تواند به هیچ نتیجه عملی منجر شود، زیرا از یک سو، امپریالیست‌های آلمان ما را به رسمیت نمی‌شناسند و حتی حاضر به گفتگو، با ما نمی‌شوند، و از سوی دیگر، متحدان ما به دلیل ورود به مذاکرات صلح جداگانه به ما اعلام جنگ خواهند کرد. در سایه این پیش‌بینی‌های تاریک بود که ما اولین گام‌های خود را به سوی یک صلح دموکراتیک جهانی برمی‌داشتیم. این فرمان در ۸ نوامبر، زمانی که کرنسکی و کراسنوف در دروازه‌های پتروگراد بودند، پذیرفته شد، و در ۲۰ نوامبر، ما از طریق بی‌سیم، پیشنهادهای خود را برای انعقاد صلح عمومی هم به متحدان و هم به دشمنانمان ابلاغ کردیم. در پاسخ، دولت‌های متفقین از طریق مأموران نظامی خود، به ژنرال دوخونین، فرمانده کل قوا، اعتراض کردند و اظهار داشتند که تمام گام‌های بعدی ما برای مذاکرات جداگانه صلح، به نتایج بسیار وخیمی

منجر خواهد شد. ما، از طرف خود، در ۲۴ نوامبر با صدور بیانیهای خطاب به همه کارگران، سربازان و دهقانان، به این اعتراض پاسخ دادیم و اعلام کردیم که تحت هیچ شرایطی نباید اجازه دهیم ارتش ما به دستور هیچ بورژوازی خارجی خون خود را بریزد. ما تهدیدات امپریالیست‌های غربی را نادیده گرفتیم و مسئولیت کامل سیاست صلح خود را در برابر طبقه کارگر بین‌المللی بر عهده گرفتیم. اول از همه، با عمل به تعهدات قبلی خود، معاهدات مخفی را منتشر کردیم و اعلام کردیم که هر آنچه را که در آنها با منافع توده‌های مردم در همه جا مخالف است، رد می‌کنیم. دولت‌های سرمایه‌داری سعی کردند افشاگری‌های ما را علیه یکدیگر به کار گیرند، اما توده‌های مردم در همه جا ما را درک کردند و از اقدام ما قدردانی کردند. تا آنجا که ما می‌دانیم هیچ روزنامه میهن‌پرست سوسیالیستی جرأت اعتراض به این تغییر اساسی که توسط دولت کارگران و دهقانان در تمام روش‌های سنتی دیپلماسی انجام شده بود، و همچنین به رد دسیسه‌های شیطانی و بی‌پروای آن توسط ما، را نداشت. ما هدف و مقصد دیپلماسی خود را روشن کردن توده‌های مردم، باز کردن چشمان آنها به ماهیت سیاست دولت‌های مربوطه‌شان و متحد کردن آنها در یک مبارزه مشترک علیه و نفرت از رژیم بورژوا-سرمایه‌داری قرار دادیم. مطبوعات بورژوایی آلمان ما را به طولانی کردن مذاکرات متهم کردند، اما خود مردم در همه جا مشتاقانه به گفتگوهای برست گوش فرا دادند و بدین ترتیب، در طول دو ماه و نیمی که مذاکرات صلح ادامه داشت، خدمتی به آرمان صلح ارائه شد که حتی دشمنان صادق نیز به آن اذعان کرده‌اند. برای اولین بار مسئله صلح به گونه‌ای مطرح شد که دیگر نمی‌توانست توسط هیچ دسیسه‌ای در پشت صحنه تحریف شود.

در ۵ دسامبر، ما توافق‌نامه‌ی تعلیق خصومت‌ها را در سراسر جبهه، از بالتیک تا دریای سیاه، امضا کردیم. ما دوباره از متفقین درخواست کردیم که به ما بپیوندند و مذاکرات صلح را با ما انجام دهند. هیچ پاسخی دریافت نکردیم، اگرچه این بار متفقین ما سعی نکردند ما را با تهدید بترسانند. مذاکرات صلح در ۲۲ دسامبر، شش هفته پس از تصویب فرمان صلح، آغاز شد. این نشان می‌دهد که اتهاماتی که مطبوعات مزدور و خائن سوسیالیست به ما وارد می‌کردند، مبنی بر اینکه ما سعی نکرده‌ایم با متفقین به تفاهم برسیم، چیزی جز دروغ نبود. به مدت شش هفته، ما آنها را از هر گامی که برمی‌داشتیم مطلع می‌کردیم و دائماً از آنها می‌خواستیم که در مذاکرات صلح به ما بپیوندند. ما می‌توانیم با وجدانی آسوده با مردم فرانسه، ایتالیا و بریتانیای کبیر روبرو شویم. ما تمام تلاش خود را کردیم تا کشورهای متخاصم را متقاعد کنیم که در مذاکرات صلح به ما بپیوندند. مسئولیت مذاکرات صلح جداگانه ما نه بر عهده ما بلکه بر عهده امپریالیست‌های غرب و همچنین آن دسته از احزاب روسی است که از همان ابتدا پیش‌بینی مرگ زود هنگام دولت کارگران و دهقانان را می‌کردند و از متفقین می‌خواستند که ابتکار صلح ما را جدی نگیرند.

به هر حال، در ۲۲ دسامبر مذاکرات صلح آغاز شد. نمایندگان ما اعلامیه‌ای از اصول ارائه دادند که اساس یک صلح دموکراتیک عمومی را با اصطلاحات دقیق فرمان ۸

نوامبر تعریف می‌کرد. طرف مقابل خواستار تعطیلی جلسات شد؛ اما از سرگیری آنها، به پیشنهاد کولمن، روز به روز به تعویق افتاد. واضح بود که نمایندگان اتحاد چهارگانه در تهیه پاسخ خود به اعلامیه ما با مشکلات قابل توجهی روبرو بودند. سرانجام، در ۲۵ دسامبر، پاسخ رسید. دیپلمات‌های اتحاد چهارگانه به فرمول دموکراتیک صلح بدون الحاق و کمک‌های مالی بر اساس اصل خودمختاری ملت‌ها پایبند بودند. ما به وضوح می‌توانستیم ببینیم که این صرفاً یک خیال‌پردازی بود. اما ما حتی این را هم انتظار نداشتیم، زیرا مگر ریاکاری، ادای احترام رذیلت به فضیلت نیست؟ این واقعیت که امپریالیست‌های آلمانی، ادای احترام به اصول دموکراتیک ما را ضروری می‌دانستند، از نظر ما، گواه وضعیت داخلی نسبتاً وخیم آلمان بود. اما اگرچه در کل، ما هیچ توهمی در مورد گرایش‌های دموکراتیک کوهلمان و چرنین نداشتیم - ما فقط به خوبی با ماهیت طبقات حاکم آلمان و اتریش آشنا بودیم - با این وجود، باید صادقانه اعتراف کرد که در آن زمان پیش‌بینی نمی‌کردیم که پیشنهادات واقعی امپریالیست‌های آلمانی با چنین شکاف بزرگی از فرمولی که کوهلمان در 25 دسامبر به عنوان نوعی سرقت ادبی از انقلاب روسیه به ما ارائه داد، جدا شود. در واقع، ما انتظار چنین اوج گستاخی را نداشتیم.

توده‌های طبقه کارگر روسیه عمیقاً تحت تأثیر پاسخ کولمان قرار گرفتند. آنها در آن ترس طبقات حاکم امپراتوری‌های مرکزی را در مواجهه با نارضایتی و بی‌صبری فزاینده توده‌های آلمان خواندند. در 28 دسامبر، تظاهرات عظیم کارگران و سربازان

در پتروگرا د به نفع صلح دموکراتیک برگزار شد. اما صبح روز بعد، نمایندگان ما از برست-لیتوفسک بازگشتند و آن خواسته‌های غارتگرانه‌ای را که کولمان از طرف امپراتوری‌های مرکزی ارائه کرده بود، به عنوان تفسیر فرمول‌های به اصطلاح دموکراتیک خود مطرح کردند.

در ابتدا ممکن است درک انتظارات دقیق دیپلماسی آلمان هنگام ارائه فرمول‌های دموکراتیک خود، به منظور آشکار کردن اشتباه‌های وحشیانه‌شان، دو یا سه روز بعد دشوار به نظر برسد. مباحث نظری نیز در مورد آن فرمول‌های دموکراتیک که عمدتاً توسط خود کولمان آغاز شده بود، ممکن است امری نسبتاً پرخطر به نظر برسد. از همان ابتدا باید برای آنها روشن می‌بود که در این میدان نبرد، دیپلماسی امپراتوری‌های مرکزی به سختی می‌تواند افتخاری کسب کند. اما راز رفتار دیپلماسی کولمن در این بود که او عمیقاً متقاعد شده بود که ما آماده‌ایم با او دوت بازی کنیم روند فکری او تقریباً به شرح زیر بود: روسیه باید صلح داشته باشد. بلشویک‌ها به لطف مبارزه خود برای صلح به قدرت رسیده بودند. بلشویک‌ها می‌خواستند در قدرت بمانند. این تنها به یک شرط امکان‌پذیر بود، یعنی انعقاد صلح. درست است که آنها خود را به یک برنامه صلح دموکراتیک مشخص متعهد کرده بودند. اما دیپلمات‌ها اگر سیاه را به سفید تبدیل نمی‌کردند، برای چه بودند؟ آنها، آلمانی‌ها، با پنهان کردن غنایم و غارت خود در زیر یک فرمول دموکراتیک، موقعیت را برای بلشویک‌ها آسان‌تر می‌کردند. دیپلماسی بلشویکی دلایل کافی برای عدم تمایل به کاوش عمیق در

مورد جوهره سیاسی فرمول‌های جذاب خود، یا بهتر بگوییم، برای عدم افشای آن به چشم جهانیان، داشت. به عبارت دیگر، کولمان امیدوار بود که با ما به یک تفاهم ضمنی برسد. او با فرمول خوب ما به ما پاداش می‌داد و ما باید به او فرصتی می‌دادیم تا استان‌ها و کل ملیت‌ها را به نفع امپراتوری‌های مرکزی بدون هیچ اعتراضی از جانب ما به دست آورد. بنابراین، از نظر طبقات کارگر آلمان، این الحاق خشونت‌آمیز تأیید انقلاب روسیه را دریافت می‌کرد. وقتی در طول مذاکرات، روشن کردیم که ما، در مورد فرمول‌های پوچ و پوشش‌های تزئینی پنهان یک معامله پنهانی بحث نمی‌کنیم بلکه در مورد مبانی دموکراتیک همزیستی ملت‌ها صحبت می‌کنیم، کولمان آن را به عنوان نقض بدخواهانه یک توافق ضمنی تلقی کرد. او به هیچ وجه حاضر نبود حتی یک اینچ از فرمول ۲۵ دسامبر خود کوتاه بیاورد. با تکیه بر منطق بوروکراتیک و حقوقی تصفیه‌شده خود، تمام تلاش خود را کرد تا به جهانیان ثابت کند که هیچ تفاوتی بین سیاه و سفید وجود ندارد و فقط به دلیل اراده بدخواهانه ما است که بر آن اصرار داریم.

کنت چرنین، نماینده اتریش-مجارستان، در این مذاکرات نقشی را ایفا کرد که هیچ‌کس آن را چشمگیر یا باوقار نمی‌خواند. او ناشیانه از طرف کولمان حمایت می‌کرد و در لحظات حساس، به نمایندگی از کولمان، خشن‌ترین و بدبینانه‌ترین اظهارات را مطرح می‌کرد. در مقابل، ژنرال هافمن اغلب لحنی بسیار دلنشین به مذاکرات وارد می‌کرد. ژنرال هافمن بدون اینکه وانمود کند با ظرافت‌های دیپلماتیک کولمان همدردی زیادی دارد، بارها چکمه سربازی خود را روی میز کوبید، جایی که پیچیده‌ترین بحث‌های

حقوقی در جریان بود. از طرف ما، لحظه‌ای شک نداشتیم که در این مذاکرات چکمه ژنرال هافمن تنها واقعیت جدی بود.

حضور نمایندگان کیف رادا در مذاکرات، برگ برنده بزرگی در دست کولمان بود. برای طبقه متوسط رو به پایین اوکراین، که در آن زمان در قدرت بودند، «به رسمیت شناختن» آنها توسط دولت‌های سرمایه‌داری اروپا مهمترین چیز در جهان به نظر می‌رسید. در ابتدا، رادا خدمات خود را به امپریالیست‌های متفقین ارائه داد و از آنها مقداری پول توجیبی دریافت کرد. سپس نمایندگانی را به برست-لیتوفسک فرستاد تا از دولت‌های اتریش-آلمان، بدون اطلاع مردم روسیه، به رسمیت شناختن تولد مشروع خود را به دست آورد. دیپلمات‌های کیف به محض ورود به جاده روابط بین‌المللی، همان نگاه و همان سطح اخلاقی را که تاکنون از ویژگی‌های بارز «سیاستمداران خرده‌پای بالکان بود، نشان دادند. آقایان کولمن و چرنین، البته، در مورد توانایی شریک جدید در مذاکرات، دچار هیچ توهمی نشدند. اما آنها به درستی متوجه شدند که با حضور نمایندگان کیف، بازی قرار است پیچیده‌تر، اما همچنین برای آنها امیدوارکننده‌تر شود. هیئت کیف در اولین حضور خود در برست-لیتوفسک، اوکراین را به عنوان بخشی از جمهوری فدرال روسیه نوپا تعریف کرد. این یک شرمساری آشکار برای دیپلمات‌های قدرت‌های مرکزی بود که دغدغه اصلی‌شان تبدیل جمهوری روسیه به یک شبه‌جزیره بالکان جدید بود. دیپلمات‌های رادا در دومین حضور خود

تحت دیکته دیپلماسی اتریش-آلمان، اعلام کردند که از آن لحظه به بعد، اوکراین دیگر نمی‌خواهد بخشی از فدراسیون روسیه باشد و از این پس یک جمهوری مستقل تشکیل خواهد داد.

برای اینکه به خوانندگان تصویری روشن از وضعیتی که دولت شوروی در آخرین مرحله مذاکرات صلح در آن قرار داشت، ارائه دهم، فکر می‌کنم مفید باشد که بخش‌های اصلی سخنرانی نویسنده این سطور، به عنوان کمیسر خلق در امور خارجه، در جلسه کمیته اجرایی مرکزی در 27 فوریه 1918 را در اینجا بازنشر کنم.

سخنرانی کمیسر خلق در امور خارجه

رفقا، روسیه‌ی شوراهای تنها باید جدید را بسازد، بلکه باید نتایج گذشته را نیز» جمع‌بندی کند و تا حدودی - در واقع تا حد بسیار زیادی - حساب‌های قدیمی را تسویه کند، و بالاتر از همه، حساب‌های جنگ فعلی را که اکنون سه سال و نیم طول کشیده است. این جنگ آزمایشی برای منابع اقتصادی ملت‌های متخاصم بوده. سرنوشت روسیه، کشوری فقیر و عقب‌مانده، جنگی فرسایشی بود که از ابتدا از پیش تعیین شده بود. در نبرد سهمگین ماشین‌های نظامی، نقش تعیین‌کننده، در نهایت، به توانایی

ملت‌های مربوطه در تطبیق صنعت خود در کوتاه‌ترین زمان ممکن و در نتیجه، به کار انداختن مکرر و دوباره، با سرعتی دائماً فزاینده و در مقادیری روزافزون، موتورهای تخریبی که در این کشتار وحشتناک ملت‌ها به سرعت فرسوده شده‌اند، تعلق داشت. در آغاز جنگ، تقریباً هر کشوری، حتی عقب‌مانده‌ترین آنها، می‌توانست موتورهای قدرتمند تخریب را در اختیار داشته باشد، زیرا آن ماشین‌آلات را می‌شد از خارج تهیه کرد. همه کشورهای عقب‌مانده، از جمله روسیه، آنها را در اختیار داشتند. اما جنگ خیلی زود سرمایه مرده خود را فرسوده می‌کند، مگر اینکه دائماً تجدید شود. قدرت نظامی هر کشور جداگانه‌ای که در گردباد جنگ جهانی گرفتار شده بود، با توانایی ساخت اسلحه، گلوله و سایر موتورهای تخریب‌متعلق به خود در طول جنگ سنجیده می‌شد. اگر جنگ مسئله توازن قدرت را در مدت زمان بسیار کوتاهی حل می‌کرد، روسیه، از نظر تئوری، ممکن بود در سمت پیروز بیرون بیاید اما جنگ به طول انجامید و این به هیچ وجه تصادفی نبود. صرف این واقعیت که در طول نیم قرن گذشته تمام سیاست‌های بین‌المللی به ایجاد به اصطلاح توازن قدرت، تقلیل یافته بود، [یعنی] [هدف]، ... به دلیل توسعه‌ی عظیم صنعتش و ساختار جدید منطقی و به‌روز آن صنعت در کنار ساختار قدیمی دولتش. فرانسه، با سیستم اقتصادی‌اش که عمدتاً مبتنی بر تولید خرد بود، بسیار عقب‌تر از آلمان ظاهر شد، در حالی که حتی امپراتوری استعماری قدرتمندی مانند انگلستان، به دلیل ماهیت محافظه‌کارانه‌تر و روتین‌تر صنایعش، خود را ضعیف‌تر از آلمان نشان داد. هنگامی که اراده‌ی تاریخی، روسیه‌ی انقلابی را برای آغاز مذاکرات صلح فراخواند، ما هیچ شکی نداشتیم که در صورت عدم مداخله‌ی قدرت تعیین‌کننده‌ی پرولتاریای انقلابی

جهان، باید هزینه‌ی بیش از سه سال و نیم جنگ را به طور کامل بپردازیم. ما به خوبی می‌دانستیم که امپریالیسم آلمان دشمنی است که از قدرت عظیم خود آگاه است همانطور که در جنگ کنونی به طرز چشمگیری آشکار شده است.

تمام استدلال‌های باندهای بورژوازی که مدام به ما می‌گویند اگر مذاکرات صلح خود را با متفقین انجام می‌دادیم، به طور غیرقابل مقایسه‌ای قوی‌تر می‌بودیم، اساساً اشتباه است. اگر قرار بود در آینده‌ای دور، مذاکرات صلح را با متفقین ادامه دهیم، در وهله اول باید به جنگ ادامه می‌دادیم؛ اما با توجه به اینکه کشور ما چقدر فرسوده و ضعیف شده بود، ادامه آن، نه توقف آن، منجر به فرسودگی و ویرانی بیشتر می‌شد. بنابراین، ما مجبور بودیم هزینه‌های جنگ را در شرایطی که برای ما نامساعدتر بود بپردازیم. حتی اگر اردوگاهی که روسیه به دلیل دسیسه‌های بین‌المللی تزاریسم و - بورژوازی به آن پیوسته بود - اردوگاهی که در رأس آن بریتانیای کبیر قرار دارد، کاملاً پیروز از جنگ بیرون می‌آمد (فعلاً این احتمال نسبتاً بعید را در نظر می‌گیریم) رفقا، این به این معنی نیست که کشور ما نیز پیروز از جنگ بیرون می‌آمد، زیرا روسیه، در درون این اردوگاه پیروز، در اثر جنگ طولانی مدت، بیش از اکنون فرسوده و ویران می‌شد. اربابان آن اردوگاه، که می‌توانستند تمام ثمرات پیروزی را جمع‌آوری کنند - یعنی انگلستان و آمریکا - در رفتار خود با کشور ما، همان روش‌هایی را نشان می‌دادند که آلمان در مذاکرات صلح به کار گرفت. در ارزیابی سیاست کشورهای امپریالیستی، شروع از فرضیاتی غیر از منافع شخصی و قدرت مادی آنها، پوچ و کودکانه خواهد بود. از این رو، اگر ما، به عنوان یک ملت، اکنون

در مواجهه با جهان امپریالیستی ضعیف شده‌ایم، چنین هستیم. نه به این دلیل که ما پس از رهایی از زنجیرهای تعهدات نظامی بین‌المللی، از حلقه آتشین جنگ جدا شدیم نه، ما توسط همان سیاست تزاریسم و طبقات بورژوازی که به عنوان یک حزب - انقلابی، چه قبل و چه در طول جنگ، علیه آنها جنگیدیم، تضعیف شده‌ایم.

رفقا، به یاد دارید که دفعه قبل نمایندگان ما در چه شرایطی مستقیماً از یکی از جلسات سومین کنگره سراسری شوراهای روسیه به برست-لیتوفسک رفتند. ما در آن زمان شما را از وضعیت مذاکرات و خواسته‌های دشمن مطلع کرده بودیم. همانطور که بدون شک به یاد دارید، این خواسته‌ها شامل ادعاهای الحاق‌طلبانه پنهان یا بهتر است بگوییم نیمه پنهان به لیتوانی، کورلند، بخشی از لیبونی، جزایر مون ساوند و غرامتی. نیمه پنهان بود که ما آن را شش تا هشت یا حتی ده هزار میلیون روبل محاسبه کردیم. در این فاصله که ده روز طول کشید، ناآرامی‌های جدی در اتریش رخ داد و اعتصابات در میان توده‌های کارگر آنجا رخ داد - اولین اقدام برای به رسمیت شناختن روش‌های ما در انجام مذاکرات صلح از سوی پرولتاریای قدرت‌های مرکزی در مواجهه با خواسته‌های الحاق‌طلبانه امپریالیسم آلمان. چقدر ادعاهای مطبوعات بورژوازی تاسف‌بار است که می‌گویند دو ماه طول کشید تا با کولمان صحبت کنیم تا اینکه متوجه شدیم امپریالیست‌های آلمانی شرایط دزدان را مطالبه می‌کنند. نه، ما این را از قبل می‌دانستیم. اما سعی کردیم «گفتگوهای» خود با نمایندگان امپریالیسم آلمان را به وسیله‌ای برای تقویت نیروهایی که علیه آن مبارزه می‌کردند تبدیل کنیم. ما در

این مورد هیچ معجزه‌ای قول ندادیم، اما تأکید کردیم که راه ما تنها راهی است که هنوز در اختیار دموکراسی انقلابی برای تضمین فرصت‌های توسعه بیشتر آن باقی مانده است. «ممکن است کسی شکایت کند که پرولتاریای کشورهای دیگر، به ویژه امپراتوری‌های مرکزی، خیلی آهسته به یک مبارزه انقلابی آشکار روی می‌آورد. بله، سرعت پیشرفت آن بسیار کند است. اما در اتریش-مجارستان شاهد جنبشی بودیم - که ابعاد یک رویداد ملی را به خود گرفت و نتیجه مستقیم و فوری مذاکرات برست لیتوفسک بود.

قبل از اینکه از اینجا حرکت کنیم، موضوع را با هم بررسی کردیم و گفتیم که هیچ دلیلی نداریم که باور کنیم آن موج، نظامی‌گری اتریش-مجارستان را از بین خواهد برد. اگر به خلاف این متقاعد شده بودیم، مطمئناً تعهدی را که برخی افراد مشتاقانه از ما خواسته بودند، یعنی اینکه هرگز پیمان جداگانه‌ای با آلمان امضا نکنیم، می‌دادیم. من در آن زمان گفتم که برای ما غیرممکن است که چنین تعهدی بدهیم، زیرا معادل تعهد به شکست امپریالیسم آلمان بود. ما راز چنین پیروزی را در دست نداشتیم و تا جایی که نمی‌توانستیم خود را متعهد به تغییر تعادل و همبستگی قدرت‌های جهان در مدت زمان بسیار کوتاهی کنیم، آشکارا و صادقانه اعلام کردیم که دولت انقلابی ممکن است تحت شرایط خاصی مجبور به پذیرش صلح الحاق‌طلبانه شود. زیرا نه پذیرش صلحی که سیر وقایع بر ما تحمیل کرده باشد، بلکه تلاش برای پنهان کردن ماهیت غارتگرانه آن از مردم خودمان، آغاز پایان دولت انقلابی می‌بود.

در همان زمان، اشاره کردیم که برای ادامه مذاکرات در شرایطی که ظاهراً برای ما مطلوب‌تر و برای دشمنانمان نامطلوب‌تر می‌شد، عازم برست هستیم. ما وقایع اتریش-مجارستان را زیر نظر داشتیم و شرایط مختلف باعث شد فکر کنیم، همانطور که سخنگویان سوسیالیست در رایش‌تاک اشاره کردند، آلمان در آستانه وقایع مشابهی است. چنین امیدهایی داشتیم و سپس در طول اولین روزهای اقامت جدیدمان در برست، رادیو از طریق ویلنا اولین خبر را به ما رساند مبنی بر اینکه یک جنبش اعتصابی عظیم در برلین آغاز شده است که مانند جنبش اتریش-مجارستان، نتیجه مستقیم مذاکرات برست-لیتوفسک بود. اما، همانطور که اغلب اتفاق می‌افتد، در نتیجه ویژگی «دیالکتیکی» و دو لبه مبارزه طبقاتی، دقیقاً همین نوسان قدرتمند جنبش پرولتاریا، به گونه‌ای که آلمان قبلاً هرگز ندیده بود، طبقات دارا را برانگیخت و باعث شد که صفوف خود را نزدیک‌تر کنند و رویکردی آشتی‌ناپذیرتر در پیش بگیرند. طبقات حاکم آلمان به شدت از غریزه حفظ خود اشباع شده‌اند و درک می‌کردند که هرگونه امتیاز، حتی جزئی، در چنین شرایطی، زمانی که توسط توده‌های مردم خود تحت فشار قرار می‌گیرند، در مقابل ایده انقلاب به منزله تسلیم شدن خواهد بود. به همین دلیل است که «پس از دوره اول کنفرانس‌ها، زمانی که کولمن عمداً مذاکرات را با به تعویق انداختن جلسات یا هدر دادن آنها بر سر مسائل جزئی مربوط به فرم به تأخیر می‌انداخت، به محض اینکه اعتصاب سرکوب شد و اربابانش، به نظر او، فعلاً از خطر رهایی یافتند، به لهجه‌های قدیمی اعتماد به نفس کامل خود بازگشت و پرخاشگری خود را دو چندان کرد. مذاکرات ما به دلیل

مشارکت رادای کیف پیچیده شد. ما دفعه قبل حقایق پرونده را گزارش کردیم. نمایندگان رادا در زمانی ظاهر شدند که رادا هنوز یک سازمان نسبتاً قوی در اوکراین را نمایندگی می‌کرد و زمانی که موضوع مبارزه هنوز تصمیم گرفته نشده بود. درست در همان لحظه، ما رسماً به رادا پیشنهاد دادیم تا با ما به یک توافق قطعی برسد، که شرط اصلی آن درخواست ما این بود که رادا کالدین و کورنیلف را دشمنان انقلاب اعلام کند و از دخالت در مبارزه ما علیه آنها خودداری کند. نمایندگان کیف در لحظه‌ای از راه رسیدند که ما امید داشتیم با آن از هر دو طرف به توافق برسیم. ما قبلاً برای رادا روشن کرده بودیم که تا زمانی که توسط مردم اوکراین به رسمیت ... شناخته شود، باید آن را به عنوان عضوی مستقل از کنفرانس در مذاکرات بپذیریم اما به همان نسبت که اوضاع در روسیه و اوکراین توسعه می‌یافت و خصومت بین توده‌های دموکراتیک و رادا عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شد، آمادگی رادا نیز برای انعقاد هر نوع صلحی با قدرت‌های مرکزی و در صورت لزوم، دعوت از امپریالیسم آلمان برای مداخله در امور داخلی جمهوری اوکراین به منظور حمایت از رادا در برابر انقلاب روسیه افزایش می‌یافت.

در 9 فوریه مطلع شدیم که مذاکرات صلح بین رادا و قدرت‌های مرکزی با موفقیت و بدون اطلاع ما به پایان رسیده است. 9 فوریه سالروز تولد شاهزاده لئوپولد باواریا بود و طبق رسم کشورهای سلطنتی، مراسم رسمی و تاریخی امضای پیمان برای این روز جشن تعیین شده بود - اینکه آیا با توافق رادا بوده یا نه، ما نمی‌دانیم. ژنرال هافمن

پس از اینکه قبلاً از اوکراینی‌ها اجازه گرفته بود، توپخانه را وادار به شلیک سلام نظامی به افتخار لئوپولد باواریا کرد. زیرا طبق آن پیمان، برست-لیتوفسک به اوکراین ملحق شده بود.

با این حال، درست در همان لحظه‌ای که ژنرال هافمن از شورای کیف اجازه می‌خواست تا به افتخار شاهزاده لئوپولد سلام نظامی بدهد، وقایع تا آنجا پیش رفته بود که به استثنای برست-لیتوفسک، سرزمین کمی تحت اختیار شورا باقی مانده بود. با تکیه بر تلگراف‌هایی که از پتروگراد دریافت کرده بودیم، رسماً به نمایندگان قدرت‌های مرکزی اطلاع دادیم که شورای کیف دیگر وجود ندارد - واقعیتی که به هیچ وجه برای روند مذاکرات صلح بی‌اهمیت نبود. ما به کنت چرنین پیشنهاد دادیم که نمایندگانی را به همراه افسران خود به خاک اوکراین بفرستد تا در محل ببینند که آیا شریک او، شورای کیف، هنوز وجود دارد یا خیر. چرنین در ابتدا به نظر می‌رسید که از این ایده استقبال می‌کند، اما وقتی این سوال را مطرح کردیم که آیا پیمان با هیئت شورای کیف تنها پس از بازگشت فرستادگانش امضا خواهد شد یا خیر، او شروع به تردید کرد و قول داد که با کلمن مشورت کند و پس از انجام این کار، پاسخ منفی برای ما فرستاد. این اتفاق در هشتم فوریه رخ داد و روز بعد آنها موظف به امضای پیمان شدند. این امر نه تنها به دلیل تولد شاهزاده لئوپولد، بلکه به دلیل یک وضعیت جدی‌تر نیز قابل قبول بود، که البته کوهلمان برای چرنین توضیح داده بود: «اگر اکنون نمایندگان خود را به اوکراین بفرستیم، ممکن است متوجه شوند که رادا دیگر وجود

ندارد و در آن صورت ما فقط باید با نمایندگان روسیه روبرو شویم؛ که البته این امر شانس ما را در مذاکرات تا حد زیادی از بین می‌برد.» نمایندگان اتریش-مجارستان - به ما گفتند: «مسئله اصول را کنار بگذارید، مشکل را بر اساس عملی مطرح کنید آنگاه نمایندگان آلمان سعی خواهند کرد با شما ملاقات کنند. غیرممکن است که آلمانی‌ها بخواهند جنگ را به خاطر، مثلاً، جزایر مون ساوند ادامه دهند، اگر خواسته‌های خود را به طور مشخص‌تری بیان کنید...» ما پاسخ دادیم: «بسیار خوب. ما آماده‌ایم تا نگرش آشتی‌جویانه همکاران شما، نمایندگان آلمان، را آزمایش کنیم، تاکنون در مورد مسئله حق تعیین سرنوشت لیتوانیایی‌ها، لهستانی‌ها، لتونی‌ها استونیایی‌ها و غیره بحث کرده‌ایم و این واقعیت را روشن کرده‌ایم که هیچ شانس برای تعیین سرنوشت این ملت‌های کوچک وجود ندارد. اکنون ببینیم چه نوع حق تعیین سرنوشتی را قصد دارید به مردم روسیه اختصاص دهید و چه نقشه‌ها و تمهیدات، استراتژیک نظامی در پس تصرف جزایر مون توسط شما وجود دارد. جزایر مون، به عنوان بخشی از جمهوری استونی، به عنوان دارایی جمهوری فدرال روسیه ارزش دفاعی دارند، در حالی که در دست آلمان وسیله‌ای برای حمله هستند و تهدیدی برای حیاتی‌ترین مراکز کشورمان، به‌ویژه پتروگراد.» اما البته، هوفمن... کوچکترین قصدی برای دادن هیچ امتیازی نداشت. سپس لحظه تعیین‌کننده فرا رسید. ما نمی‌توانستیم اعلام جنگ کنیم - ما خیلی ضعیف بودیم. ارتش در حالت فروپاشی کامل داخلی بود. برای نجات کشورمان از ویرانی، لازم بود سازمان داخلی توده‌های کارگر دوباره برقرار شود. این اتحاد اخلاقی تنها با کار سازنده در روستاها، در کارگاه و کارخانه می‌توانست برقرار شود. توده‌هایی که رنج‌های عظیم و تجربیات

فاجعه‌بار جنگ را پشت سر گذاشته بودند، باید به مزارع و کارخانه‌ها بازگردانده می‌شدند، جایی که می‌توانستند از نظر اخلاقی و جسمی با کار تجدید قوا کنند و بدین ترتیب بتوانند نظم داخلی لازم را ایجاد کنند. هیچ راه نجات دیگری برای کشور ما وجود نداشت، کشوری که باید مجازات گناهان مرتکب شده توسط تزاریسیم و بورژوازی را بپردازد. ما مجبور شدیم از جنگ خارج شویم و ارتش خود را از کشتار: بیرون بیاوریم. در همان زمان، ما رو در رو به امپریالیسم آلمان اعلام کردیم شرایط صلحی که شما ما را مجبور به پذیرش آن می‌کنید، شرایط خشونت و غارت» است. ما نمی‌توانیم به شما، دیپلمات‌ها، اجازه دهیم که به کارگران آلمانی بگویید: 'شما خواسته‌های ما را الحاق‌طلبانه خواندید؛ ببینید، این خواسته‌ها توسط انقلاب روسیه امضا شده‌اند!' بله، ما ضعیف هستیم، 'ما در حال حاضر نمی‌توانیم بجنگیم، اما به اندازه کافی شجاعت انقلابی داریم که به شما بگوییم هرگز به میل خودمان شرایطی را که شما با شمشیر خود بر روی بدن مردم زنده می‌نویسید، امضا نخواهیم کرد.' ما از امضا کردن خودداری کردیم، و رفقا، من معتقدم که ما آنطور که باید عمل می‌کردیم

رفقا، نمی‌خواهم بگویم که پیشروی بیشتر آلمانی‌ها علیه ما منتفی است. با توجه به قدرت حزب امپریالیست آلمان، چنین اظهارنظری بسیار خطرناک خواهد بود. اما فکر می‌کنم با موضعی که در این مورد اتخاذ کرده‌ایم، هرگونه پیشروی را برای نظامیان آلمانی به امری بسیار شرم‌آور تبدیل کرده‌ایم. اگر با این وجود آنها پیشروی کنند چه اتفاقی می‌افتد؟ فقط یک پاسخ برای این سوال وجود دارد. اگر هنوز هم می‌توان روحیه انقلابی‌ترین و سالم‌ترین عناصر را در کشور فرسوده ما که به

تنگناهای ناامیدکننده‌ای افتاده است، بالا برد، اگر هنوز هم برای روسیه امکان دارد که برای دفاع از انقلاب ما و سرزمین‌های انقلاب قیام کند، این امر تنها در نتیجه وضعیت فعلی، در نتیجه خروج ما از جنگ و امتناع ما از امضای پیمان صلح امکان‌پذیر است.

جنگ دوم و امضای صلح

دولت آلمان، در روزهای اول پس از قطع مذاکرات، در مورد انتخاب مسیر مردد بود و مطمئن نبود. سیاستمداران و دیپلمات‌ها ظاهراً فکر می‌کردند که کار اصلی انجام شده است و نیازی به دنبال امضاها یا ما بودن نیست. با این حال، ارتش در هر شرایطی آماده بود تا از چارچوبی که دولت آلمان در معاهده برست-لیتوفسک ترسیم کرده بود، عبور کند. پروفیسور کریگه، مشاور هیئت آلمانی، به یکی از نمایندگان ما گفت که در شرایط فعلی، هیچ‌گونه حمله جدیدی از سوی آلمان علیه روسیه نمی‌تواند وجود داشته باشد. کنت میرباخ، که در آن زمان در رأس هیئت آلمانی در روسیه بود به برلین رفت و به ما اطمینان داد که توافق رضایت‌بخشی در مورد تبادل زندانیان حاصل شده است. اما همه اینها مانع از آن نشد که ژنرال هافمن، در روز پنجم پس از قطع مذاکرات، پایان آتش‌بس را اعلام کند، و او هفت روز قبل از روز آخرین جلسه

در برست، این موضوع را اطلاع داده بود. واقعاً بی‌مورد است که اینجا وقت خود را با خشم و انزجار به حق از این عملِ ننگین تلف کنیم، زیرا این عمل چیزی جز با اخلاق عمومی دیپلماتیک و نظامی تمام طبقات حاکم سازگار نیست.

حمله جدید آلمان در شرایطی آغاز شد که برای روسیه مرگبار بود. به جای هفت روز هشدار توافق شده، ما فقط دو روز فرصت داشتیم. این امر باعث وحشت در صفوف ارتش شد، که از قبل در حالت فروپاشی مزمن بودند. به سختی می‌توان از مقاومت، سخن گفت. سربازان باور نمی‌کردند که آلمانی‌ها پس از اعلام پایان وضعیت جنگ پیشروی کنند. عقب‌نشینی وحشت‌زده حتی اراده آن دسته از هنگ‌های منفرد را که آماده بودند مواضع جنگی را در دست بگیرند، فلج کرد. در محله‌های کارگری پتروگراد و مسکو، خشم از حمله خائنانه و واقعاً غارتگرانه آلمان حد و مرزی نمی‌شناخت. کارگران در آن روزها و شب‌های غم‌انگیز آماده بودند تا در ارتش در ده‌ها هزار نفر ثبت نام کنند. اما سازماندهی لازم بسیار عقب مانده بود. دسته‌های چریکی منفرد، سرشار از شور و شوق، در اولین برخورد جدی با نیروهای منظم آلمان، ناتوانی خود را درک کردند و البته این امر با افسردگی بیشتر روحیه همراه بود. ارتش قدیمی، که مدت‌ها پیش به طرز مرگباری زخمی شده بود، در حال فروپاشی بود و فقط تمام راه‌ها و کوچه‌ها را مسدود می‌کرد. از سوی دیگر، ارتش جدید، در بحبوحه فرسودگی عمومی و اختلال وحشتناک صنعت و حمل و نقل، بسیار کند پیش می‌رفت. تنها مانع جدی واقعی در مسیر پیشروی آلمان، مسافت‌های طولانی بود.

،اتریش-مجارستان عمدتاً به اوکراین چشم دوخته بود. رادا از طریق نمایندگان خود مستقیماً از امپراتوری‌های مرکزی درخواست کمک نظامی علیه شوروی‌ها کرده بود، که در آن زمان در سراسر اوکراین به پیروزی کامل رسیده بودند. به این ترتیب دموکراسی طبقه متوسط رو به پایین اوکراین، در مبارزه خود با کارگران و فقیرترین دهقانان، داوطلبانه دروازه‌ها را به روی تهاجم خارجی باز کرده بود .

در همان زمان، دولت اسوینهو فوود از سرنیزه‌های آلمانی علیه پرولتاریای فنلاند کمک می‌گرفت. نظامی‌گری آلمان آشکارا، در مقابل تمام جهان، نقش جلاد انقلاب کارگران و دهقانان روسیه را بر عهده گرفته بود.

در صفوف حزب ما بحث داغی درگرفت مبنی بر اینکه آیا باید تحت چنین شرایطی به اولتیماتوم آلمان تن دهیم و معاهده جدیدی را امضا کنیم که - همه ما کاملاً به آن اطمینان داشتیم - شامل شرایط بسیار دشوارتری نسبت به شرایطی باشد که در برست- لیتوفسک به ما پیشنهاد شده بود. نمایندگان یک مکتب فکری معتقد بودند که در حال حاضر، زمانی که آلمانی‌ها عملاً در مبارزات داخلی در خاک جمهوری روسیه مداخله می‌کردند، برقراری صلح در یک بخش از روسیه و منفعل ماندن در حالی که در شمال و جنوب نیروهای آلمانی در حال ایجاد رژیم دیکتاتوری بورژوایی بودند، غیرقابل تصور بود. مکتب فکری دیگری که لنین در رأس آن قرار داشت، استدلال

می‌کرد که هر فاصله‌ای، هر فضای تنفسی، هر چقدر هم کوتاه، برای تحکیم داخلی روسیه و بازیابی توانایی دفاع از خود، بیشترین ارزش را خواهد داشت. پس از آنکه ناتوانی مطلق ما در دفاع از خود در لحظه کنونی در برابر حملات دشمن به طرز غم‌انگیزی در برابر کل کشور و کل جهان نشان داده شد، نتیجه صلح ما در همه جا به عنوان عملی که قانون بی‌رحمانه تناسب نیروها بر ما تحمیل کرده است، درک خواهد شد. صرفاً کودکانه خواهد بود که عمل خود را بر اساس اخلاق انقلابی انتزاعی بنا کنیم. مسئله مورد بحث این نبود که چگونه با افتخار بمیریم، بلکه این بود که چگونه در نهایت می‌توانیم تا پیروزی زندگی کنیم. انقلاب روسیه می‌خواهد زندگی کند، باید زندگی کند و باید به هر طریق ممکن از کشیده شدن به نبردی فراتر از توان خود امتناع ورزد. او باید زمان بخرد به این امید که جنبش انقلابی در غرب به کمکش بیاید. امپریالیسم آلمان هنوز در چنگال نظامی‌گری بریتانیا و آمریکا بود. تنها به همین دلیل بود که امکان انعقاد صلح بین آلمان و روسیه وجود داشت. ما نباید اجازه دهیم این فرصت از دست برود. رفاه انقلاب قانون برتر بود. ما باید صلحی را که جرأت رد کردنش را نداشتیم بپذیریم. باید برای کارهای فشرده در داخل کشور، از جمله بازسازی ارتشمان، زمانی را به دست آوریم.

در کنگره حزب کمونیست، درست مانند کنگره چهارم شوراهای، موافقان صلح در اکثریت بودند. بسیاری از کسانی که در ژانویه با امضای معاهده صلح برست مخالف بودند، اکنون طرفدار صلح بودند. آنها گفتند: «در آن زمان، امضای ما توسط

کارگران بریتانیایی و فرانسوی به عنوان یک تسلیم بدبختانه بدون هیچ تلاشی برای اجتناب از آن تلقی می‌شد؛ حتی کنایه‌های پست شوونیست‌های انگلیسی-فرانسوی در مورد توافق پنهانی بین دولت شوروی و آلمانی‌ها، اگر ما معاهده صلح را امضا می‌کردیم، ممکن بود در بخش‌هایی از کارگران اروپای غربی با پذیرش نسبی روبرو شود. اما پس از امتناع ما از امضا، پس از حمله جدید آلمان علیه ما، پس از تلاش ما برای مقاومت، پس از اینکه ضعف نظامی ما با چنین وضوح وحشتناکی به تمام جهان نشان داده شد، هیچ کس جرأت نخواهد کرد ما را به خاطر تسلیم شدن بدون مبارزه سرزنش کند.» معاهده برست-لیتوفسک، نسخه دوم و دشوارتر، به درستی امضا و تصویب شد.

در همین حال، در اوکراین و فنلاند، جلادان به کار شوم خود ادامه می‌دادند و ... بیش از پیش حیاتی‌ترین مراکز روسیه کبیر را تهدید می‌کردند. بدین ترتیب، مسئله وجود روسیه به عنوان یک کشور مستقل، به طور جدایی‌ناپذیری با مسئله انقلاب

نتیجه‌گیری

هنگامی که حزب ما زمام امور دولت را به دست گرفت، از قبل می‌دانستیم که «بدون

شک در مسیر خود با چه مشکلاتی روبرو خواهیم شد». از نظر اقتصادی، کشور تا آخرین درجه توسط جنگ فرسوده شده بود. انقلاب، دستگاه اداری قدیمی را بدون اینکه فرصتی برای ایجاد دستگاه جدیدی به جای آن داشته باشد، نابود کرده بود. میلیون‌ها کارگر به زور از زندگی اقتصادی کشور جدا شده، از طبقه خود بیرون رانده شده و از نظر اخلاقی و روانی توسط سه سال جنگ متلاشی شده بودند. یک صنعت جنگی عظیم بر پایه اقتصادی به اندازه کافی توسعه نیافته، خون حیاتی ملت را مکیده بود و از بین رفتن آن بزرگترین مشکلات را به همراه داشت. پدیده‌هایی که از هرج و مرج اقتصادی و سیاسی جدایی‌ناپذیر بودند، به طور گسترده در سراسر کشور گسترش یافته بودند. دهقانان روسیه قرن‌ها توسط نظم وحشیانه زمین به هم پیوسته و از بالا توسط نظم آهنین تزارسم خم شده بودند. وضعیت توسعه اقتصادی ما یک نظم را تضعیف کرده بود و انقلاب، نظم دیگر را نابود کرد. از نظر روانشناختی، انقلاب به معنای بیداری فردیت انسانی در توده‌های دهقان بود. شکل هرج و مرجی که این بیداری در آن شکل می‌گرفت... آنچه که تجلی یافت، چیزی جز نتیجه اجتناب‌ناپذیر سرکوب قبلی نبود. تنها با رهایی عمومی داخلی از اشکال هرج و مرج انقلاب، می‌توان به ایجاد نظم جدیدی از امور، مبتنی بر کنترل تولید توسط خود تولیدکنندگان، دست یافت.

از سوی دیگر، طبقات دارا، اگرچه به زور از قدرت برکنار شده‌اند، اما از واگذاری مواضع خود بدون مبارزه خودداری می‌کنند. انقلاب به شکلی حاد، مسئله مالکیت

خصوصی بر زمین و ابزار تولید، یعنی مسئله زندگی و مرگ طبقات استثمارگر را مطرح کرده است. از نظر سیاسی، این به معنای یک جنگ داخلی تلخ مداوم - گاهی پنهان و گاهی آشکار - است. به نوبه خود، جنگ داخلی لزوماً گرایش‌های آنارشستی را در جنبش توده‌های کارگر به همراه می‌آورد.

با توجه به نابسامانی‌های مالی، صنعتی، حمل و نقل و تأمین مواد غذایی، یک جنگ داخلی طولانی مدت، قطعاً مشکلات عظیمی را در مسیر کار سازنده سازماندهی ایجاد خواهد کرد. با این وجود، رژیم شوروی حق دارد با اطمینان به آینده بنگرد. تنها فهرست دقیقی از منابع کشور؛ تنها یک برنامه ملی جهانی برای سازماندهی تولید؛ تنها توزیع محتاطانه و اقتصادی همه محصولات می‌تواند کشور را نجات دهد. و این فقط سوسیالیسم است. یا سقوط به وضعیت یک مستعمره صرف، یا یک تحول سوسیالیستی - چنین گزینه‌ای پیش روی کشور ماست.

این جنگ پایه‌های کل جهان سرمایه‌داری را تضعیف کرده است و قدرت شکست‌ناپذیر ما در همین نهفته است. حلقه امپریالیستی که ما را خفه می‌کند، توسط یک انقلاب پرولتری شکسته خواهد شد. ما در این مورد حتی یک لحظه هم شک

نداریم، همانطور که در طول دهه‌های طولانی کار زیرزمینی خود، در مورد سقوط
نهایی تزار شک نداشتیم.

مبارزه کردن، نزدیک کردن صفوفمان، ایجاد انضباط کار و نظم‌سوسیالیستی،
افزایش بهرموری کار و عدم مواجهه با هیچ مانعی - این شعار ماست. تاریخ برای ما
کار می‌کند. انقلاب پرولتری در اروپا و آمریکا دیر یا زود آغاز خواهد شد و نه تنها
اوکراین، لهستان، لیتوانی، کورلند و فنلاند، بلکه کل بشریت رنج‌کشیده را آزاد خواهد
کرد.